

CHECKED

CHECKED 1965

اینها بحمد و شفاء

پیشانی نام سپاس آری آلاء تنهایی بارگاه شفا ای کبریا خدایم خیر خواستای سراسر



از بدائع روزگار تصانیف نبیل رطوعه دین مکتب اسماعیل دین محمد بنی المصطفی نور الدین محمد

مطبع مصطفی بنی طبع کردیا



بسم الله الرحمن الرحيم

کتابخانه	تاریخ	واحد

بنام جهاندار جان آفرین	حکیم سخن بر زبان آفرین
پیش نعت پیغمبر آفرین	بود خاتم ابتدای انگبین

بعد ازین میباید شنید که روزی در سرین میچکان خیال افتاد که چون  
 اهتمام معاش و التزام معاد همه موقوف بر صحت است در باب حفظ این  
 امر بزرگ کتابی از کتب طبیه چنان پستی شد که قانونی از قوانین او فرد  
 نشود و خاطر را بلا خطه آن علالتی بهم نرسد چون بیشتر که در کتب مطبوعه غیر  
 اتفاق مطالعه افتاد بعضی از تعلیق طوالت و بعضی از تعلیق عبارت پسند  
 طبع نیامد نیز از کشاکش علائق که میچکار درین نامی تنگ خالی از حوادث



نیست فرصتی چندین کو که درین طول ای سرانجام رساند و بدین  
 بخار آرد و بار می این نمیکه ایام شقه از تصنیفات زاکیات نطق آموز  
 ناطقه فلسفی سوره حکما قدوة العلماء الموده باللیل حکیم اسمعیل بن حسن  
 الحسنی البرجانی صاحب الذخیره که منتسب خوارزم شاه است اعلی الله درجه  
 از دوستی بدست آمد چون از سیرش کفیتی برداشتم در تصنیف مصنف  
 اعتقادی بردم خودم که این گنجینه دنییه را که از چشم مردمها چون  
 دیده از دیده نادیده فاده بود و بهیم افادت و شیخ افانست کوشم  
 نسخها چند بجه تمام جمع آورده اختلافات و شبهات را از یکدیگر  
 برداشتم و علی قدر امکان بی در تصحیح عبارت و تحقیق لغت و تدقیق اذو  
 و توضیح محاوره که بر هیچ فارسی بود و بر مردم و در مطبع صدیقی و معتبر  
 حلیه طبع پوشانیدم اکنون نسبت از کمالات حضرت مصنف باید دید و  
 داد انصاف از دست نباید داد و درین اوراق محدود و چنانچه  
 علمی و عملی را بکار برده که در یار با قطره و قطره را با در یاره نموده  
 الحق بخیر با کمال نسبتی است بزرگ یعنی ذخیره که از انواع جنس فصل

و باب و مثال علی سبیل کلی بالا مال است همچنان تعالیه او این خبریه را  
 با هر واحد نسبت تساوی پدیده غلط کردم بل ترجیح فرید بود نمود  
 که بعضی فوائد عجیبه و نکات غریبه که اکثر کتب مطولیه از و مستر ابل که بمصلحت در  
 بطون فکر حضرت مصنف مهیا بود و از شغف دل مثال در تسم از سینه صد  
 برون کشیده و درین سلک آویزه گوش باین خست سا کردن منت نهادن  
 و زبانش کور می کشاد و فخر از الله خیر الجزا حالا چشم از ارباب کرم  
 آندارم که اگر ازین گلدسته تازه بهار شام جانرا معطر کنند و بهیمنی  
 مصنف این عاجز تبه کار ستند مغفرت کردگار را نیز بدعای خیر یاد فرمایند  
 که عرض صلی همین است ۵ بر کریمان کارها دشوار نیست +

و آخر دعوتنا ان الحمد رب العالمین

اللهم صل علی محمد و آل محمد  
 و علی خاتم الانبیا

برای سندی که این کتاب بطور مطبوعه صد یعنی است سطر عنوان خوش متضمن یاد تاریخ نوشته





الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على رسول الله محمد وآله أجمعين  
أما بعد چون ساوم وگویی اسمعیل بن حسین بن حسین بن ابی ابراهیم  
کتاب خیر خوازمشاهی فارغ شده بر زبان عالی خداوندزاده میرالاصفیاء  
الاجل سید عالم عادل بهارالدین عمیق الاسلام علاءالدوله ضیاء الملة  
نجم الامه مؤید الملک الملوک السلاطین نظام العالی قزل ارسلان ابوالنظر التبر  
بن خوارزمشاه جام امیر المومنین حاصل شد و له رفت که کتاب خیرخواهی بزرگ  
است کتابی بستی مختصر که هر دو دست توان گرفتن و مطالعه کردن و در سفر  
و حضر با خود داشتن حکم فرمان مبارکی لفظ عالی زید علوه این مختصر آغاز کرده شد

شده



جلد

۲

در باب مقاله اول

چنانچه بنده بابت آن مختصری شتمل است بر مکتبهای بسیار فوایدی که بیشتر کتاب  
بزرگ از آن خالی است و اهل فضل و ارباب صنعت را مقصود آن نمکها باشد و از بهر  
آنکه علم طب و نجش است علمی و علمی و نجش علمی را فرد بسیار است اما آنچه از یاد کردن  
چاره نیست در مختصر و نوع است یکی تدبیر حفظ الصحة یعنی نگاه داشتن تندرستی  
و دوم تقدم المعرفة یعنی شناختن احوال که بر بیمار پدید آید و بدان درازی  
و کوتاهی امیدواری و نومیدی از معلوم شود بدین سبب این کتاب و نجش کرده شد  
علمی و علمی از این کتاب و مقاله بنده آید یکی در تدبیر حفظ الصحة و دوم تقدم المعرفة  
مقاله اول در تدبیر حفظ صحت و آن شانزده باب است باب اول در  
تدبیر هوا و آب و در تدبیر فصلهای سال باب دوم در تدبیر شهر و مسکن  
باب چهارم در تدبیر جامه پوشیدن باب پنجم در تدبیر غذا و آب ششم  
در تدبیر آب هفتم در تدبیر شراب و آب هشتم در تدبیر خواب و بیداری باب  
نهم در تدبیر حرکات و سکنات باب دهم در تدبیر استفراغ و باروی سہل باب  
یازدهم در تدبیر استفراغ و باروی یازدهم در تدبیر قضا و حجامت باب  
سیزدهم در تدبیر استفراغهای دیگر باب چهاردهم در تدبیر اعراض نفس



باب پانزدهم در تدبیر پیران باب شانزدهم در تدبیر سافران  
مقاله دوم در تقدمه المعرفة

و آن هفت باب است باب اول در شناختن بیماری باب دوم در شناختن نفخ  
باب سوم در شناختن بحران باب چهارم در شناختن نشانه های سلا  
باب پنجم در شناختن علتها که بعلت دیگر ازل شود باب ششم در حالها که پدید  
آید و نشان بیماری باشد باب هفتم در شناختن وقت مرگ اندر بیماریها و مختصر  
عملی هفت مقاله آمد اول در وصیتها که طبیب در علاج گوش بدان باید داشت  
دوم در علاج بیماریهای اندامها از سر تا پا سوم در علاج تب حصبه و  
آبله و مانند آن چهارم در علاج آماسها در ششها پنجم در علاج شکستگی استخوان  
و از جای بیرون آمدن بندها ششم اندر پاک داشتن بشره و ظاهر تن که طبیب  
آنرا زینت خواند هفتم در علاج زهر باد این مختصر در دو جلد نهاده و بر قطع مطلق  
تا پیوسته دو هر موزه توان داشتن و بدین سبب من مختصر اخف علانی  
نام کرده شد و از این دو تعالی توفیق تمام کردن این مقصود خواسته آمد

## مقاله اول از نخستین اندر تدبیر حفظ الصحة :

و این شانزده باب است اول اندر تدبیر هوا اسباب تندرستی و بیمار  
 ششش نوع است که طبیبان آنرا اسباب آیه گویند و آن هوا و حرکت  
 و سکون و خواب و بیداری و طعام و شراب و استغراق و احتیاج و اعراض  
 نفسانی نوع اندر تدبیر حفظ الصحة تدبیر این سبب واجب است از هر آنکه گاه  
 این سبب چنان باشد که شاید چندانکه باید و آنوقت باید که سبب تندرستی با  
 و هر گاه بر خلاف این باشد سبب بیمار گردد و از این سبب هیچ سببی نیست بمرم  
 نزدیکی و با او ملازمت و تن او بدان محتاج تر که هواست از هر آنکه قوام همه  
 بستم قوت است طبعی و حیوانی و نفسانی و این قوتها کار خویش تواند کرد  
 بیانچی روح و ماده روح است که مرم از تنفس میگیرد و بدین سبب نزدیکتر از همه  
 چیزها که بیرون تن حیوانست است که با بیرون و بیرون او رسند و تراست  
 و اگر چه هوا گرم تر است این هوا که نزدیک است بقیاس با مزاج روح حار  
 غریزی سرد است و آن هوا که بدین زدن با سحرارت غریزی رسد و با نوح  
 بیامیزد گرم شود و بسوزد اگر بدین زدن دیگر از روح جدا نگردد و مزاج روح



از اعتدال گیرد و دهرگاه که بدم زدند دیگر از روح جدا شود و فراج  
رست بود و هوای تازه اندر آید و روح گردد و روح از آن هوای تازه بروح  
بدین سبب روح را از هوا منفعت عظیم حاصل شود و دلیل بر آنکه آن هوا که نزدیک  
است بقیاس از فراج روح سرد است که هرگاه از گرمای گرم هوا را بجنبانیم  
خنکی هوا بیاوریم از بهر آنکه آن هوا که تماس پوست است و ساکن است اندر  
مدت سکون از پوست ما حرارتی یافته است و کیفیت آن همچون کیفیت پوست  
ما کشته و حس لمس را از چیزی خبر نیاورد که مانند پوست دهرگاه که هوا را  
بجنبانند آن هوا که تماس پوست است دور شود و هوا تازه تماس گیرد و پوست  
ما از کیفیت آن هوا تازه خبر یابد و باید دانست که این هوا که نزدیک است هوا  
مختص نیست لیکن بنجارا و دود و دود و غیر آن آمنت است و از هر چیزی اثر  
پذیرفته و همچنین در هر فصل از فصلهای سال از طبع خویش گردد و طبع آن فصل  
گیرد و بهتر آن باشد که فصل طبع خاصه خویش باشد و هرگاه که فصلها از  
طبع خاصه خویش گردد و نسبت بهاگر دود بهترین هوا هوای باشد که از بنجار دریا  
و دیگر آبها و بنجار مرغزارها و بنشیا و نباتها و از درختان بد چون بیدانجیر و

در تدبیر هوا  
در تدبیر هوا  
در تدبیر هوا

انجیر و جوز و چون بخار پالیز تره که در وی کرب و با قلا و سیر و جرجیر باشد و  
 از بوی آبک گلخن و غفوتها و در باشد و در میان در خان انبوه و دیوانی  
 بلند نباشد و از جانب شمال کشاده باد و اندر تابستان غبار ناک اندر زمستان  
 نمناک نباشد و حرکاتش معتدل بود و بیاید و است که هوای گرم تن را لاغر کند  
 و رنگ روی را زرد کند و تشنگی آورد و دل را گرم کند و قوتها را ضعیف کند و  
 رطوبتهای فسیخ و غفوت پدید آید و مردم سرد مزاج و خدانده بیمار بهای سرد  
 را سود دارد و رطوبتهار تحلیل کند و مسام بکشد و هوای سرد و اندر بیشتر جاه  
 مردم ندرست را سود دارد و مادتها غلیظ کند و فردا را ماند بدین سبب و  
 جراثیم کثیفتر لیکن زکام نزل بسیار افتد و مسام بسته شود و سینه و دشت گرد  
 و هوای نرم مردم را غر اسود دارد و پوست را نرم کند و هوای خشک بضد این باشد  
 و هوای غلیظ هوای باشد که اندر وی ستارهای خور و اندر شبهای تاریک پدید  
 نباشد و مردم زرد و کوبش نباشد و هوای نمناک زیان کار تر از هوای  
 غلیظ باشد و هوای خانه گران تر باشد از هوای صحرا و هرگاه که هوا بد شود و بخار  
 بد با او بیامیزد آنوقت هوای خانه بهتر باشد از هوای صحرا و هرگاه که با تو کند



در این فصل از اصلاح هوا  
در این فصل از اصلاح هوا  
در این فصل از اصلاح هوا  
در این فصل از اصلاح هوا  
در این فصل از اصلاح هوا  
در این فصل از اصلاح هوا  
در این فصل از اصلاح هوا  
در این فصل از اصلاح هوا  
در این فصل از اصلاح هوا  
در این فصل از اصلاح هوا

بشار معتبر و عود و گند و تصفیه بشت دل و مسعد و لادن و قسط و لاجورد و چوب  
سرو و چوب کز و بادام تلخ سود دارد و اصلاح هوا کند و سرکه اندر خانه و حوالی  
خانه پراکندن سود دارد و خاصه که اندکی انگوزه در و حل کنند با آب و نم اندر  
تدبیر فصلهای سال طریق اصلاح هوای و باغی اما در فصل بهار  
بادنها که در زمستان در تن مردم گرد آمده باشد و فشر پیش از آنکه بجمارت  
تابستان گذاخته شود و منبسط گردد و کم باید کردن بدو و وجه یکی آنکه طعام  
کتر و لطیف تر خورد و مسعد را از طعام لطیف بزنند و هر بار پیش از طعام آید  
ریاضت کند و از طعامهای گرم تر چون شته و تیلخ و گوشت بسیار از شراب  
و طعامهای تلخ و شور پرهیز کند و وجه دوم آنکه استفراغ کند تا ماده کسر شود  
و او اینرا استفراغ در فصل بهار استفراغ خون باشد و در فصل تابستان یا  
و طعام و شراب جماع کسر کردن آسودگی گزیدن شربت و غذا را میل نمکلی  
و شستن و کسانیکه نمی توانند کردن قه کردن چند نوبت خوب است و سهیل قومی  
خوردن آب میوه و آب بلبل خیارشور و شراب بنفشه و سفوف بنفشه کفایت باشد  
صفت شربت بنفشه بکین بنفشه خشک هشتاد گرم تاده درم کوفته و بنفشه با میوه

شکر سوخته بیا میزند و آب سرد بخورند و فصل تابستان پیران خداوندان  
 مزاج سرد و بیماری سرد را سود دارد و فصل خزان از گوشت صید و گوشت  
 قدید و از جماع و از چیزی که خشکی فزاید و در آب و شب بستاند و پختن  
 و در جایگاه خشک نشاید خفتن و از گرمای نیمروز خنکی باید و خود را گاه باید  
 دشتن و اندر آب سرد نشاید نشستن و در فصل خزان استغفار کردن بدو  
 تسهیل صواب باوقتی نباید کرد و آب کهن را مخرج باید خوردن و فصل زمستان  
 ریاضت بسیار تر و غذا بسیار تر میل باید کرد و اگر زمستان طبع زمستانی ندان  
 غذا باندازه باید خوردن و ریاضت بیشتر علی الجملة در زمستان استغفار یا جات  
 و قلیها و خشک کباب مانند آن باید خورد و بدار چینی و کز و دیا و غیر آن شراب  
 صفت باید خوردن هر کس در زمستان بیمار شود و استغفار باید کرد و از بهر  
 آنکه تا سبب قوی نباشد و در زمستان عارضه پیدا نیاید و استغفار در زمستان  
 با سهال صواب ترست از آنکه بقی باب هم اندر تدبیر شهر مسکن هرگز که فرشته  
 تر باشد و نسیم آن خشک تر و بهتر و دمزدن در هوای آن آسان تر و در  
 مسکن که نشیب تر باشد هوای آن گرم تر و گرفته تر و بخارهای آن بود و مزه

قال ابن سينا  
 فصل في  
 علاج  
 البرص

در روی ناخوشتر و هر مسکن که از یک جانب آن کوه باشد و از یک جانب ریا هوای  
 آن تر باشد و زیانها بسیار دارد پس اگر زمین آن صلیب خشک باشد و کوه آن  
 سنگ باشد نصبت آن کمتر بود و اگر کوه کل بود و زمین او درخو باشد تری آن  
 زیانکار تر باشد و اگر فراج ولایت گرم باشد غفوتها و بیماریهای او عفوئی باشد  
 خاصه اگر مسکن در نشیب باشد و اگر با این حالها جانب شمال بسته باشد و دریا از  
 جانب جنوب بود و باد بیماریها در آن شهر بسیار شود و مسکنی که در میان شود و اگر  
 باشد و لفظ و مانند آن همه از اعتدال دور باشد و مسکنهای بیابانی درشت و  
 خشک شد و مسکن در یامتی تر باشد و مسکنی که بی خاصه کوهی که مقابل شرق باشد  
 هوای آن درشت و مردم قوی و دراز عمر و درشت سخن بود و مسکنی که زمین آن  
 کل پاکیزه باشد هوای آن خوش و معتدل بود و مسکنی که در میان بطحها و بیشها  
 باشد بد بود خاصه که حشرات آبی و غیره بسیار تولد کند و مسکنی که بر ساحل دریا بود  
 هوای آن نازک تر باشد از بهر آنکه دریا عفوشت نه پذیرد و اگر نهاده شهر بد افتاد  
 باشد و کسی خواهد که مسکن و نهاده و خوشی را بر نهاده و نیک نهد تواند نهاد و آن چنان  
 باشد که خانه را بلند و بهر خانه که در و باشد روی سوی شرق کند و گز روی



شمال را در و می کشاده کند و چنان سازد که شعاع آفتاب در بیشتر خانه ها افتد  
 و سقف خانه بلند کند و در سجای فراخ باز گذارد و بآب حمام مردم تدبیر می پاشد  
 هر جامه که مردم پوشد نخست جامه از تن مردم گرم شود پس مردم گرم شوند و  
 جامه گرم جامه را گویند که مردم را گرمی بسیار تر از آن کنند که از تن می گرمی  
 پذیرد چون جامه پشمین پوستین جامه خشک جامه را گویند که گرمی کم از آن باز  
 که پذیرفته باشد و این جامه باشد متخلخل که بخار تن مردم در کو جمع نشود و بدین سبب  
 گرمی پیش از آن پذیرد که باز دهد چون جامه نرمی که گمان ماند آن جامه پنبه  
 میان این آن باشد و ابریشم از گمان گرم تر و از پنبه خشک تر و جامه نرم خاصه  
 شل و پزوار و تن را گرم کند و جامه نرمستان باشد و آنچه به تن بار گیرد چون  
 گمان آنچه قصارت کافور دارد و جامه تابستان بود و جامه درشت تن را لاغر کند  
 و پوست را صلب و جامه نرم ضد این باشد و هم فرو باد مرغی بیشتر گرم کند پوست  
 بره نیز گرم بود و حرارت سنجاب کتر بود از بره و روباه و قاقم و سنجاب و یکبار  
 بهم و حوصل کتر از بره و باشد بالجملة هر سه جامه بهار است باب پنجم اندر تدبیر  
 غذا و معرفت آن غذای نیک چیزی باشد که در گوشت معنی دارد و نباشد



چون تره و میوه و هر چه از این نوع باشد اعیان از انواع میوه و تره آنرا غذا  
و دایمی خواهند و از این نوع چیزها بجز بسبیل علاج نباید خورد و از هر آنکه هر چه  
کننده است خون را سوزد و صفرا زیاده کند و هر چه غلیظ است تری بلغم افزاید  
لیکن غذای نیکو نان پاکیزه باشد از گندم آفت نارسیده گوشت گوسفند نخست  
تندرست و آسوده با شیرینی ماکه در خورد فراج ششخصی با و بهتر و مانند تر میوه  
بغذا انگور است و اینجور که تمام رسیده باشد و خشک شده اما انگور رسیده باید و چند روز  
آونیک کرده و آنجا که خرمای عادتست رطب باید و هر گاه از غذای نیک فضل از آن  
پدید آید زود و استفراغ باید کردن بطریقیه سهله تر باشد و عادت دارد و هر گاه که  
از غذای دایمی چیزی خورده باشد بر عقب آن چیزی که ضد آن بود باید خورد  
مانند آن باز دارد و چنانکه اگر خیار و کدو مانند آن خورند و از مضر آن  
ترسند مقداری سیر و گندنا و شناع و مانند این بر عقب آن نخورند اگر سیر و گندنا  
و مانند آن خورده شود چیزی چون کدو و برگ خرفه و کوک و خیار بر عقب آن بخورند  
و اگر طعام غلیظ خورده شود که از آن سته تولد کند چون هر سیم یا چه زمان فطیره  
و حلوائی نشاسته بر عقب آن چیزی سته کشانیده خورند و لطیف کنند چون

لطف از این غذا  
بجای آن از آنها را  
ششخص است  
در علاج و در سیم

سوم غذای بسیار  
بسیار از این غذا  
است

اگر بکس که کبر بکس که و پیا بکس که و ترب بکس که و چند نخته و بخوردل خشک کرده و دیگر  
 روز یکنجین خمد و طعام اندک خورد و اگر چیزی می تیز و شور خورده شود و عقب  
 آن چیزی تر و قلع خور و چون خیار و کدو مانند آن و قلع چیزی باشد که طعمی و  
 ندارد و اندر نستان گوشت بخنی و بآورد و مانند آن نباید داند تا بستان  
 او تیر و طعام بشهوت صادق باید خورد و هرگاه شهوت صادق پدید آید در  
 طعام خوردن تاخیر نباید کردن چنان باید که دست از طعام باز دارد که هنوز  
 شهوت باشد و پس از آنکه طعام تمام خورده باشد با طعام دیگر خوردن معده اگر آن  
 کردن سخت بد باشد و اگر روزی چنین اتفاق افتد روز دیگر بسیار نباید خورد  
 و بسیار ریاضت کردن بآستی پس از آنکه از خواب برخیزد اندکی جوارس معتدل  
 موافق مزاج یا اندکی شراب صرف باید خوردن و اندر طعام ترتیب نگاه باید  
 داشت هر چه از کت و لطیفتر بود و آشامیدنی باشد نخست باید خوردن مثلاً  
 نخست شور باید آشامید پس ترید پس گوشت و از پس تعب رنج چیزهای نازک  
 چون شیر و ماهی تازه و مانند آن نشاید خوردن از بهر آنکه معده گرم شده باشد  
 و چیزی نازک تر و داند معده گرم نموده شود و آنگاه اخلاط را تباها کند و کسی



که غذای بد میگوارد بران اعتماد نباید کردن از بهر آنکه بر دوزگار خطها بد  
 تولد کند بسیار شود و بسیار غذا باشد که در آن نوعی مضرت باشد و گردی  
 با آن خورده باشد آن غذا ایشانرا بهتر از غذای باشد که در وی هیچ مضرت  
 نبود با آن خورده باشد و بسیار کسان باشد که غذای این اگر چه نیک باشد ایشانرا  
 زیاده از ایشان غذا بر پزیر باید کرد و چند گونه طعام مخالف در کینوت خوردن سخت بد است  
 و در دوازده کینوت طعام بود هم بد با از بهر آنکه لقمه نخستین بضم پذیرد لقمه باز پسین از آن  
 افتد و بضم ناموار شود و بهترین نوبتها اندر طعام خوردن آنست که در دو روز  
 سه بار طعام خورد یکروز با دوا و شبانگاه یکروز نماز پیشین هر که دیگر و زود  
 طعام خوردن عادت دارد اگر یکبار اندازد ضعیف شود و اگر یکبار عادت دارد  
 پس دوبار خوردن آغاز کند هم ضعیف شود و کسلانی و مبتلا تولد کند کسی که صده  
 گرم با بهترین آن باشد که با دوا چند لقمه نان با شراب غوره با شراب نام با شراب  
 آلود مانند آن چیزی بخورد پس بریاضت و حرکت مشغول شود و طعام باید که با دوا  
 خورد و اندک اندک چنین مردم چون گرسنه شوند حضرا و صده بسیار گرد آید و  
 چون طعام خورد طعام در صده ایشان تباه شود و هرگاه طعام تباه شود طعام

تنباید خورد و زود طبع را نرم باید کرد و معده را از ان پاك کردن باب گرم یا  
 شرب آب لویا مانند آن چیرى دهر که از پس طعام نخواهد نخت لختی چند قدم باید رفتن  
 بآبستگى تا طعام از معده فرو آید پس بخشد و هر که اندر تندرستى چون طعام  
 گرم شود ویرا چندان طعام که کفایت باشد بیکبار نشاید خورد و بتغاریق باید خورد  
 و هر که ریاضت بکشد و مردم پیر که قوه ایشان ضعیف شده باشد طعام کم کند  
 لطیف تر باید خوردن و از جرم گوشت دست کشیده باید داشتن و بر قناعت باید  
 کردن خداوند صفرا را غذای سحر و تر باید خوردن چون کشک جو و قلیه که دو  
 خیار و ناش مقشربا که دو کوک و آشپامی ترش چون غور باد و الو باد و دغ با و زیر باد  
 و غذای خداوند سواد باید که میل با تری دارد و اندک مایه گرم با چون شسته سفید  
 و شور با می گوشت بره فربه خایه مرغ نیم برشت و مرغ فربه و دود و مرطوب را  
 غذای لطیف و گرم باید خوردن چون نخود آب سفید با خاسته گوشت کنجشک و کجک  
 و تدر و دبط فربه و تو ابل او و ارچینی و زیره کرمانی و کرویاد و صتر باشد و مرطوب  
 را خاسته قلیه آب کامه صتر و اندکی سیر و مغز جوز و قلیه خشک از سرخی گوشت که سفید  
 از وی جدا کرده باشند و بر دغن جوز بریان کرده یا بر دغن نیت و روغن مغز زرد آلو

و غذای لطیف تندرستی را بهتر نگه دارد و فصول از آن کمتر افزاید و قوت  
 بیشتر دهد و غذای غلیظ قوت بیشتر دهد و هر که غذای غلیظ از برقمی  
 خورد برشتهای صادق باید خورد و کمتر باید خورد و تا نیک هضم نپذیرد و قوت  
 افزاید و غذای خشک چون کاه و رس و عدس گوشت نمکسود شده طعام بزرگوار  
 بشود و تبا کند و طبع خشک دارد و غذای چرب کسالتی و سستی آورد و ترشی  
 اعراض پیری پیدا آورد و نیز خشم را زیان دارد و منصفتر ناگوارید گوشت نان  
 کمتر باشد از مسرت ناگواریدن گوشت و بسیار غذا باشد که در کبر و بکینوت هم  
 نشاید خورد و چون دهن با غوره باد هم دارد و پس از آن ترش و شفا لود و لود و  
 نشاید خورد و در کبر با چیزی که از سر که سازند نشاید خورد و سبک باج و  
 غوره باج با ماهی شور و گوشت نمکسود نشاید خورد و کبوتر بچه و سیر و پیاز و خردل  
 به هم نشاید خورد و گوشت نمکسود و سرکه و شیر به هم نشاید بخند و گوشت مرغ بچه  
 نشاید بخند و از پس بهیم میوه تر است و نشاید خورد و انگبین و خربزه از پس یکدیگر  
 نشاید خورد و شیر و پیاز یکجا نباید خورد و گوشت بریان که از نور براید نشاید  
 پوشید و اگر پوشیده باشد نشاید خورد و بسیار خوردن پیاز کف و گشتن از



و شیر و شراب خوردن اندر یکدیگر فواید بسیار دارد و از پس فصد و حجامت چربی  
 شور خوردن که و بهن آورد و سرکه اندر چیزی که من از زیر باشد نشاید داشتن و  
 روغن بنفشه در دست سنان در دین نشاید داشتن و ماهی تازه و شیر و پنیر و خامه  
 بیکجا نشاید خوردن با قلا و خجرات بیکجا نباید خوردن با آب ششم اندر تدبیر آب  
 آب لیس سرد و زیت و باشد که نسبت یکی آب تش یا گرمی هوا گرمی عرضی در  
 پدید آید نه آنکه چیزی گرم با دیامید و همچنین بسبب سردی هوا سردی عرضی  
 پذیرد و بی آنکه چیزی سرد با دیامید و هرگز گوهر آب خشکی نپذیرد و اگر آنوقت که  
 بنفشه و هرگز گوهر آب نرمی و فستق نپذیرد از بهر آنکه ممکن نیست که آب تر گردد و  
 چه فعل خاصه آب تر کردن است و اگر گرمی کند یا خشکی کند بسبب چیزی زنی کند که  
 با وی بیاورد یا بسبب کیفیت عارضی که پذیرفته باشد و آب باران تری فزون  
 تر از آبهای دیگر کند و باران رستانی خالص تر از باران تابستانی باشد از بهر آنکه  
 حرارت هوا اندر رستان ضعیف باشد و بخارهای غلیظ نتواند کشید و بخارهای خفیه  
 و غبار مانا باشد یا کمتر باشد و باران تابستان بر ضد باران رستان بود و  
 باران بهاری میان این آن بود و آب باران اگر چه سخت نیک بود و زود

متغین شود از بهر آنکه لطیف است و لطیف زودتر اثر پذیرد و اگر بنزد ویر تر اثر پذیرد  
 و بخ که از آب نیک فسرده باشد و بر زمین پاک آمده باشد با فرقی نیست میان بخ و بر  
 که این باد را آب فکند و یا از بیرون آب را بد و سود کند و آب سرد خداوند دارد  
 عصب و بند را از میان دارد و آب ریا و آب شور مردم را لاغری و خنده و  
 بیماریهای سرد و تر و خداوند نقرس و ریش و استسقا و فالج را سود دارد و خداوند  
 و بلهبا و نقرس بلغمی را در وی نشستن سود دارد و اگر آب خوش را نمک در فکند  
 و در آفتاب بنهد یا با تش بنزند فائده آب در یاده و اندر چشمه گوگرد نشستن و  
 آب آن خوردن خداوند ریش گرد و مثانه را سود دارد و اگر پنجم استار گوگرد  
 فارسی کوفته اندر صره بسته در مقداری من آب بنزند تا یک سیر از وی برود  
 و بیالانید فائده آب گوگرد بد و آب شور خوردن خون را تباه کند و خارش  
 آورد و نخست سهال آورد پس طبع را خشک گرداند و آب تلخ هم سهال آورد  
 و از آب تیره شده سنگ مثانه و کرده تولد کند و آب گرم طعام را بر سر معده  
 آورد و تشنه را پیچم خورسندی ندید و آب سرد با اعتدال همه تندرستان را سود  
 دارد و معده را گرم کند همچون گوارش باشد و دل گرم را بجای می هوا خشک باشد و چنان

از دماغ باز دارد و غفوتها را دفع کند و نگذارد که خون تباه شود لیکن آنرا که  
 باید که ماده پخته شود زیان دارد و آب گرم گشتن آورد اگر سخت گرم باشد  
 با دوار بشکند و قولنج را سود دارد و تشنگی دروغ را باطل کند و معده را بشوید  
 و خداوند نزل و مایه خولیا و در چشم را سود دارد و در حوض براند و آب چاه  
 و کاریز قیاس آب جوی باشد آب جوی یا آب چاه بهم نشاید خوردن میخنت  
 آب ایستاده خاصه که در میان درختان باشد یا نیستان سخت بد باشد پس زرا بزرگ  
 کند و همه حشرات از میان دارد و باشد که باستفا کشد و خصلتهای بد بسیار دارد و  
 آبهای بدر با صلاح توان آوردن بدبیرهای بسیار و آسان تر و بهتر است  
 که آبر با خاک پاکیزه بیا میرند و بچنانند و نباشند و کمتر است که بنزد و نباشند  
 و آب غلیظ با شراب نشاید خوردن با شیر نیز نباید خورد و آب شور با سرکه و بخیل  
 و اگر چیزی قالمض چون خرفوب حب لاس زعفران و در و انگذ یکش باشد و در و بخت  
 آن باز دارد و آب زاک با شراب یا چیزی چرب خوردند طبع را نرم گرداند و آب  
 تلخ یا چیزی شیرین یا چیزی چرب خوردند آب تیره با سرکه یا بخوردن تر یا  
 همه آبهای مخالف پیازست خاصه که بسرکه پرورده با و آب استاده هیچ چیز



نشاید خوردن چیزی تا می خشک باید خورد و آنجا که آب اندک باشد در روزگار گرم  
 باشد آب با سرکه یا منیز و تشنگی کمتر آورد و اگر تخم خرفه بکوبند و با سرکه یا منیز بنهند  
 کمتر حاجت آید و بر سر طعام آب بسیار نشاید خوردن و اگر کسی را صبر نباشد اندکی  
 آب سرد بخورد و هر چند سرد و تر تشنگی بهتر نباشد و صبر کردن تشنگی مطوب و مبرور  
 را سود دارد و محروم رازیان آورد و آب خوردن نباشد و از پس گسخت  
 زیان دارد و اگر کسی آب خوردن نباشد صبر شب آب با شراب مفروض کند  
 تا زیان کمتر آورد و اندر زمستان آن شراب که آب مفروض نکند و نباشد  
 بخورند گرم باید کرد و اندر تابستان سرد باید و آب خوردن بشب که از خواب  
 بیدار شوند زیان دارد و خاصه اگر حاجت صادق نباشد لیکن محروم و محروم زیان  
 کمتر دارد و از پس طعام گرم آب سرد زیان دارد و اگر چاره باشد نخنی در دهان نگاه  
 باید داشت پس فرو بردن و اگر تشنگی دروغی غلبه دارد صبر باید کرد و مختصر  
 تا طبیعت اندر خواب آن ماده را که تشنگی می آورد بپزند و تحلیل کنند و اگر تشنگی  
 دروغی آب خورده شود تشنگی زیاده کند از بهر آنکه ماده مدیاید و قوی تر شود  
 و تخم بادیان و آب بادیان این تشنگی را زایل کند باب منضم اندر تدریس شراب

اگر چه دین اسلام شراب را حرام کرده است لیکن چون در ملت های دیگر مباح بوده است  
و طبیبان سود و زیان آن در کتب آورده اند و بعضی مخالفان دین لذت  
و ضرر و منفعت آن می طلبند و از آنجا که طریق طبست منفعت و مضرت آن باز  
نموده می آید اما منافع شراب آنست که مزاج و حرارت او مناسبت  
غریزی است که تن مردم بدان زنده است بدیخت حرارت غریزی را بفریاد و  
طعام را نیکو میضم کند و خلطهای خام بپزند و بگذازد پس بعضی بهال و بعضی  
با درار و بعضی بعرق و بعضی بقی دفع کند و بدین سبب که هر که شراب خوردن  
عادت دارد هرگاه که دست از آن کوتاه کند بهضم او تباها شود و حرارت غریزی  
ضعیف شود و همه قوتها در اندامهای او ناقص شود و خلطهای که بعرق و  
اسهال و در دفع شدی اندر تن او بماند و بسیار گردد و اید و بیماریهای گوناگون  
تولد کند و منافع دیگر آنست که رنگ و می را برابر فرزند و قوت روح و  
قوت اندامها را مدد کند و رگها را از اخلاط بد بشوید و شهوت کلی ببرد و قوت  
مدها بکشد و رگها را فراخ کند و غذا را تمام تن برساند و بدین سبب باقی  
را فریب کند و خواب خوش آورد و پا دوز هرهای سرد را چون ایون شوکران

و مانند آن دگر دم زوده را شراب قوی گرم کرده سود دارد اما این منفعت ناگهانی  
دارد که بوقت دانندازه بکار برود و هرگاه که از اندازه بگذرد همه مضرت است  
از بهر آنکه منفعت بزرگتر اندر شراب آنست که حرارت غریزی را مدد کند و هرگاه  
بسیار خورد حرارت غریزی را ضعیف کند از بهر آنکه شراب حرارت غریزی را  
غذاست و غذا پذیرنده آگاه قوی باشد که غذا از اندازه قوه او با چون  
غذا فروتر شود قوه غاذیه ماضیه از تصرف کردن در آن عاجز و قاصر آید چنانچه  
غذا پذیرنده ضعیف گردد و حال حسرات غریزی با شراب بسیار همچون حال آتش  
اندک بود که بنیرم بسیار بر و نهند تا چنانکه آتش اندک که از فرد زانیدن بسیار  
بر و نهند عاجز آید و فرد میرد حرارت غریزی همچنان از منضم شراب بسیار عاجز  
آید و ضعیف گردد و بدین سبب که هر که افراط کند بیم بود که بمفاجات میانشان  
بمیرد از بهر آنکه شراب زود با خون بیا میزد و هرگاه بسیار خورد همه رگها و اندامها  
چون جگر و شش و دل پر شود و هوار که بدو روح است گذر نماند در حال بمیرد  
در مفاجات و نهی المشرعی تمام تر اندر ذخیره خوارشاهی باید کرده ایم  
و از مضرت های دیگر و سوء است و مایه لیا و غفلت و کند فهمی و رانی ناصواب

و خیر کی چشم تباہ شدن حاستها و ترسیدن در خواب و بیداری بی بسبی سکت  
 و خاق در عشب و نقرس و فالج و سیرم و بدیان و دیوانگی و تپها و محرقه و استسقاء  
 و چگونگی تولد این عطها در ذخیره یاد کرده آمده است و بعضی مردمان باشند که هرگاه  
 قدهای بزرگ خورند و میست شوند و اگر قدهای کوچک خورند و دست شوند از این  
 آنکه معده و جگر ایشان گرم نباشد و از قدح بزرگ بنهار توان اخن و چون بنجا  
 شراب بدماغ بر نشود و ریز دست شوند و از قدح کوچک بنهار زد و در تواند اخن  
 بدین سبب باغ زود تر از بنهار شراب بمثلی گردد و زود دست شود و بیاید و استن  
 که محرور شراب بغیر و رفیق موافق تر باشد و اگر شراب قوی را اندک کنگ گفته  
 بچکا تند رفیق شود و بجای آب باشد خاصه اگر مخرج کنند و شراب زرد قوی  
 تر باشد و هر چه رنگین تر و قوی تر پیران و طوبانرا شاید و شراب انگور سیاه  
 غذا دهم لیکن حسرت او کمتر از شراب زرد باشد خاصه شرابی که رنگ آتش دارد  
 و شرابی که طعم ربوی او ضعیف باشد محرور شاید لیکن از معده میریزد و نشود  
 و شراب بخشبو و شراب یحانی گویند خداوند خفان غشی را موافق با شراب  
 تا خوش بوی دماغ را زیان دارد و اخلاط بدافزاید و شراب شیرین تر با فربه کند

و خیر کی چشم تباہ شدن  
 حاستها و ترسیدن در خواب  
 و بیداری بی بسبی سکت  
 و خاق در عشب و نقرس و فالج  
 و سیرم و بدیان و دیوانگی  
 و تپها و محرقه و استسقاء  
 و چگونگی تولد این عطها  
 در ذخیره یاد کرده آمده است  
 و بعضی مردمان باشند که  
 هرگاه قدهای بزرگ خورند  
 و میست شوند و اگر قدهای  
 کوچک خورند و دست شوند  
 از این آنکه معده و جگر  
 ایشان گرم نباشد و از قدح  
 بزرگ بنهار توان اخن و  
 چون بنجا شراب بدماغ  
 بر نشود و ریز دست شوند  
 و از قدح کوچک بنهار زد  
 و در تواند اخن بدین سبب  
 باغ زود تر از بنهار شراب  
 بمثلی گردد و زود دست  
 شود و بیاید و استن که  
 محرور شراب بغیر و رفیق  
 موافق تر باشد و اگر شراب  
 قوی را اندک کنگ گفته  
 بچکا تند رفیق شود و بجای  
 آب باشد خاصه اگر مخرج  
 کنند و شراب زرد قوی  
 تر باشد و هر چه رنگین  
 تر و قوی تر پیران و طوبانرا  
 شاید و شراب انگور سیاه  
 غذا دهم لیکن حسرت او  
 کمتر از شراب زرد باشد  
 خاصه شرابی که رنگ آتش  
 دارد و شرابی که طعم  
 ربوی او ضعیف باشد محرور  
 شاید لیکن از معده میریزد  
 و نشود و شراب بخشبو و  
 شراب یحانی گویند خداوند  
 خفان غشی را موافق با شراب  
 تا خوش بوی دماغ را زیان  
 دارد و اخلاط بدافزاید و  
 شراب شیرین تر با فربه  
 کند



و آواز صافی کند لیکن سسته آرد و دیر گوارد و جگر و سپرز را زیان کند و شراب  
 رفیق زود تر برگردد و دماغ رسد و زود تر مست کند و او را بیشتر کند  
 و شراب غلیظ ضد این شد و شراب خام جو شیده استی و هوشیاری زود تر باشد  
 و نشاط زیاده کند و خون را صافی کند لیکن بوی دمان از مداومت آن ناخوش  
 شود و دماغ را تری فزاید و شراب جو شیده آنچه تلخ باشد گوارنده تر باشد و  
 هشیاری از وی دیر تر باشد و خمارش قوی تر باشد و نشاط از وی همچون  
 شراب خام باشد و شراب جو شیده شیرین سنگ در گند نهان و گرده پدید آرد و با  
 که به استفا او کند و شراب مویزی را حرارت و رطوبت کمتر از انگور می باشد و غذا کمتر  
 و به نفخ کند و کسانی را که فراج ایشان سر و خشک شد نشاید و پیران را به هم  
 سبب نشاید و انواع شرابها که از کریم و کادرس غیر آن گفتند آنرا از جمله شراب  
 نشمر و فعل و منفعت شراب از آن نیابند جز آنکه دماغ را مستلی کند و شراب کهن  
 حکم دارد و دارد و شراب تمام نارسیده جگر را زیان دارد و باشد که اسهال  
 کبدی آرد و هر که از گرمی شراب ترسد غذا از غوره در یواج و مانند آن باید ست  
 و نقل انار و ترشی ترنج و هر که شراب او را در دسر آرد نقل آبی و انار باید خورد

و در میان هر دو سه پیاله اندک آب سرد خوردن تا قوه شراب از دماغ باز آید  
 و هر که سعه او گرم و ضعیف باشد نقل حب الاس آبی ترش باید خورد و اگر سعه  
 سرد باشد نقل کونی و سعه و نقل و پوست ترنج باید و اگر کسی را در میان شراب  
 قی منش کشتن رنج دارد و نقل زیره و نمک کند و پوست بیرون پسته اندزد و آن  
 نگاهدارد و در پیمنزونی فرو نشاند و شراب بشنود دماغ و عصب را زیان دارد و پنجه  
 آورد و خوردن از ابل گرداند و سستی متواتر مزاج جگر و دماغ تباه کند و بیماریها  
 عصب آورده و بیم سکنه و مفاجات باشد و کودک نارسید را شراب سخت زیان دارد  
 زیرا که حرارت غریزی را ضعیف کند و تحلیل کند و سیکه خواهد که از سستی زدود  
 همیشه شود سر که با آب بیا میرد و مقدار سه پیاله بخورد و دو غ ترش و برف  
 گذاخته خورد و کافور و صندل بوبند و روغن گل و سرکه و گلاب بر سر نهند و کسی که  
 خواهد زد و دست شود تا عضوی را بدستکاری علاج کنند بذالبع و تشویر بروج  
 اندر آب بنزند تا آب سرخ شود و با شراب بیا میرند و بدیند تا بخورد و هر که خواهد  
 شراب بسیار خورد و ویرت شود اگر محوور باشد آب برخت رز که اگر آن سفید باشد  
 و آب انار ترش از هر یکی مثلا و درم یا پنجم درم سرکه بیا میرند و یک دقیقه بپزند و اگر

میرود باشد سداب خشک زیره و نمک آب بایند و برابر بوزن رست کنند  
و آب بر چکانند و قرص کنند و خشک نمایند و هر ساعت دهان بدان خوش کنند  
باب هشتم در تدبیر خواب بیداری بهترین فقه خواب آنوقت است که طعام  
از فم معده فرو گذرد و در قفسه آید قوت باضمه آنرا تصفیه تمام کرده  
باشد و معده خالی خفتن زیان دارد و حرارت غریزی را ضعیف کند و تن را لاغر  
و خواب روز بیماریهای طوبی و منزله آرد و خاصه اندر زمستان رنگ بر و راتبا کند  
و تن را سست و کسلانی و سقوط شهوات روزی انکارترین چیزی خداوند فراموش  
را بسیار خفتن است و کسانی که خفتن بر روز عادت دارند بتدریج از آن عادت  
بیگشتن و خواب روز بجای خواب شب بایستد و روی را زرد کند و وقت  
نخست بر پهلوی راست بایستد خفتن بکدام لپه پهلوی چپ بایستد شکم را گرم  
باید کرد و دخیل گرم چون سموز مانند آن شکم باید نهادن و اگر شکم خست  
صواب است تا حرارت جمع شود و طعام را نیک هضم کند و به پشت باز خفتن زیاندار  
از بهر آنکه فضلها می مانع که منفذهای ایشان سه می پیش است چون بینی و کام  
بدین منفذها باید که فرو دآید و بسبب باز خفتن به پشت بسوی پس میل کند

و بسینه و عصب فرو و آید و زله و سل و در و عصب و فالج و در و پشت تولد  
 کند و از آنچه اندر و مانع بماند کابوس صرع و سکنه تولد کند و بخیالی و شب  
 ناخفتن گوید و مانع را کمتر کند و طعام شراب هم نماند و بماند و قوت را استقامت  
 کند و خواب باده اوزریان دارد و بکلم آنکه اندر شب اما می مضم یافته اند و بعد  
 تا کی گشته همچنان باشد که کسی برگرد سگی بخشد آوازهای پیوسته و هموار که  
 مندل باشد چون آواز آب و آواز آسیا که سخت نزدیک نباشد و مانند آن  
 خواب آورد و ماندگی و رنج ببرد و مالیدن بسیار و شراب مخمور  
 خواب آورد و کسی را که از بخیالی رنج باشد نگذارند که تکیه کند و چشم فراز  
 و اطراف او ببندند و از اندک مایه غنودنی که باشد باز دارند تا مانده شود  
 پیش او جماعتی بنشینند و همای گویند و کتابهای سخن مانند تاملول شود و ناگاه  
 از پیش او برخیزند و چراغ بردارند و در حال نخسید باب ششم در تدبیر حرکت  
 و سکون باید دانست که حرارت غریزی از سبب می ببرد و اندرون اثر  
 می پذیرد و اندک اندک تحلیل نخرم میرود و حاجت است بدانکه عوض آن باز  
 آید تا نماید و می دهند هم از گوهران هر حرارت که از اندرون بیرون



بتن مردم رسیده غریب و از گوهر آن نیست و حرارتی که مدو آن شاید و از گوهر  
 آنست جز حرارتی نیست که از حرکت گوهر اندامها خیزد و از بهر آنکه چون دم حرکت  
 کنند اندامها را و گرم شود و حرارت غریزی را برافزود و مدو یا بد هم از گوهر  
 خویش این حرکت را ریاضت گویند و اصل بزرگ اندر تدبیر حفظ الصحة ریاضت  
 از بهر آنکه ریاضت حرارت غریزی را برافزود و فضله را که از غذا می رود  
 گذشته در تن بماند آنرا تحلیل دفع کند و بهترین قتی ریاضت را آنوقت باشد  
 که طعام مضمم شده باشد و طبع اجابت کرده روده از فضله طعام خالی گشته  
 نخست که تدبیر ریاضت خواهد کرد بفرماید تا ویرا بماند مالیدن نرم و بتدریج  
 سخت نمائند و تا با خنثی تر بماند پس ریاضت مشغول شوند و چون از ریاضت  
 فارغ شوند دیگر باره ویرا بماند مالیدن نرم و در میان مالیدن دوم چند بار  
 اندامها بکشایند و عصب را از کشند و نفس باز گیرند چندانکه توانند که تا فضله  
 که ریاضت دفع نشده است بدین طریق دفع شود و مدو ریاضت چندان باید که  
 رنگ روی فروخته شود و حرکت بنشاط تواند و هرگاه که مانگی پدید خواهد آمد  
 و عرق آمدن گیرد و چه از ریاضت بماند ریاضت برگردانگی زیاده را

و انواع ماندگیها که از ریاضت و غیر ریاضت پدید آید سه نوعست قروح و قندور  
و ورمی و گردهی دیگر گویند نوعی دیگر است که آنرا تشفی گویند اما قروح ماندگی  
باشد که اگر دست برهنند پا حرکتی کنند المی باید چنانکه از قروح بماند و سبب  
آن فضله باشد رفیق و بسیار حرارتی قوی که اندامها گرم کند و گوشت و پیه  
بگذارد و اندر نواحی پوست پراکنده کند و اگر آن فضله بسیار تر باشد سر می اند  
پشت می یابد و اگر سخت بسیار با لرزه تب کند علاج اندازن نشستن باشد  
و مالیدن نرم بر و غنهای کشانده چون دغن با بونه دروغن نیم خطمی دروغن  
شبت و گرمایه فاتر و طعام از چیزی که لطیف باشد چون قروح که باب غوره  
نکات و جوخته باشند و چون قلیه که دو سفا ناخ و ماش مقشره ماندگی تده  
چنان باشد که هر دم پندار که اندامهای او کشیده است و آتلا و حرارتی همی نماند  
از همه رگها و بندها و حرکت و شوار تواند کردن و سبب آن فضله باشد که اندامها  
مانده یا یا دی علاج آن گرمایه باشد و آزن دروغنها که در علاج قروحی  
یا دکرده آید بکار دهن و اگر آن ماندگی نه از ریاضت تولد کند از استفرغی  
چاره نباشد و ماندگی ورمی نوعی است که تن گرم باشد و رگها و عضلهها متلی و اگر

نکات و جوخته باشند  
و سبب آن فضله باشد  
که اندامها کشیده است  
و آتلا و حرارتی همی نماند  
از همه رگها و بندها  
و حرکت و شوار تواند کردن  
و سبب آن فضله باشد  
که اندامها مانده یا یا دی  
علاج آن گرمایه باشد  
و آزن دروغنها که در  
علاج قروحی یا دکرده  
آید بکار دهن و اگر آن  
ماندگی نه از ریاضت تولد  
کند از استفرغی چاره  
نباشد و ماندگی ورمی  
نوعی است که تن گرم  
باشد و رگها و عضلهها  
متلی و اگر

دست بر سردی نهند المی یا بند خنچه عضوی آما سیده باشد و سبب آن  
 همچون سبب وی باشد علاجش بیه چیز تمام شود استلار ابستفراغ و کم خوردن  
 زایل کنند و حرارت را بشربت های خشک تسکین دهند و مثلاً عضله ها را و ام  
 آنرا اگر مایه و آبرن و بر روغن ها علاج کنند و آسایش گزینند و اندکی قشقی چنان  
 باشد که مردم بپندارند که اندر اندام های او خشکی است و سبب رنجی باشد که عرق  
 بسیار کند یا در هوای سخت گرم سفر و رنج دروزه و کم خوردن اتفاق افتاده باشد  
 علاج آن آبرن گر مایه روغن ها مالیدن شربت کشکاب شکر و روغن بادام و  
 لعاب اینغول و شکر طعام یا چه اندر کشکاب پنجه و فروج مانند آن باب پنجم  
 تدبیر استفراغ های ابرو و مایه سهل باشد که مردم تندرست را و کوه را  
 و پیرا و مردم خشک و لاغرا و کسی که گوشت عضله ها شکم او اندک باشد و کسی  
 را که قوت ضعیف باشد و کسی را که معده یا دل ضعیف باشد و کسی که عضله ها  
 زبان ضعیف باشد چنانکه بعضی در سخن سین را ناگوید و کسی را که در تن او خون بسیار  
 از خط های دیگر باشد این چندین گروه که یاد کرده آمد و سهیل نشاید خوردن  
 و نیز اندر فصل گرما و فصل سرما نشاید خوردن خاصه در گرمایست روز پیش از

۹  
 اقصی عرق  
 شده و جلد  
 خشک شده  
 و بدن تشنه  
 و آب و لطفاته  
 و اندک  
 بواجبار

از بر آمدن شرابی میانی و بست روز پس از بر آمدن او میچکس را داروی  
 مسهل نشاید خوردن فصد و حجامت نشاید کردن مگر که ضرورتی باشد  
 عظیم اگر فصد کنند و شرطهای احتیاط و تسکین بجا آرند و مباشرت نیز نباید  
 کردن خاصه در ایام با حور و اول با حور نوزدهم روز باشد از ماه تموز کسی را  
 که شادی بزرگ یا غمی بزرگ رسد یا مهمی و اندیشه بزرگ دارد و دید خود را  
 و خوردن مسهل بسیار عادت یافته است ناپسندیده تن را ضعیف کند و کسی که دارد  
 مسهل خوردن آزموده نباشد طبیب نشاید که او را داروی مسهل بدهد و  
 آن باشد که بغذای لطیف و اندک تدبیر او کند یا اگر چاره شیب داروی لطیف  
 دهد و مردم خشک فراج را داروی نرم و لغزنده بیشتر از آن استغفار کند که  
 داروی تیز و دارو بخوار باید که نخست تن را بر آزرده و دارو خوردن کند بمقتضای  
 حاصل شود بی مقصد و آنچنان شیب که چند روز چیزی که احتشار ضعیف کند  
 نخورد و معده را مراعات کند و گذرهای دارو را کشاده و طبع را نرم کند و خلط را  
 بپزند پس مسهل خورد و آن ساعت که مسهل خورد باید که طعام مضمم نباشد و  
 هنوز شهوت طعام دیگر بدید نیامده باشد و در نوبت شیرین نباید تا مسده آنرا بخور

شرابی باشد  
 که بعد از خوردن  
 با حور و اول  
 با حور نوزدهم  
 روز باشد  
 از ماه تموز  
 کسی را  
 که شادی بزرگ  
 یا غمی بزرگ  
 رسد یا مهمی  
 و اندیشه بزرگ  
 دارد و دید خود  
 را و خوردن  
 مسهل بسیار  
 عادت یافته  
 است ناپسندیده  
 تن را ضعیف  
 کند و کسی  
 که دارد  
 مسهل خوردن  
 آزموده  
 نباشد  
 طبیب  
 نشاید  
 که او را  
 داروی  
 مسهل  
 بدهد  
 و آن  
 باشد  
 که  
 بغذای  
 لطیف  
 و اندک  
 تدبیر  
 او کند  
 یا اگر  
 چاره  
 شیب  
 داروی  
 لطیف  
 دهد  
 و مردم  
 خشک  
 فراج  
 را داروی  
 نرم  
 و لغزنده  
 بیشتر  
 از آن  
 استغفار  
 کند  
 که  
 داروی  
 تیز  
 و دارو  
 بخوار  
 باید  
 که  
 نخست  
 تن  
 را  
 بر  
 آزرده  
 و دارو  
 خوردن  
 کند  
 بمقتضای  
 حاصل  
 شود  
 بی  
 مقصد  
 و آنچنان  
 شیب  
 که  
 چند  
 روز  
 چیزی  
 که  
 احتشار  
 ضعیف  
 کند  
 نخورد  
 و معده  
 را  
 مراعات  
 کند  
 و گذرهای  
 دارو  
 را  
 کشاده  
 و طبع  
 را  
 نرم  
 کند  
 و خلط  
 را  
 بپزند  
 پس  
 مسهل  
 خورد  
 و آن  
 ساعت  
 که  
 مسهل  
 خورد  
 باید  
 که  
 طعام  
 مضمم  
 نباشد  
 و  
 هنوز  
 شهوت  
 طعام  
 دیگر  
 بدید  
 نیامده  
 باشد  
 و در  
 نوبت  
 شیرین  
 نباید  
 تا  
 مسده  
 آنرا  
 بخور



عند قبول نخند و بهضم آن مشغول نشود و خفق پس از آنکه دارو خورده باشد  
نشاید و اگر دارو قوی باشد پیش از آنکه در کار آید بخسپد و او کار بهتر کند و  
چون در کار آمده باشد اگر نخسپد باقی فعل دارد و باطل شود و اگر دارو نرم و  
لطیف باشد پیش از آنکه در کار آید بخسپد و او اصلا کار نکند یا کمتر کند و اگر  
خوردن پس از داروی مطبوع قوت دارد و را ضعیف کند و از پس حب های  
قوی اگر در کار آن تقصیری باشد آب گرم شورا و لیسر از او آزار دفع کند و  
اگر گیرم مصطکی سوده با اندکی شکر خورد و او را یک دهنه تمام فروود دفع کند  
و تا دارو تمام کار نکند طعام و شراب نباید خوردن و اگر سوده صفراوی باشد  
و صبر کردن حتمال نخند پیش از دارو بزبانی اندک لقمه چند نان و شراب شیرین  
کنند و بدیند یا شربت یا آب آشکاب یا آب انار و اگر کسی را بقصد سهال هر دو هم  
حاجت آید نخست گاه باید کرد اگر اخلاط گرم است نخست فصد کنند و اگر اخلاط لغوی  
است نخست سهل خورد و اگر کسی را دارو کار نکند و تاسه و آرامی تمدد در اعضا  
آید شیانفی یا حقه بکار دارند یا دوشمال مصطکی سوده با شکر اندر آب گرم بنهند  
و تا دارو را دفع کند و اگر گها متلی باشد و چشمها بیرون خیزد و گها

و بسیار باشد که آب سبب غشای نه را که از وارو باشد زایل کند و وارو را  
 در کار آرد و اگر نیز این اعراض تولد نکند چون اجابت نیفتد هم فصد باید کرد  
 اگر چه پس از دو روز یا سه روز باشد و هرگاه که وارو کار تمام نکند و ن از آن  
 ماده که مقصود باشد پاک نشود گریه بکار باید داشتن چند روز تا ماده که نسیج  
 روده حاصل نکرده است بمسوی تو میل داشته باشد بعرق دفع شود و اگر از  
 گریه لذت میابد نشان آن باشد که ماده دفع میشود اگر لذت نمی یابد و تا  
 در وی پدید می آید در حال بیرون آید و بشریت و غذای موافق تدبیر کند  
 و چون از وارو فارغ شد از همه چیز که آن احوال مردم بگرداند چون شادی بزرگ  
 و غم بزرگ جماع چشم عظیم و مانند آن خوشی تن را دور باید داشتن و طعام اندک  
 لطیف باید خوردن پیش از طعام مبرور را و مرطوب را تخم ترب نیز که که از اسهال  
 گویند و حب الرشاد باید خوردن اندر جلاب محو و صفراوی را اسهال و اسهال  
 را تخم شاهسفرم و اگر کسی سخت محو بود اسهال را بروغن کل چرب کند پس جلاب  
 کند و کسی که سخت مبرود باشد حب الرشاد بروغن زیت چرب کند و شراب خوردن  
 پس از وارو بیم باشد که تب آورد و بیم باشد که خطرانی آورد و اگر وارو که اسهال

فزون از اندازه کار کند شیر تازه دهند تا تیزی و قوت دار و از رو با باز  
دار و اگر تخم سان الحبل ندر شیر بچو شانند و بدهند در حال باز دار و اگر  
تپیده باشد پخول گل ارمنی صمغ عربی بروغ گل چرب کنند و با شراب آبی  
یا شراب مور و بدهند و تریاق فاروق و فلونیا اسهال باز دار و در هر گاه که اسهال  
چندان شود که فواق پیدا آید پخول بروغ گل چرب کرده با آب سرد بدهند  
اطمینا بر بندند و عطسه آرند و فلونیا دهند و اهل تنعم و ملوک و کسانی که دار و شو  
خورند تدبیر مار لطیف باید ساخت اما خداوندان معد و ضعیف و گرم که به استفراغ  
محتاج باشند بگیرند مقدار کثرت و اندر جلاب خام حل کنند و آبی یسبب  
شیرین پاره کنند و بسر کار و بیازند و اندرین جلاب بنهند کثرت ازین جلاب نهند  
نخستین خورد و آن آبی بر چند بسر خال بدهند و آن جلاب بگذارند تا منست  
سقمونیان باشد و مزه دار و نداده اما اگر مقدار سقمونیان از کثرت کند تا آنچه آن  
بازستاند بمقدار شربتی باشد صواب بود و اگر استفراغ صغیر و رطوبت حاجت  
تر بد سفید تر کشیده و یکوفته بگیرند بکرم یا بیشتر بحسب قوت و طبع خورنده دار و داند  
صد ورم آب بچو شانند تا به نیمه باز آید یا لابند و مقدار حاجت از سقمونیان درین آب

حل کنند و مقدار می شکر سوده در آن کنند و کیش بنهند پس آن را با سیب  
 پاره کنند و بپزند و در آن آب اندازند و کیش بنهند و با مدا آن را با سیب  
 بدهند مقصود حاصل شود و صفت مطبوخی که خداوند تر لهر را سود دارد  
 بنفشه خشک پنجه رم پنج سوختن زنبکو فته دهرم اندر نیم من آب بنزد تا به نیمه  
 باز آید و بست مثقال شیرشت یا ترنجبین درو حل کنند و بیالاند این کیش  
 بود صفت حب لطیف بنفشه خشک ه مثقال را بسوس کیدم عسل فلوس  
 خیارشبر خد آنکه بدان بر شدند و حب کنند باب یا زو هم در تدبیر  
 کسانیکه سینه او تنگ بود و از گوشت برهنه باشد و گردن دراز و حنجره ظاهر و  
 بیرون آمده باشد کسانی را که در سینه بیماری شدتی نشاید کردن و کسانیکه  
 دماغ و عضای ضعیف باشد و کسیکه سخت فربه بود و نشاید کردن و کسانیکه سینه  
 از قوی کردن با اما منفعت قوی آنست که همه بیماریها و در دمار که از فرو سوز  
 باشد سود دارد و معده را پاک کند و آرزوهای بد ببرد چون آرزوی گل و مانند  
 آن و آرزوی طعام بدیدارد و خداوند برقان در عشمه و فالج و فقر و مال و نحو لیا و  
 قو بار سود دارد و خداوند خیر ارم کسانیکه رنگ روی زرد باشد سود دارد



در بیان بیماری

کسان را که داروی سهل قی و غثیان آرد اگر بیشتر از آن که دارو بخورد  
خورد قی کنند چون دارو خورد قی و غثیان بشود و نفسی قی آنست که معده  
را زبون کند و غلاط بدروی بد آورد و دندان بیمار بهای سینه چشم از آن  
دارو پس اگر قی باندازه و وقت حاجت کند گرانی سرد گوش زایل کند و چشم  
روشن کند و از هر قی چند گونه طعامهای مختلف بیاید خوردن و چند گونه شکر  
مختلف تا مقصود حاصل شود و چون طعام شراب خورده باشد بکیزان صبر باید کرد  
تا غلاطی که مقصود باشد با طعام بیایند و اگر پیش از آنکه معده بهضم مشغول شود  
بدوقی باید کردن به پر مرغ شسته که فرو کنند یا آنکه شبت و آب گندم جوشیده گرم  
بیایند و گفته اند از طعامها نخست پاجه و سیب بخوردن تا برا غلاط او برود  
و کسی که قی دشوار افتد سه روز پیش از قی هر روز یک دقیر و غن شیر بخت با یک  
شراب صند بیایند و بخورند و هر روز در گریه شوند و روغن اندر مالند و شراب  
و شور با ماهی چسب بخورند و طعامهای گوناگون و اگر هوا سرد باشد خانه گرم کنند یا در گریه  
گرم قی کنند و در وقت قی کردن فاده بر پشت چشم نهند و به بندند و است بنشینند  
و چون فارغ شوند چشم در روی را با آب سرد بشویند و دهان با گرم بشویند و چند

غرغره کنند به سکنجبین یا آب گامه بهترین روزگاری قی کردن را تابستان  
 است و مرطوب قی پس از ریاضت کند و پیش از طعام محدود پس طعام و شراب کند  
 و سیکه خواهد معده او از بون نشود پس از آنکه دمان شسته باشد و غرغره کرد مقدار  
 یکدم یا یک شقال مصطک سوده با اندکی شکریابی شکر با آب سیب بخورد تا اما و تھا که  
 روی معده آرد باز دارد و باقی فصله که در معده مانده است بجانب و دما دفع کند و  
 گل بشکند و اطر فیل کوپک هم چنین سود دارد و اگر از واک قی سوزش معده تولد  
 کند شور بای حرب آب از آن کند خاصه شور بای مرهم فربه اگر فواق برافند جرعه  
 آب گرم منجور و عطسه می آرد و اگر اندر سینه و پهلو نار و سی و تمدوی پدید آید  
 بر و غن نبشته یار و غن بیت یار و غن گل تازه یار و غن با بونه بماند و آب گرم کشید  
 کنند و کمید چنان باشد که مثانه گاویا مانند آن چیزی پاک کنند و بشویند و  
 پر آب کنند و بر آن موضع نهند و از واره و مای قی آنچه منجیست نیست  
 بگیرند تخم ترب و درم تخم شبت یکدم بوردن چار دانگ کوفته با انگبین بشویند  
 و پیش از طعام بخورند این کثیرت باشد و تربا پاره کنند همچون درم و اندر غرغره  
 نهند تو بر تو بر هر نوی اندک نمک بر میا شند پس مقدار سی سکنجبین علی بر آن

و یکشب بنهند دیگر روز پیش از طلوع آن ترب آن سکنجین بخورد پس طعامها را تحلیف بخورد  
تدبیر قی کند و پاره پیاز نرگس اندر میان طعام بخورد و یا ماهی شور بخورد قی آورد  
و فطاع گرم بآب شبت و یا مار العسل بخورد قی آورد و جوز الحقی در قی بمانی بخورد  
که بخیزد نباشد و الله اعلم باب و از دهم در تدبیر فصد و حجامت فصد  
استفراغی است کلی از بهر آنکه مرکب همه خلط خون است و بدین سبب هرگاه که فصد کرده  
شود از هر خلطی چیزی کم نشود و فصد را بدین سبب استفراغ کلی گویند و فضیلت فصد  
آنست که چون رگ کشاده شود رنگ و قوام و قوت بیرون آمدن خون میتوان دید  
و چندانکه مصلحت باشد بیرون کردن اندک اندک یا بسیار اما داروی سهیل و قی اگر  
تقصیر کند تدارک آن بداروی دیگر خطرناک باشد اگر افراط کند باز داشتن شود  
بود بدین سبب فضیلت پیچ استفراغی و فضیلت فصد نزد منافع خون در تن بسیار است  
انچه از آن چاره نباشد درین مختصر یاد کردن آنست که معلوم است که جگر گرم است و بدن  
قوت طبیعتی است و تولد خون اندر جگر است بدین سبب اندر خون حرارت طبیعتی است و بدین  
از آن بهره یابد و بدان پرورده شود و مرکب حرارت غریزی خونست و خون آنرا  
بهمه تن میرساند و بدین سبب که هرگاه خون نجاتی بیشتر بیرون کند ضعف قوت

غشی تولد کند و منفعت بزرگتر آنست که رگ بزرگی از جگر بدل پیوسته است و  
نصیب تمام از خون بدل میسازد و آن خون در دل مرکب حیوانی گردد و اندر همه  
شرایع بنا برود و قوت حیوانی باطل شود و مردم ملاک گردد و کترین نافع خون  
آنست که پوست را رنگین تازه و بار و نق دارد و از بهر این نافع بعضی پیشگان  
خون بیرون کردن بهیچ حال روانداشته اند و این امر خطاست از بهر آنکه منفعت  
خون آشگاه باشد که مقدار خون اندر تن چندان باشد که باید و فراج آسپهان باشد که  
باید پس هرگاه که بمقدار بیشتر شود یا فراج آن بگردد و نا طبعی شود و سبب بیماریها  
گردد و زایل کردن حال نا طبعی حجت است و غرضی خواسته اند و گفته است که چون  
غذا از بیمار باز گرفته آید و یا چیزی نافع و اندک داده شود هم مقدار خون هم  
فراج با مقدار آید و بیرون کردن خون فاسد بحت نفعه جواب آن سگوشیم  
اگر چه این تدبیر صواب است اما مهلتی و آمانی باید تا غرض حاصل شود و آنجا که این  
توان بود که آنست پیشدستی کند و مهلت ندهد پس نصرت خون کم باید کرد و  
صواب آنست که در چنین حال هر سه تدبیر کرده شود غذای نافع دادن اندک آن  
و مقدار خون بیرون کردن تا غرض حاصل آید و اندر حال بیرون کردن خون عتقاد بر



توت و بر حال دل باید کرد و این بر نبض توان دانستن و اولتر آن بود که طبیب  
در حال فصد دست بر نبض دارد تا هرگاه که اثر تغییر پیدا آید در حال نبض  
و هرگاه که سبب تباهی خون با نارنگی توأم آن نگردد نباید بست مگر که از ضعف  
پیدا آید و هرگاه که سبب فصد آماسی بود تا رنگ از خون نگردد نباید بست بقدر  
بدین سبب گوید که اندر شوصه رگ با سلیق باید زد و تا رنگ خون نگردد نباید بست  
مگر به سبب یکی آنکه ضعف پیدا آید دوم آنکه آماس قوی باشد رنگ خون برگردد  
و سیم آنکه ضعف پیدا آید از بهر آنکه آماس گرم و بزرگ گزند نامی خون بسته دارد  
و خون را در آن موضع باز داشته و بشواری بیرون آید و مردم محدود و لاغر را  
که در معده او صفرا تولد میکند و کسی را که کشا و کشا و کسی را که فم معده ضعیف  
کسی که حس فم معده قوی باشد از غشی نگاه باید داشت طبیب باید که دست بر نبض دارد  
تا چون اثر تغییر پیدا آید در حال بسند و در حال خون آمدن غشی کمتر افتد بیشتر  
پس از آن افتد که رگ بسته باشد و فی کردن پیش از فصد غشی باز دارد و خسته  
کسی که در معده او صفرا تولد کند و فم معده ضعیف باشد و اگر در حال غشی قوی  
کند غشی زایل شود و قوه باز آید و تدبیر نگاه داشتن از غشی آنست که پیش از

فصد بیک زمان اند که شراب انار دهند و شراب سیب ترش یا شراب آبی  
 ترش یا شراب خوره یا مانند آن دهر و در پیش از فصد شراب بودند و دهند یا نه  
 یا جلایی که افادیه روخته باشد و مفصلاً به پشت باز خفته فصد کند و هم بران کل  
 می باشد تا خون خد آنکه باید بیرون کند یا کمتر از قدر حاجت و هیچ حال صفت نکند  
 و از پس فصد ماء اللحم دهند و فضا و از نافه مشک آلتی که بدان قی تواند نگندن  
 چون پرمغ و مانند آن حاضر دزد و دوار المسک نیز حاضر دارد تا اگر غشی افتد  
 در حال پرمغ فرو کند و قی افکند و مشک بویاند و دوار المسک اندر جلاب یا اندر  
 آب انار حل کند و بجلق اندر چکاند و کسی را که تب بود اندر میان تب روزی  
 رگ نباید کشاد و کسی را که دردی صعب یا رگ نشاید زدن نخست در ساقن باید  
 کردن پس رگ زدن از بهر آنکه دروا خطا طراسومی خویش کشد و رگ زدن خطا  
 راسومی بیرون کشد و منازعت اندر میان این و آن پدید آید و خطر آب شورید  
 پدید آید و ضعف تولد کند و اندر تابستان رگ روزی باید زدن که هوا خوش  
 باشد و اندر ساعت نخستین از روز آن روز که رگ زنند و دیگر روز طعام کم تر و لطیفتر  
 خورند و چیزی خورند که صفرا بنشانند خاصه مردم محروم را و اندر تبیر استغراق

در بیان کردن

ت  
آبی  
ریاض  
کل  
نکند  
ن  
فته  
ی  
اند  
ت  
باید  
خلط  
ن  
ش  
وینقر  
اغ

باید روی سهل یاد کرده آمده است که بکدام روز کار از فصل گرمانه سهل باید  
خورد و نفع شاید کرد آن معنی اینجا نگار دارد و چیزهای صفاوی نشاید خورد  
و از پس ته و سهال و جامع و بخوابی و سنج و از پس ناگواریدن طعام و از پس مضمه  
و از پس بیکاری که تن را گرم کند یا بسبب آن تحلیل افتد بسیار و کم نشود  
رگ نشاید زدن و اگر ضرورتی باشد میان آن جانها و میان گ زدن و سنج روز یا  
و روز کم نشاید و پیش از رگ زدن آسودن و غلطی و از پس گ زدن آسودن  
و غلطی صواب باشد لیکن نشاید خفنی از سبب آنکه کسلافی وضع آورد و با که حلقام  
افتد و بر سرگ رفا ده بزرگ باید نهاد و هیچ عطر و لخته نباید مالید و اگر سرگ  
گرم شود هر ساعت میباید کشادن و رفا ده بگللاب سر کردن و باز بر بدستن و  
مطلوب پیش از رگ زدن ریاضت معتدل باید کردن تا حرارت برافروزد و  
رطوبتها بکشد از و در جمله طعامی که قوه بسیار دهد چون قلیه خشک و کباب مانند  
آن نشاید خوردن از سبب و کاری آنکه مقصود از نفع گرفتن قوه خون باشد  
و از طعام قوی مقصود باطل شود و دیگر آنکه آن روز که نفع کند قوه معده دیگر  
اند امپا نفعی ضعیف شود و قوتها می قوی باید تا طعام قوی همضم تواند کرد

و چون قوه ضعیف باشد و طعام قوی خورده باشد مضم به باشد و خلط بد تولد  
 کند و در حال کسالتی و گرانی پدید آید و اما رگها که بیشتر زنده قیال است و کحل  
 با سلیق و جبل الذراع و اسلیم و البطی و صافن و مابض الرکبه و عرق النساء و هریکی را  
 منفعت دیگر است اما قیال علت مای سر چشم و بینی و کام و لب زبان و دندان  
 را سود دارد و واکمل علتها می هم تن را سود دارد و با سلیق علتها می جگر و سینه  
 و سپرز و ذات الجنب و شوصه در دماغ و سرین و زانو و ساق و قدم را سود دارد  
 و جبل الذراع اندر بعضی دستها بارگ با سلیق آینه است و اندر بعضی با کحل آینه  
 است و بر زنا علامتها ده است نزدیک خورده دست و اندر کتب میگویند که  
 آن بچو منفعت قیال است و قیاس بر خلاف این واجب میکنند همانا این خلاف از  
 سبب نا سخنان کتاب فاده با و اسلیم و نبال با سلیق است از دست راست و در  
 جگر را سود دارد و از دست چپ و سپرز را سود دارد و خداوند کرد و خارش را  
 سفید بود و البطی خلیفه اکمل است و صافن خون را از نیمه بالا فرو و آرد و حیض  
 بکشد و در ریش و خارش را و خایه قضیب بر و مابض الرکبه اندر زبیرا و است  
 بعضی طبیان گفته اند مابض شاخاست و ونبال رگها و شاخهای آن یک



شده است و قصد آن در دوا حشاء و در و پشت را سود دارد و منقعت قصد  
آن نزد تر از صافن است حیض بکشداید و در و مقعد و کبیر و رحم را سود دارد  
عرق التسمار در سپر کب است بود یعنی کب خشی و قصد عرق النساء و عرق النساء  
را سود دارد و زایل کند و منافع دیگرش بمنافع صافن نزدیکست و صافن در سپر  
کعب چپ بود یعنی کعبی اما قیضال را بویرب زنند یا از پنهان و بود باید  
نمایش از روی دیگر رگ بیرون نشود و دیگر از تو و عصب عضله غشای آن نیاید  
و اندر زیر اکمل عصب است احتیاط باید کردن در بود و باید زدن و از دراز نباید  
از بهر آنکه بسیار باشد که اکمل اندر میان دو عصب باشد و با سلیق را از جهت آنکه  
در زیر او شریانست از موضع خویش بکسیو باید برد و بویرب باید زدن یا از پنهان  
باید زدن و از دراز نباید زدن و اگر از دراز نازند باو گیرد و باشد که از هر دو  
جانب و شریان باشد دست از آن رگ بیاید شستن درگ دیگر باید زدن و اندر  
بیشتر اوقات که با سلیق زنند بعد از بستن باو گیرد و نشان می آن باشد که برگشتند  
حدس و تخم و ناموارها پدید آید بیاید کشاوند و با همگی بیاید مالیدن تا مالوم  
و در شود و دیگر بار بندند اگر و دیگر بار باو گیرد دیگر بیاید کشاوند و بمالیدن

و باز بستن و اگر هر بار با و گیر و دست باید داشتن درگ با سلیق لطیفی کم باید  
 زدن و همچنین هر رگی که با و گیر و نباید زدن البته و با سلیق را اولتر آن باشد  
 که به پشت نبیش زند چنانچه نبیش حجامت زند تا سلاست باشد و با سلیق لطیفی را  
 بسیار باید مالیدن و اگر کم بسیار بر و در بختن پس بسیار شستن و بند بزرگ  
 بر باید انگندن و دست منصوص است از این چنانچه زایه لعل قائمه باشد و هر گاه  
 را با بهام فرو باید گرفتن نبیش را از بالا فرو بردن و فصد سلیم را سبب باید  
 بستن و بویب باید زدن یا از دراز و دست اندر آب گرم باید نهادن تا خون  
 چندانکه باید برود و صافن را از بالا میشتانگ باید بستن و گاهی چند بختن  
 و کوبه از پنبه و زری پایی او نهادن تا پایی بر و فشار و تارگ پدید آید و از آن  
 رگ و دشاخ بر خاسته است از دو جانب و وصل در میان هر دو است اصل را  
 باید زدن و مابض اساق باید بستن و ران نیز باید بستن و چند بار فرو باید  
 و بر خاستن تارگ پدید آید و عرق النساء او پس کعب است بود یعنی کعبی  
 و فصد آن در عرق النساء را سود دارد و زایل کند طریق فصد و می نیست که  
 دستاری دراز بگیرند و یک سر آن در میان منصوص بندند و باقی را بران و

ی کم باید  
آن باشد  
یق لطفی  
بند بزرگ  
باشد و گنا  
سبب باید  
تا خون  
بند بزرگ  
صل  
ید و از آن  
صل را  
نشسته  
ز و باید  
کعبی  
نست که  
یران و

ساق او می چسپد و می بندد سخت تا شتالنگ و چند بار فرو نشیند و بر خیزد  
و پامی بر خشت نهاده فضا و بر پشت پامی میان خنصر و رگ را بجوید اگر یافت  
از خطا این شد و اگر نیابد از پس شتالنگ از جانب حشمتی بجوید و نشان عرق <sup>لنسی</sup>  
آنست که برومی خند گره باشد و از دراز باید زدن از بهر آنکه هر دو جانب محبت  
و هرگاه فضا و ران خطا افتد و سریش نشاء عصبی باز آید اگر دست بایا پامی  
آماس کند و تپ گرم گیرد و گرز از تولد کند همین بر و من غشیه یار و من بادم  
چرب باید داشت و آب کشین تر و صندل سرخ و سفید و شیان ما یشا بر آماس  
ضاد کردن و اگر قوت بر جاشی بود از دست دیگر رگ کشادن و یارگ صافن پای  
زدن اگر این خطا بر پامی افتد از دست رگ باید زدن هم از آن جانب و اگر  
جراحت ریم کند جراحت فراخ باید کرد و در فاده ما بر می باید نهادن چنانکه ریم  
دفع شود و اگر خطا از آن گونه افتد که رگ تنگ کشاده شود و خون در زیر پوست  
جمع شود و جایگاه رگ کبود شود تا اثر آن زایل نشود بدانست هیچ کار سخت  
نباید که و هرگاه که کبوی کمتر شود نشان سلامتی بود و اگر کبود تر میشود یا سیاه  
تر از دست دیگر رگ باید زدن یا رگ صافن باید کشادن و آن ضاد که بیشتر

یاد کرده آمده است باید نهادن دهرگاه که نمیش بشریان باز آید در حال  
 نیک باید گرفت و داروی که آنرا لازق گویند بر باید نهادن و در وقت  
 بر نهادن و بازوی دست دیگر و پایی که برابر آن است و باشد بر بستن تا خون بین  
 دست مجروح میل نکند و اگر از بستن رنج رسد باید کشادن و باز بستن -  
 صفت لازق بگیرد دم الاخوین و انزروت و شب یانی و قلعطار و اقا قیا  
 و جندار و کسبید و کثیر از هر یک یکدوم صمغ عربی دو درم کوفته بخیته بسفیده  
 خایه مرغ بپوشند و آنرا با بوی خرگوش یا با بوی خنجر یا خانه عنکبوت پاکیزه بر سر  
 جراحات و گرد آن نهند و بپزند و ده روز نکشایند پس از ده روز برفق  
 بکشایند اگر خون پاک نشده باشد باز بپزند و هر چند روز میکشایند و باز می بپزند  
 تا معلوم گردد که جراحات بسته و محکم شد و اندرین میان طبع مفصود نگذارند تا  
 نفیض نشود و باعتبار شد و نشان رسیدن نمیش بشریان آنست که حرکت برون آمدن  
 خون حرکتی با نظام باشد همچون حرکت نبض و در حال نبض ضعیف شدن گیر و خون  
 شریان رفیق تر باشد و شقیق تر باشد و اگر گوش بحاجت نزدیک دارند و از خون  
 داف آن آن توان شنیدن اما حجامت کودکان و پیران ابراج فصد



امت  
مال  
زرقا  
مین  
ن بد  
ن  
ما قیا  
نیده  
بر  
برق  
نبدند  
د تا  
دن  
اند  
خون  
زنون  
سی

جلد مقاله

۴۴

بک در انواع استفراغ دیگر

باشد و بر عضوی که حجامت کنند آن عضو پاک کنند و با خون حجامت از گوشت  
روح چیزی خرج نشود و با خون فصد بسیار خرج شود و کودکان را تا از شیر  
باز نکنند نفع ضرورتی سخت حجامت نشاید کردن از بهر آنکه ضعیف شوند  
و بر آن صفت بماند و بزرگان را پس از شصت سال حجامت نشاید کردن از  
بهر آنکه خشکی بر پوست ایشان غلبه گیرد و اولتر آن باشد که روز چهارم  
و پانزدهم از ماه فصد حجامت نکند و توقف کند تا نور ماه نقصان گیرد و آنروز  
شانزدهم و هفدهم یا از بهر آنکه روز چهارم و هفتم متلی باشد از نور و اخلاط اند  
تن حرکت کرده باشد میل بجانب ظاهر کرده و رگهای باریک شاخهای گها  
همه پر شده و اندر نیوقت خون نیک صافی بیشتر آید و خلط بد کمتر و هرگاه که نور  
فقر نقصان گیرد و خون صاف باز گردیدن گیرد و اخلاط که با خون حرکت کرده باشد  
بسبب آنچه غلیظ تر باشد باز پست نماید و بدان زودی که خون صافی باز گیرد  
و باز نتواند گشتن بدین سبب خون حجامت اندر نقصان نور و اخلاط بد بیشتر آید  
باب سیزدهم اندر انواع استفراغهای دیگر و آن هفت نوع است  
ادار بول و عرق و مخاط و لعاب و دمان و جماع و استفراغ آب و استفراغ

و منشی حجامت  
شصت سال

NOT TO BE ISSUED

اما اورار بول باید دانستن که بر طعمی که خورده شود آنرا سه قسم است  
 نخستین در معده و دوم در جگر و سوم در همه اندامها و از هر مضمی چیزی باشد  
 که قوت مغیره آنرا تمام مضمی نکرده باشد و اندر تدبیر حفظ الصحة تدبیر دفع آن  
 واجب است و هر فضله را طریقی است که بدان طریق دفع شود و دفع فضله نخستین  
 شقه باشد یا با سهال تدبیر آن یاد کرده آمد فضله دوم با درار بول باشد از  
 بهر آنکه این فضله در عروق باشد و هر گاه که اندک باشد بدار و اگر کند دفع  
 شود و اگر بسیار شود بدار و که آن فضله را اندر عروق از خون جدا کند و  
 با سهال دفع کند حاجت آید و تدبیر سهال یاد کرده آمده است و تدبیر درار و  
 دار و مای اورار کنند و اندر بخش عملی در باب علاج عسر البول یا یاد ما منفعت  
 اورار بول که با اندازه حاجت باشد بزرگ است در و بند و در و پشت و گران  
 و کسلانی و استسقا و بیشتر بیماریهایی که از ترشیدن باز امل کند و اقراط کردن  
 اندران هم باشد که مثانه را ریش کند و نشنگی و علت ذیابیطس و دق و کداز  
 نن تولد کند تدبیر اورار عرق باید دانستن که عرق فضله نهم سوم است  
 و طریق دفع آن گذرنا باشد بار یک تنگ ناپید که آنرا اسام گویند بعضی

از آن فضله بخارست که از همه تن تحلیل خرچ شود و آنرا نتوان دید و بعضی  
چرک و دوسوخت که بر پوست بماند و اندر گریه پاک کنند و بعضی عرقست که هم  
بطریق مسام بیرون آید و در تدبیر حفظ الصحة و علاج بعضی بیماریها تدبیر عرق  
آوردن باید کرد که سخت نافع است و بدین سبب که هرگاه که بیمار عرق کند راحت  
یابد و هوای گرم چون هوای گرما به رفتن در ریاضت اندر هوای تابستان  
عرق آرد از بهر آنکه اندرون تن را گرم کند و فضله را بگذارد و هوای گرم  
آن فضله را بیرون کشد و دارد و دمای لطیف کننده نیز تن را گرم کند و غرق آید  
لیکن در تدبیر حفظ الصحة عرق آوردن بازو تا زیان دارد و حرکت در ریاضت  
کفایت باشد از بهر آنکه ایمن نشاید بود که دارد و تپ آرد و عرق بسیار  
و تن را خشک کند و لاغر گرداند و پوست درشت کند در طو بهای اصلی را بگذارد  
و تحلیل کند و دوق و ذبول تولد کند اما تدبیر مخاط باید دانستن که مخاط طوی  
خلیط با که از سر بسوراخ بینی فرو آید و از آمدن آن دماغ پاک شود و  
بیماریهای دماغی پاک کند و بیماریهای دماغ که از اخلاط غلیظ خیر و چون هم  
وسکته و مانند آن زایل کند و از بهر حفظ الصحة مرطوب و کسانی را که در دماغ

رغبات دیگر  
نصرت  
ی با ناز  
آن  
بستین  
ندان  
دفع  
ند  
ارو  
ست  
بکرانی  
رون  
لدا  
ست  
بغنی

ایشان رطوبتی بود تدبیر فرو آمدن آن باید کرد و تدبیر آن غرغره است  
و عطسه بخار سر که در شراب که بر سنگ های گرم چکانند و بخار طبع با بوند و پودنه  
گوهری سخت سودمند است و خرقه سفید و فلفل و عرطنیا بسایند نرم و بپوشند  
عطسه آرد و مخاط بسیار فرو آورد و این تدبیر پس از استفراغ بداند و سیل  
باید کرد یا بداند وقتی که دماغ و تن را نختی پاک کرده باشند تا باقی بدین طریق دفع  
شود تدبیر لعاب این آبی است غلیظ که از کام بین زبان فراز آید آن  
آن بوقت حاجت دماغ چشم گوش و مقلق و سینه را سود دارد و از هر خط  
صعته گاه گاه تدبیر رفتن لعاب باید کردن خاصه در ریستان مرطوب از بهر  
آنکه در ریستان طوئها بیشتر گرد آید و تدبیر آن بجای قرص و مویزج و نهند  
آن باشد که نختی بخایند و عسیر کردن بسر که ریزی یا با مکامه یا با یارچ  
و آبکامها با سنجش و دل غرغره اندر گاه باید گردن یا انداختن گرم تدبیر  
مشیا فلفل شیان اندر استفراغ ضعیف است و جز مادی را که بدو  
تزو یک باشد نتوان آوردن اگر چه ترکیب آن از داروهای قوی باشد  
منفعت آن اندر دیر و پشت و کمر گاه و سرین و حوالی آن باشد و از بهر شخصی



خردی و نبرگی شیان در غرور و او باید و از بهر مقصودی بهار دنا باید خست  
که بمقصود لائق باشد مثلاً از بهر کسی که تپ می آید و محروم از نغمه و شکر و شادمانی  
سازند و از بهر مرطوبان و درونای طبعی از سبکینج و جاد و شیر و مقل و شهن و نک  
هندی و شحم غل و سورنجان و زنجبیل و تخم کرفس و جند بادستر و قسط و زرنباو  
انزروت و برگ سداب ماهی زهر زنده تدبیر حقه فعل حقه قوتیز از فعل شیان  
بود و از بهر آنکه بمقدار بیشتر در وند و گرم باشد و کسی که مانعی باشد که ادرابان  
سبب از وی سهل توانی او چون ضعف معد و تولد غشیان بسبب خوردن خا  
اگر امثال فل را دفع کند چنانچه باید و مقصود از دار و تمام حاصل نشود چنین شفا  
بیج علاج چون حقه نیست و کسی را که زخمی بر سر افتاده باشد و یا درد ماغ آما  
و آفتی باشد و ده را از دماغ فرو دآرد و بخار بر سر نهد چنانچه چون دار و  
سهل و دار و حقه گاه باشد که با بهر آید و بیشتری بر دوائی باریک بر آید  
بدین سبب هیچ حال بر نین حقه نباید لیکن شربتی که معد و را قوت کند باید  
دادن تا دار و از معد و باز دارد و نگاه باید کرد اگر حقه از برای درد گردد  
که گاه کند بیمار را بقفا باز خوا بانند و سر بر بالش نهند چنانچه سینه او

افراشته باشد و سریش نیز هم بر بالش افراشته نهند و میان پشت بر  
 زمین باید داشت و اگر از بهر درد ناف میکنند بیمار را بر زانو خفته خفته کنند  
 چنانچه شکم او آویخته باشد و سر سینه هم بر بالش افراشته باشد و بیمار خوش  
 را بخوابد و تا در آن حال سعال نکند و عطسه نکند و فواق نماندش و باید دانست  
 که اگر در وی خفه اندک باشد بموضع رسد و اگر بسیار باشد سستی و نفخ و بیقرار  
 آورد و باشد که زحیر آورد و اگر سخت گرم باشد غشی آرد و سهال خون آرد و اگر  
 سخت سرد باشد باد کند و طبع اجابت نکند و اگر سخت غلیظ باشد روده را آلوده  
 کند و شانه را زحمت رساند و اگر سخت رقیق باشد فعل نکند پس اندر هر صفت معتدل  
 باید و مقدار معتدل آن نچاهه شغال بود و بسوس آب پنجه و نظرون روده را  
 از ثقل پاک کند و طبع چقدر در روغن زیت همین عمل کند و در خفه خداوند در  
 معده و در اندامها و بخداوند سپرد و خداوند سده و قولنج صلب قطریون  
 باریک چاره نیست و حله زیره و تخم سداب سخت نافع است و اندر بعضی خفنها  
 از آب کامه چاره نیست و بسیار با که سر کین کبوتر و زرفیون و خد باستر  
 مقدار دو درم در آن افکنند و از بهر درد سرد و شیر غس و مالینو لیا و در حشیم

جلد  
دو  
کر  
را  
طبی  
بیر  
بک  
خا  
ا  
و  
ا  
ب  
ط

و در گوش از تخم حنظل چاره نیست اندر حنظل خداوند پنهان بپوشانده نشانی  
 کردن لیکن از لعاب سپول و از طبع بنفشه و کشکاب یکدو از بهر تب محرقه  
 روغن گل آب نیگرم بیا میزند و حنظل کند و بهر سوزش روده و ریش روده از  
 طبع خنکاش و روغن گل کنند و اندر پیچ حنظل آفیون و آب کشنیر نشاید که در جگر  
 پیچ حنظل و شیان توان کرد صفت طلائی که بر شکم مالند شکم نرم کند  
 بگیرند روغن بیدانجیر و موم زرد و در روغن زیت موم روغن سازند و روغن  
 خانه کس انگبین قدری عصاره قناد الحار یا شیر شبرم یا سقمونیا یا تخم حنظل یا زرد  
 یک از این همه یا دو سه بدین موم روغن بشنند شکم طلا کنند استفراغی تمام کند  
 و اگر خداوند تب را که طبع خشک بود یا اندر شکم آماس بود و بدان سبب شکم فرو نیاید  
 روغن تازه با بگرم بسیاری از ان مضاف شکم مالند و پهلوی را نیز در مالند  
 آب هستکی طبع نرم شود تدبیر جمیع باید دانستن که جمیع نوعی است از سفاکانه  
 طبعی از جمله سبب است که هرگاه که باید و چنانکه باید اتفاق افتد و الوقت  
 که باید تسبب سستی باشد و اگر برخلاف این باشد سبب بیماری باشد از بهر آنکه  
 هرگاه که ادویه منی پر شود طبیعت بدفع آن محتاج شود اگر آشکار کرده شود

استفراغ طبعی باشد و هر دم سبکی و نشاط یابد و اندیشه‌های بد و وسواس در  
 قوت عشق بدان زایل شود و اگر این استفراغ اتفاق نیفتد و به تن گرانی پدید آید و  
 باشد که منی اندر جای خویش گرم شود و بخار آن بدل برآید و بدان سبب  
 پتیا تولد کند و باشد که بخار آن بدماغ برآید و وسواس و بالینویا و خیرگی  
 چشم و خفقان گشتن پدید آید و باید دانستن که تولد منی از خون است که غذا  
 اندامهای اصلی را شاید و آن بایسته‌ترین خون است در تن آدمی بدین سبب  
 است که هرگاه که مردم جمیع فزون از عادت کنند تن او سرد شود و ضعیف گردد  
 نه بینی که اگر چه مردم در جمیع صفت کنند جمله منی از وی جدا گردد و پخته‌تر باشد  
 یا نباشد و اگر قصد کند و دوست درم خون بیرون کند در وی آن نقصان  
 و ضعف پدید نیاید که از جمیع پدید آید این دلیل است بر آنکه منی از بایسته‌ترین  
 خون است اندر تن مردم و سبب آنکه جمیع ضعیف کنند و ترست آنست که او عینه  
 بدو یا بایسته یا به پنج جمیع تبخیر گردد و اگر بیشتر الجمیع کبد خون بیرون آید آن  
 خون شباهت به غذای اندامهای اصلی خواهد شد و هرگاه که آن غذا خرج شود  
 مدتی دراز باید تا عوض آن بجای می‌آید بدین سبب اول پس از گرمانه تن را



خشک کند و حرارت غریزی را کم کند و چشم را تاریک کند و پایی را ضعیف کند  
در جمله از پس هر سبب که تحلیل بسیار کند چون شادی با فراط و بخیالی باشد  
و مانند آن سخت زیان دارد و از پس استلا از طعام مدد در بند با آرد و سستی  
عصبها رسد و تصیق النفس و دما و در غشه و استسقاء قولد کند و اگر در مال جماع  
سر می در پشت آید یا بالذات جماع رنجی باید یا از اندامهای او بوی ناپوش  
آید نشان آن بود که در تن از خلطهای سرد از جماع دور باید بود و تن از  
خلط بد پاک کردن باید و نشستن که خداوند فراج گرم در در کار جماع قوی باشد  
و نصت آن بر و کمتر پیدا آید و خداوند فراج گرم و چشم قوی باشد لیکن لاغر  
شود و اثر خشکی در وی پیدا آید و چشم او در آن خستند و خداوند فراج سرد و سرد  
سرد و خشک هر دو ضعیف باشند و نصت آن زود اندر هر دو پیدا آید  
باب چهاردهم در تدبیر اعراض نفسانی اعراض نفسانی شادی  
و غم و خشم و لذت و ایستی و ترس و خجالت و اندیشه کارهای مهم و آنها  
باریک و آسید و تو سیدی و هر یک را اندر تن مردم اثری باشد ظاهر  
فزون از اثر طعام شراب فزون از اثر خواب بیداری و حرکت و سکون

و غیر آن از بهر آنکه از طعام و شراب دارو ناکه مردم خوردند هیچ قوی تر و  
اثر کننده تر از زهر نیست و بشیر از زهر تا اندر تن مردم قرار گیرد و حرارت  
او اندران اثر کند منضت و فعل آن پدید نیاید و اعراض نفسانی اندل  
نمی هیچ مهلت اثر کند نه بینی که اندیشه که بر خاطر کسی بگذرد و سخنها و خبرهای  
خوش و ناخوش بشنود در حال اثر آن بر رنگ روی او پدید آید و حرکات و  
او دیگرگون شود پس معلوم شد که اثرهای اعراض نفسانی فروتر از اثر دیگرها  
است و اعراض نفسانی بعضی تن مردم را گرم کند و اختلاط دارو را در حرکات  
آرد چون خشم و شاد و می لذت و امید و اندیشه کارهای مهم و بعضی سرد کند  
است چون ترس و غم و نومیدی و گرم کردن خشم قویتر از گرم کردن شاد و می دیگر  
اعراض باشد و سرد کردن ترس قویتر از سرد کردن ازده باشد و خشم که باند اثر باخو  
و قوت روح حرارت غریزی را اندر تن بگستراند و خشم عظیم صغارا را بجناند  
و رنگ رو را بگرداند و سرد کند و مردم محروم از یاندارد و مرطوب مبرود را  
سود دارد و شاد و می باند ازده روح را در حرارت غریزی را در تن بگستراند و  
رنگ روی را برابر فروزند و فربه کند و بدین سبب که بر تن مردم دو کام

اثر پیری کمتر پیدا آید و هرگاه که کاری شده باشد و پیش آید دل نغمی کشاده شود  
 و طبع خواهد که بدان حال نزدیک باشد و اگر آن بیشتر کند و اگر شادی از  
 حد بیرون شود و دل تمام شده شود و روح حرارت غریزی از بهر استقبال  
 طلب می آید و حال خوشی تن را برین فکند و دل هم چنان کشاده بماند و غشی افتد  
 و باشد که بدین سبب مناجات هلاک شود و اندوه و ترس خون و حرارت غریزی  
 را بقدر تن بازگرداند از بهر آنکه طبع خواهد که از آن کار و حال دور تر باشد  
 و از بهر اینست که خساره غمگین برود و شود و اگر اندوه ترس از حد در گذشت باشد  
 حسرت همه باند و دل باز گردد و دل فرسود آید و حرارت اندوه خسته شود  
 و مناجات بیرون و مردن مناجات بسبب اندوه ترس کمتر از آن باشد که بسبب دمی  
 بزرگ از بهر آنکه حرکت روح بسبب دمی بسوی بیرون است و بسبب دمی که سوزاند و  
 حرکت شادمانی گاه باشد و یکبار باشد و حرکت اندوه آهسته تر باشد و خجالت  
 نیز خون و حسرت و در تن بگستراند و نغمی طوبت فرد گذاراند و تحلیل کند  
 از بهر اینست که در آن حال روح بظاهر آید و روی سرخ شود و عرق روان  
 گردد و با خرومی زرد شود و از بهر آنکه حرارت نغمی تحلیل نپذیرد و منفعت اینی

افضل نفس

قوی تر و

پیر و حرارت

انمی اندال

با و خبرهای

سکنت

حرکات و

را اثر دیگر

ح را در حرکات

ی سر دکنند

شاد و می دیگر

باند از با خو

مرا را بجنباند

و بپیرودا

ن بگستراند

مردم و کام

و امیدواری همچون منفعت شادی مقدست و نصرت نو میدی همچون نصرت  
 اندوه و خالی بودن از اندیشه خاطر را کند کند و همه قوتها و حرارت غریزی  
 را ضعیف کند و رنگ و سی گبرواند و بیماریها زیاده کند چنانچه مشغولی و اندیشه  
 کارهای مهم از اندیشه در و با بیماریها مشغول دارد و تا دل در آن کبیت شود و  
 بریشان سبکتر شود و بدین سبب که سفر کردن شهرها و کارها عجب بدین از بیماریها  
 عسر و سوسه عشق برآند و اندر علاج عشق میکارسی سودمند تر از آن نیست که  
 اندیشه کارهای مهم بردل دارد و همچنین از چشم کسی که از وی نختی خشت دارد و عشق  
 ناپدید شود و هیچ زیانکار تر از بیکاری و بی اندوهی نیست اما علاج چشم نیتنا  
 خنک بغداد و منتهای خوش و حکایتها رخنه ناک و بازیهای عجب حاضر کردن  
 و رستان علاج اندوه و ترس با امیدواری قوی و سماع آوازهای بلند کنند  
 و بشرا بفرجهای گرم و اندر علاج اعراض نفسانی طریق دیگر است آنرا  
 علاج روحا گویند و آنچنان باشد که مردم زیرک همت بلند دارد و از هر چه پیشتر  
 آید از شادی و لذت و از اندوه و ترس خوشتر داری کند و اندران حادثه  
 به چشم خنارت نگردد و خدا آن کثر از آن نهند که شاید که بدان سبب تفسیری بدید



شود و اگر بتن نخسکه آید ظاهر نکند و از دوست و دشمن پوشیده دارد تا  
بدین طریق نیک و بد روزگار و دیدن کشیدن عاوت کند تا حوادث تنبیه  
احوال در وی اثر نکند بآب پانزدهم تدبیر پیران مزاج پیران  
سرد و خشک است و هرگاه که مردم به پیری رسند همه تدبیرهای او بگرمی تری  
باید کرد چون گرمای مالیند با اعتدال برود غنهای گرم و خشک چون دغین سوز  
و یاسمین عطری است متدل و شراب صفت به مقدار معتدل و اندر بستر گرم نرم  
خلطین و ریاضت اندک کردن شادکامی خوشدلی جستن از هر چه مزاج پیر  
دارد چون اندوه ترس عطشی سرد چون کافور و نیلوفر و از طعمهای ترش  
خویشتن را دور باید داشتن و بیاید آستن که هوای بد و بخار بد و بوی نامحش  
دود و دغبار همه اندر پیران اثر کند زیاده از آنکه در جوانان خویشتن را  
از آن نگاه باید داشتن و غذا را بتعارف و اندک و اندک باید خوردن اگر کسی  
مسوده احتمال کند که بکلیا طعام نخورند روا باشد و طعام پس از آنکه از گرا به پیران  
آیند موافق تر باشد و طعام خورده اندر گرایه بناید رفتن و طعمهای غلیظ که  
سودا فزاید نشاید خوردن و خیری نیز چون آبکامه غیر آن نشاید خوردن

مگر وقتیکه در معده رطوبتی گرد آمده باشد بر سبیل علاج روا باشد و شیر تازه اگر  
در معده ترش نشود و با و نه انگیزد روا باشد و سود دارد و بدین سبب کرخج  
باشیر و عمل یا شکر سود دارد و اگر سنگ سخت زبان دارد و اندر معده و امعای  
پیران رطوبتی بسیار گرد آید و گاه گاه حاجت آید نرم کردن طبع و بعضی مردمان  
را اندر پیکر طبع خشکتر باشد قلیه کند با بار و عنایت پیش از طعام دیگر بخورند  
یا آب بکامه طبع را نرم کند و بلبلاب اندر آب نمک پزند و آب بکامه روغن زیت  
بخورند طبع نرم کند و پنجدرم بسفاسج باد و سه برگ کرب بنزند و بیالایند  
مقداری تخم معصر پاک کرده کوفته در وی بجوشانند طبع را نرم کند و دو  
درم عکاس طعم با شکر کوفته بخورند طبع را نرم و حشاش را پاک کند و چهار درم فستق  
با چند دانه انجیر خشک لختی تخم معصر بکوبند نرم و بخورند اجابتی تمام کند و انجیر  
خشک در مار العسل آغشته پیش از طعام بخورند طبع را نرم دارد و هر وقت این  
ملینات بکار میسازد و تا طبع بیک چیز خنکند و تا ضرورت نباشد فصد نکند و  
طعام پیران گوشتابه شور بای گندم درشته و مانند آن باشد همه با دارچینی  
و اندک زنجبیل و در فصل زمستان تر یاق و مشرو و لیطوس بکار میسازد و

شیر تازه اگر

بیب کرنج

و دامای

ح و بعضی مردان

ام دیگر بخورند

و غنایت

ریا لایت

نرم کند و دو

پهار درم فنی

مأم کند و انجیر

به وقت این

فصد نکند و

دمه بادار چنی

رسد ارد

باب شانزدهم در تدبیر مسافران هر که غم سفر دارد پیش از آنکه بسفر  
بیرون شود هر چه داند که در آن سفر خواهد بود چون کم کنجوابی و تشنگی و گرسنگی  
گرم و سرما و طعمها مسافران پیاده فتن و مانند آن اندک اندک با آن خو  
کند مثلا اگر وقت گرم باشد عادت تنعم گرم را از خوشتن بازداشتن خومی کند و اگر  
وقت سرما باشد جایگاه گشاده بنشیند تا با هوا می صحرای خنک و حرکت دریافت  
فزون از عادت کند و نخست فصد کند یا سهل تن پاک کند و چون بسفر بیرون  
شود مثلی برستور نشیند و طعام خوردن وقت فرود آمدن بنزل باز افکند تا  
وقت بر نشستن معده خالی بود و در راه حاجت نیاید باب از بهر آنکه آب را  
در معده بچرباند و شکم بدر آید و اگر اندر گرمی راه بیرون شود سه درم تخم  
خرجه با سرکه بخورد و آب مفروج با سرکه تشنگی زایل کند و پوسته سر از آفتاب  
پوشیده دارد و وقت بر نشستن پست جو با آب سرد بخورد و اندر بنزل و غنایت  
بناف و کف پا و عصباندر مالد و به بینی در کشد و اگر با دسموم جدید بینی و دهان را  
پوشیده دارد و بر آنج صکبند و پیاز پاره در دوع آغشته بخورد و از دوع  
قدری بپاشد و اگر کسی را با دسموم بزند آب سرد بسیار بردست و پایی و باید

در و غنخل و آب بید و گلاب بر سر او باید نهاد و او را در آب سرد باید نشاند و  
 برگ خرفه و کوک و خیار و مانند آن آنچه ازین بدست آید مقداری بخورد و آب  
 منضمه باید کرد و باید ریخت و اگر چاره نباشد جرعه جرعه آب خورد و اگر تب نباشد  
 شیر و روغن سخت موافق باشد و اگر کسی از راه سرما یا بد چون بنزل سبزد و پیش  
 آتش نشاید رفتن و لیکن بتدریج خوشین را بجای گرم باید پوشانید و دست پا  
 بر روغن زیت یا روغن فسیون یا روغن قسط گرم کرده چسباید کردن و در  
 طعام سیر و روغن گاو بسیار باید خوردن و اگر روغن گاو بخورد و پیاله شراب  
 صفت بخورد و سرما باز دار و معده خالی نباید داشتن و اگر بغوض آب شراب خورد  
 موافق باشد و سرما زده را یکدم انگور و خوش در نیم شراب یا ماء العسل حل  
 کنند و بپزند و هنگام بپشتن پیش آتش نباید رفتن و البته پایی را بر روغن فسیون  
 یا روغن سپرد و بالند و یا بسیر و یا بقطران نختی نرمی بر سر انگشتان نهند و  
 بکافور اندر چسبند و بموزه فرو کنند از سرما سلامت مانند و باید که پایی اندر موزه  
 چسبان بود و اگر کسی را پایی سرما در یابد شلغم بچوشاند یا برگ کرنب یا شبت یا  
 یا بونه یا انجیر خشک پایی اندران آب نهند و بهترین کاری آنست که پایی در



پستانوان  
 نشاندو  
 وردو آب  
 زب نباشد  
 زود پیش  
 دوست یا  
 دن در  
 یا آب شرب  
 مراب خور  
 اصل حل  
 بر غن فین  
 ان نهند  
 ن اندر نوز  
 یا شبت یا  
 که پامی در

برف گیرند تا سرما از وی بیرون شود و پیش آتش نشاید رفت البته و اگر پایی  
 رنگ بگرداند باید رنگ زدن و در آگرم نهادن تا خون تمام برود پس گل  
 ارمنی اندر سرکه و آب حاکتند و طلا کنند و اگر پاسباه و سبز شود نشان بپسند  
 و تبا شدن بود جز آنکه جدا کند هیچ تدبیر نباشد و لعاب اسفند با سفید و خایه  
 مرغ یا کثیرا حل کرده یا صمغ عسبر بر وی طلا کنند اثر آفتاب باد و آب از د  
 باز دارند و پیاز بر که و سیر که منبت آبه باز دارند و کوک نیز سود دارد  
 و تدبیر آبه اندر جایگاه خود گفته آمده است در غن شبت در غن با بونه بر  
 عصب مالیدن و اندکی برود و از ترشی با بر نیز کند و مسافر در یار نخست که در شتی  
 سوار شود باشد که قیافتد باز نباید داشت تا خود بیاراد پس اگر بسیار شود  
 باز دارد و شربت پودنه و آبی و انار و مانند آن در حدس بغوره پنجه نم سده شود  
 کند خاصه اگر با پودنه خور و

مقاله دوم در تقدیمه المعرفه

این مقاله شملست بر شناختن بیماری و شناختن نفع و بحران و شناختن  
 نشانه های امیدواری و نومیدی بیماری و شناختن علتها که بعلت دیگر از

شود و شناختن جاهلها که در تن مردم پیدا آید و نشان بیماری که باشد و خوا  
بود و این هفت باب است باب اول در شناختن بیماری طریق شناختن  
بیماری آنست که نخست از علم منطق جنس و نوع و فصل و خاصه عرض عام  
بشناسند و جنس اقسامت کنند و نوعها را که در زیر آن باشد یکا یک بخوانند  
و فصل هر یک را از یکدیگر جدا شوند و بشناسند و نوع باز پسین بدست  
آرند و نگاه کنند آیا هیچ نوعی از میانها فرو نماند بدین طریق جنس و نوع و فصل و  
خاصه عرض عام بیماری توان شناختن و بر حقیقت هر بیماری که باشد و ا  
توان شدن اما جنس بر دو گونه گویند یکی جنس الا جناس که در زیر آن  
جنس های بسیار با چون جسم که در زیر آن جماد و نبات و حیوان در آید این  
هر سه بقیاس با جسم انواع اند و هر یک بقیاس با نوعی که در زیر افتد  
جنس بود و این جنس الا جناس را نیز جنس الا علا گویند و دوم جنس خاصه است  
از بهر آنکه نبات و جماد و حیوانات که انواع جنس الا جناس اند و هر یک  
بقیاس با نوع دیگر که زیر هر یک است جنس است چون حیوان در زیر او  
مردم و اسب و دیگر جانوران هر یکی نوعی دیگر اند اینجا حیوان جنس

تعلیق ضروری بحسب شرط برای شناختن جناس

بیماری  
در خوا  
تخت  
نفس عام  
باین  
ست  
مین  
بصل  
ع  
شد  
یران  
راید  
یرا  
ست  
یک  
دو  
در  
ن

خاصترست و مردم داسپ دیگر حیوان انواع جانوران هر یک نوعی  
اند و در زیر حیوان پس جسم نامی است که بر چیز یافت که بنوعی و  
معنی از یکدیگر جدا باشند و نوع چون نام مردم که برزید و عمر و  
افتد و زید و عمر و بنوع یک اند و بشخص عدد از یکدیگر جدا اند و فصل  
خاصترست از نوع و این نامی است کلی و ذاتی که بر یک نوع افتد خاص نام  
نوعی بدان نام از یکدیگر جدا شوند چون ناطق که مردم بدان از دیگر جانوران  
جدا اند و خاصه خاصتر از فصل است و این نامی است کلی نه ذاتی لیکن عرض  
که بر نوعی افتد چون ضاحک و کاتب مردم را و عرض عام صفتی است نه ذاتی  
که در بسیاری چیزها که بنوع مخالفند موجود باشد چون سفیدی در برف و پنبه  
و سیاهی در غراب غیر آن مثال باز جستن جنس و نوع و فصل و خاصه عرض  
عام آنست که مثلاً مردمی را تب آید طبیب گوید تب بیمار است و بیماریست  
جنس اعلاست و بیماری را علاج بضد باید کرد و تب بیماری گرم است علاج بخیر  
سرد باید و بیماری گرم جنس خاصترست از بهر آنکه بیماری سرد باشد و  
بیماری گرم باشد و در زیر بیماری گرم تبهای گرم و آماسهای گرم

در دسر گرم و غیر آن در آید و این همه انواع است در زیر بیماری گرم که  
 جنس خاص است و در زیر جنس انواع دیگر در آید چنانچه در زیر تب  
 گرم تب غلبه خالصه و غلبه لویه تب مطبقة تب محرقه تب بکروزه تب و  
 در آید و در زیر هر نوعی انواع دیگر در آید چنانچه در زیر تب غلبه خالصه  
 و تب شطرنج در آید و اندر زیر تب قوی و رستنی و قوی و شایخه در آید و هر نوع  
 را فصل ذاتیست و خاصه و فصل ذاتی از دیگر انواع جدا شود چنانکه  
 فصل ذاتی غلبه آلت است که بکروزه باشد و دیگر روزی هم اثر تب نباشد  
 و فصل ذاتی غیر خالصه آلت است که بکروزه آید سخت قوی و در روز دیگر از تب  
 اثری بود و فصل ذاتی شطرنج آلت است که بکروزه سخت قوی بود و در روز  
 دیگر تبی بود و ظاهر لیکن آهسته تر و خاصه حالی بود که کینوع را باشد و در  
 باشد که گاهی باشد و گاهی نباشد لیکن هر گاه که باشد جز آن نوع را نباشد  
 چون تلخی دمان در تب صفراوی و عرض حالی باشد که تبعیت بیماری پدید  
 آید چون صداع بخوابی در تب صفراوی بدین طریق غلبه لویه از همه بیماریها  
 گرم و از همه انواع تنهایی گرم جدا توان کردن تا بتوان دانستن که این



بیماری تپه است که سبب آن عفونت موده آن ماه صفر است علامت  
آن استقرار صفر است و تسکین حرارت و هرگاه که طیب جنس و نوع فصل  
و خاصه عرض بیماری بطریق و بدین ترتیب باز جوید زود بر بیماری بر  
طریق علاج اقف گردد و اگر از طریق غافل باشد ممکن نیست که به بیماری  
واقف تواند گشتن تا علاج صواب تواند کردن باب و م در شناخت نضج  
نضج نخته شدن موده بیماری است و هرگاه که قوت مغیره بر موده بیماری چیره  
گردد و آنرا بپزند و ساخته آن گردانند که طبیعت آنرا تواند دفع کرد  
چنانچه در ذات الجنب بسرفه رطوبتی بر آید بقوام معتدل و بزرگ سفید بزرگ  
گرا میده و با سانی بر آید و ناخوش بوی نباشد نشان نضج تام بود و اگر  
بقوام رقیق باشد یا غلیظ و بزرگ سفید یا کبود یا سبز بود و بوی ناخوش  
و بد تنهایی و عفونت را نشان بود و هر خطری که باشد پیش از پدید آمدن  
نضج باشد چون اثر نضج پدید آید بیماری در نقصان افتد و از خطر بگذرد  
از بهر آنکه پس از نضج در هیچ بیماری هرگز خطر نبوده است و نباشد مگر  
که خطای کرده شود و اگر چه نضج نشان سلاست اما پدید آمدن نضج هم نشان

ت بیمار

از رم که

در ترتیب

و تپه

نم غیر خا

راید و هر

و چنانکه

رتب نباشد

بیکر از تپ

ن بود و رو

را باشد و

در ان باشد

بیماری پدید

مبه بیمار بها

و بتن که این

حالت نیست از بهر آنکه بسیار بیمار بها بود که دراز کشد و اثر نضج ظاهر  
 نباشد و بیماری اندک اندک ابل شود لیکن اعتماد بر قوه باشد اگر قوت  
 بر جانی باشد اسید و از باید بود و اگر قوت ضعیف باشد جانی ترس بود و حال  
 خداوند پندرت پمچو عضولیت که در و می آماس باشد و نخته خواهد شدن  
 همچنانکه در و آماس آن روز صعب باشد که نخته خواهد شدن پنهان نیز آن روز قوت  
 و گستر باشد که ماده نخته میشود چون نخته شد آهسته تر باشد و بدین سبب  
 است که غایت قوت بیماری تا وقت پدید آمدن نضج باشد و از بهر آنکه حال  
 تب حال ده تب پمچو حال آماس است و در آماس ناریم سفید و هموار تولد نکند  
 آماس نخته نباشد اندر پنهان نیز تا در دلیل رسوب نیتد و درین شیشه رسوب  
 سفید و هموار پدید نیاید تب در که نخته نباشد و از پس نضج ایمنی او خطر  
 بیماری باندازه اثر نضج باشد هرگاه که اثر نضج تمام پدید آید بیمار از خطر  
 بتامی بیرون آید و درازی و کوتاهی بیمار باندازه زود می و دیر می نضج  
 باشد و نشانه های نضج ناقص و نضج تمام آنست که مثلاً اندر بیماری هر چه  
 زکام و سسرم و طوبتی رقیق و نیز و سوزانده پالون گیر نشان آغاز نضج باشد

جلد مفاد  
 اگر بر آ  
 بازو  
 آغاز  
 شود  
 نضج  
 باشد  
 آلب  
 نضج  
 بر آ  
 در بر  
 آید  
 پدید  
 باقی  
 اند

اگر بران بماند نضج ناقص است و اگر قوام آن معتدل شود و رنگ آن سفید  
 باز و قوام گردد و نضج تمام باشد و همچنین اندر در چشم اشک رقیق و گرم نشانی  
 آغاز نضج باشد و اگر معتدل تر باشد نضج ناقص باشد و اگر باز کی باز آید معتدلتر  
 شود و در مص کند نضج تمام باشد و اندر بیمار بهار سینه هم چنین اندر ذات  
 نفث رقیق نقصان نضج باشد و نفث معتدل آسان زرد قوام نضج تمام  
 باشد و اندر دلیل نشان نضج تمام از سه وجه باید جست اما نشان خامی  
 آنست که هر چند بول سفید تر و رقیق تر باشد از نضج دور تر باشد و نشان  
 نضج یکو آنست که از پس سفیدی زرد باشد یا از پس قیغی غلیظ شود و هم  
 بران بماند و رسوب نکند این نشان آغاز نضج باشد و دوم آنست که  
 در بن شیشه با بر سر آب یا در میان آب رسوب هموار سفید همچون ابری پدید  
 آید تا نضج ناقص بود سوم آنست که رسوب سفید هموار و پیوسته و در بن شیشه  
 پدید آید تا نضج تمام باشد و هرگاه که نضج ناقص باشد بمران جسم  
 ناقص آید و بیاید و آنست که رسوب ظاهر اندر قاروره بیمار آن خشک  
 اندام و لاغر و اندک خورشش مانند ک باشد یا خود نباشد و یا ظاهر نشود

نضج  
 سر  
 رقیق  
 بود و حال  
 شدن  
 روز و تر  
 بن  
 له حال  
 و رنگند  
 رسوب  
 ن از خطر  
 از خطر  
 بر می نضج  
 بی سر جو  
 نضج باشد

نشان مضج و قوت بیماری از رنگ آب حالتها می دیگر باید حجت +  
باب سوم در شناختن بحران بحران در لغت یونانیان لفظی است  
شکافته شده از چهره شدن خصمی بر خصمی دیگر از بهر آنکه همچنانکه دو خصم در  
میگوشند تا بر یکدیگر چگونه دست یابند و هر گاه که فرصت یابند هر یک  
در وقت کار خویش بکند و مهلت ندهد هم چنین ماده بیماری و طبیعت بر  
دو خصم با یکدیگر میگوشند تا بدان مدت که ماده منجمت گردد و طبیعت  
یابد اندرین حال نشان قوت طبیعت پیدا گردد و بحران نیک پیدا آید و  
طبیعت عاجز آید و ماده مستول گردد و اندرین حال نشان عاجزی طبیعت  
پیدا آید پس معلوم شد که بحران تغییر حال بیمار است از حالی بحالی یا بهتر  
یا بدتر و بحران شکسته است یکی آنکه طبیعت بیکبار بیماری را دفع کند  
این را بحران نیک تمام گویند و دوم آنکه طبیعت بیکبار عاجز گردد و ماده  
مستول شود و جان بیمار بیکبار بد شود و بیمار ملاک شود و این را نیز بحران  
تمام گویند و این هر دو اندر بیماریهای حاده باشد و معنی حاده تیز می زود  
گذشتن است سوم آنکه طبیعت اندک اندک ماده را می پزداند و بدنی



تمام پزند و دفع کنند این را تحلیل گویند چهارم آنکه طبیعت بتدریج ضعیف  
میشود و ماده خام میماند تا پس از مدتی عجز طبیعت ظاهر گردد و بیمار ملال  
شود و این را ذبول گویند و این سوم چهارم اندر بیماریهای دراز باشد  
که طبیبان آنرا فرمنه گویند پنجم آنکه بحران مرکب باشد و آخر سلامت بود  
و آنچنان بود که نخست بحرانی کند بجهت نقص باقی و در تمام  
کند اینهم از جمله بحرانهای نیک باشد ششم هم بحران مرکب است لیکن  
بحران کند بد و ناقص قوه آن بتدریج ضعیف میشود تا تمام ساقط شود  
و این بحران پنجم و ششم در بیماریها باشد که نه از جمله حاده و نه از جمله مزمنه  
و آنروز که بحران قوی خواهد بود اندر بیماریها بسیار اضطراب پیدا  
عظیم و هرگاه که بحران ناقص خواهد بود اضطراب کمتر باشد و سبب اضطراب  
قوی قوت کوشیدن طبیعت باشد با ماده بیماری و هرگاه که طبیعت یکبار  
بیماری را دفع تواند کرد بسیار باشد که ماده را از اعضا سر میزد  
کند و از اعضا دیگر دفع تواند کرد و این را بحران انتقال گویند مثال  
این همچون بادشاهی باشد که نگاردار و شهر را و نواحی دشمن باز گذارد و

بحران انتقالی چند گونه باشد بعضی نیک و بعضی بد انچه نیک بود یرقان  
است و کمر و کمریون و پهلو و انچه بد بود آماستما و خراج و وسیله و  
طاعون و نمله و نار فارسی و آبله و خوره و خاق و برص و غده و دودار  
و دوالی و لقوه و تشنج و درد پشت و درد سرن و از انو اگر چه بیماری می بود  
علتها زائل شود و درین علتها بماند و باشد که بیماری فرمین گردد و  
توقع بحران تمام آنگاه باید کردن که قوت قوی و خلط رقیق باشد و اگر  
قوت قوی نباشد و خلط غلیظ باشد بحران انتقالی توقع باید کردن بحران بادیه  
رقیق بعرق باشد و بحران بادیه معتدل بر عاف یا بادیه بول یا باسهال یا  
و بحران بیماری سینه نما بود یا بد سعه یا بصدی که از گوش بر آید و بحران  
بیماری کاشتش و آلتها می دم زدن به نفث باشد و کشادن خون بکوب  
اندر بسیار بیماریا بحران نیک باشد خاصه کسی که عادت بوده بادیه سرن  
تا مقربین بحر انهار غایت پس اهل پس پس در اربول پس قی و باید است  
که همه بیماریا را ابتدا است و زیاده شد نیست و آنرا وقت تزیاید گویند و  
بعافیت تمامی رسید نیست و آنرا وقت انتها گویند و نقصان گرفتن است و آنرا

وقت انتها انحطاط گویند و بحران تمام و نیک جز بوقت انتها نباشد و  
 مرگ هم ابتدا و هم در وقت تزايد و هم در وقت انتها باشد و هرگز در وقت  
 انحطاط نه بحران باشد و نه مرگ و نیز بحران که در ابتدا و بیماری بود هلاک کننده  
 باشد و آنچه در وقت تزايد باشد اگر نیک باشد ناقص باشد و اگر بد باشد بیمار انداخته  
 بحران سخت عاجز باشد و بد حال بود و آنچه اندر وقت انتها بود تمام بود  
 و یکبار بیمار از خطر بپوشد و یا یکبار بیماری مستولی گردد و طبیعت جان  
 آید و بیمار هلاک شود و هر بحران که نه اندر روزهای بحران باشد نشان آن بود  
 که با و بیماری سخت است و یا سخت بسیار است و طبیعت از آن گرانباری  
 بدی با و مضطرب شده است از بهر اینست که هرگاه نشان آن باشد که در  
 چهار جسم بحران خواهد بود پس زود تر از آن بحران کند اگر آن روز که حرکت  
 بحران پیدا آید از روز از جمله روزهای بحران باشد چون روز یازدهم نشان  
 آن باشد که بحران اگر نیک باشد بحران ناقص باشد از بهر آنکه سبب ویدی حرکت  
 بحران بر طایقی و اضطراب طبیعت با و هم بدین سببست که در چهار جسم با و است  
 بحران بوقت خویش باشد از بهر آنکه طبیعت بر طاقت و مضطرب نشود

علی الجملة حرکت بحران پیش از وقت انتها یا نسبت بیماری و بطاعتی طبیعت  
 باشد یا بسبب سیرت که طبیعت را هنگام مجتنبانه چون عرضی از اعراض نفسانی  
 یا طعامی و شش در وقت و نه لائق حال و هرگاه که روزی بحران نیک توقع کند  
 علامت بدید یا بدیخت بدید و بدینستن که از روزگار بیماری بعضی روزها  
 بحران باشد که ایام الباحریه گویند و بعضی روزهای خبر منهد باشد که بحران  
 خواهد بود و کدام روز خواهد بود و آنرا ایوم الانذار گویند و بعضی روزها  
 این روزها روز بحران باشد و روز خبر دهند آنرا ایام واقعه فی الوسط گویند  
 و بحرانهای قومی روز چهار و هشتم یا روز بستم که بدان نزدیک باشد پس  
 هر روزی که بستر باشد بدیخت قوت بحران ضعیف تر باشد تا تمام چهل روز  
 محصل این سخن آنست که بحران قومی صعب تر است روز بستم بود و آنچه پس از  
 بستم بود آهسته تر بود و بقراط از پس چهل روز هیچ روزی از روز بحران  
 نشمرده است مگر روز ششم و روز هشتم و روز نهم و روز دهم و روز یازدهم  
 از هر آنکه بحرانهای بستم گانی تا صد و بیست روز بود و اینهم نادیده بود و  
 ظاهر نباشد و بدینستن که بعضی بحرانها هر چهار روزی باشد و بعضی هر



روزی و بعضی هر بست روزی و قوت بحران چهار روزی تا بست روز تا ستر  
 باشد و پس از بستم ضعیفتر باشد لیکن از آن بیرون نشود که از جمله روزهای  
 خبر دهند بود و قوت بحران نهنگانی تا چهل روز بود پس ضعیفتر شود پس قوت  
 بحران میت گانی را باشد تا صد و بست روز و از پس صد و بست روز بحران  
 بیماری از پس هفت ماه یا پس از هفت سال یا از پس چهار سال یا از پس  
 بست و یک سال بحران همه بیماریهای حاده بیشتر اندر روزهای طاق باشد  
 و بدین سبب که بحران تب غیب در یازدهم پیش از آن چشم دارند که چهاردهم  
 و اندر بیشتر بیماریهای حاده در تبها همچون عدد روزهای بحران باشد مثلاً  
 هفت روز نوبت غیب همچون هفت روز محرقه بود و اندر بیماریهای مزمن عدد  
 ماه و سال همچون عدد روزهای بیماریهای حاده باشد مثلاً اندر تب ربع سودا  
 هفت ماه همچون هفت روز نوبت غیب باشد و روزهای خبر دهند از روزهای  
 بحران بیماریهای مزمن همچون روزهای خبر دهند از روزهای بحران تبها  
 حاده باشد و اندر بحران بیماریهای مزمن نیز تقدیم و تاخیر افتد همچنانکه بحران  
 بیماریهای حاده یاد کرده آمد و روزهای را که بحرانهای بیوت دارند و

الایام الواقعة فی الوسط گویند و آنروز سوم است و پنجم و ششم و نهم و دهم  
 اما بحران روز چهارم هرگاه از وقت خوشین بگذرد و یازدهم و یازدهم  
 پنجم و بحران روز نهم که از وقت خوشین بگذرد و روز نهم آید یازدهم و یازدهم  
 و از ایام الواقعة فی الوسط روز نهم قویتر است پس پنجم پس روز سوم و  
 روز نهم ضعیف است و روز ششم نیز بحران کند لیکن بدو هرگاه که در میان  
 ماده روز نخست اثر نفیج پیدا آید بحران روز چهارم بود و اگر بیمار گسوم و  
 سید الحکمت باشد بحران روز سوم با و اگر آهسته تر باشد روز پنجم باشد  
 و اگر روز انداز روز چهارم با و بیماری گرم بود بحران روز نهم باشد و اگر  
 آهسته تر باشد روز نهم باشد و اگر روز انداز چهارم بود و نهایی بد نماید بحران  
 روز ششم باشد و اگر روز انداز نهم بود بحران روز یازدهم باشد یا چهارم  
 و اگر روز یازدهم نوبت زودتر آید و پ گرم تر باشد و اثر نفیج پیدا آید بحران  
 اندر چهارم باشد و اگر اثر نفیج در چهارم پیدا آید بحران در نهم باشد  
 یا پنجم یا ششم یا هفتم و یکم و بیشتر در ششم باشد و همچنانکه روز چهارم انداز  
 روز نهم کند یا زودتر انداز روز چهارم کند و نهم انداز ششم یا ششم یکم

و همچنین انداز بست و یکم کند و باشد که اثر نفعی که در هفتدهم پدید آید  
 باشد و بجران از بست و یکم در گذرد و بچهارم رسد و در بستم انداز روز  
 چهارم کند و از ایام الواقعة فی الوسط هرگاه که نشان بجران روز سوم  
 پدید آید بد باشد بجران ششم کند و روز پنجم روز نهم انداز کند لیکن اگر نشانی  
 بد باشد بجران روز ششم کند و روز نهم که بجران در وی نیک باشد یا بد یا مفر  
 یا تمام جمله بست و پنجم روز است سوم چهارم بر تیر پنجم تا هفدهم پس روز  
 نهم و دهم بست و یکم و بست چهارم بست هفتم و بست دهم و سی و یکم  
 و سی و چهارم و سی و نهم و چهارم و سی و اول در روز دوم را از جمله روزها  
 بجران شمرده اند از بهر آنکه جمیع یوم روز نخست یا روز دوم بگذرد و از بهر آنکه  
 گذشتن آن تغییر حال باشد از بجران گفته اند از پس چهار روز بجران نباشد  
 لیکن بیار می تحلیل بگذرد و از روز بستم تا تمام چهار روز و از ده روز بست که  
 در وی بجران نباشد و از بست و دوم و بست و سوم و بست و پنجم و بست و ششم  
 و بست و نهم و سی و ام و سی و دوم و سی و سوم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هفتم  
 و سی و نهم و آن جهت بیان قوت این روزها این فهرست نهاده شده است

و نام روز نیک درومی بجران نیک باشد روز ناکه درومی گاهی بجران  
 باشد و گاهی نباشد و روز ناکه درومی بجران بد یا ناقص و روز ناکه درو  
 بجران نباشد نوشته آمده است تا بر خواننده این کتاب زود ظاهر شود و روز  
 نخستین و دوم و سوم بسیار باشد که بیماریها و تنهایی که بغایت گرم باشد هم اندر آن  
 روز بجران کند روز چهارم بجرانست و خبر دهنده است از بجران روز ششم و  
 هفتم یعنی اگر آن نشانهایی که روز چهارم پیدا شده باشد تمامی آن روز  
 ششم باشد و اگر نشانهایی نیک باشد تمامی آن روز هفتم باشد و روز پنجم  
 اندرین بجرانهای نیک بسیار باشد و روز ششم اندرین روز بجران نیک در باشد  
 و اگر باشد بار پنج و خطر باشد و نکستی روز هفتم هر بحرانی که درین روز بود بر پنج  
 و بیخطر بود این روز ضد ششم است و روز هشتم روز بجران نیست و اگر بنا بر  
 بجران کند نیک نباشد روز نهم بجرانست و حکم آن همچون روز سوم پنجم است  
 و خبر دهنده است از روز یازدهم چنانکه روز چهارم خبر دهنده است از روز  
 ششم و هفتم و روز دهم مثل روز هشتم است روز یازدهم همچون روز سوم  
 و پنجم و نهم است و خبر دهنده است از چهاردهم روز دوازدهم همچون روز



هشتم است روز نیر و هشتم درجه او میانه است نه اندر و نایم بحر نیست  
 که طیب آن روز توقع بحران کند و نه از جمله آن روز است که در وی بحران  
 نباشد روز چهارم روز بحر است و از پس روز نهم هیچ روز قوی تر ازین روز  
 نیست روز پانزدهم اندرین روز کم بحران باشد و اگر افتد نیک باشد روز شانزدهم  
 همچون روز هشتم و همچون روز دهم روز نهم همچون روز نهم است و خبر دهند  
 است از بست و یکم روز نهم و دهم اندرین روز بحران کمتر از آن باشد که در نهم  
 و اگر باشد نیک نباشد روز نهم و دهم درین روز بحران کمتر باشد و اگر باشد  
 بد باشد روز بستم روز بحران است و از چهارم دهم گذشته هیچ روز قوی تر  
 ازین روز نیست روز بستم یکم روز بحران است لیکن اندر بستم پیش از آن  
 باشد که درین روز روز بستم و دوم درین روز بحران نیست روز بستم سوم  
 روز بحران نیست روز بستم و چهارم روز بحران است و از پس بستم هیچ روز قوی تر  
 ازین روز نیست روز بستم و پنجم روز بحران نیست روز بستم و ششم روز بحران  
 نیست روز بستم و هفتم روز بحران است و از پس بستم و چهارم هیچ روز قوی تر  
 ازین روز نیست روز بستم و هشتم روز بحران نیست روز بستم و نهم روز

بجران نیست روز سی ام روز بجران نیست روز سی و یکم روز بجران است  
روز سی و دوم روز بجران نیست روز سی و سوم روز بجران نیست روز سی و  
چهارم روز بجران است و آنچه پس ازین روز باشد ضعیفتر ازین روز باشد روز  
سی و پنجم روز بجران نیست روز سی و ششم روز بجران نیست روز سی و هفتم روز  
بجران است روز سی و هشتم روز بجران نیست روز سی و نهم روز بجران نیست روز  
چهل و یکم روز بجران است آنچه پس ازین باشد ضعیفتر ازین باشد و چون یاد کرده  
آمده است که نامهای روزهای سی و یکم و سی و دو و غیره را بکدام رنگهای نوشته  
است از رنگهای این شجر قوت روزهای بجرانی و غیر بجرانی و ضعف آن معلوم  
گردد و بیچ اندیش داشته آید که روزهای که در آن بجرانی تمام و نیک آید کدام  
است و چند است و آن روز چهارم است و هفتم و چهاردهم و بیستم و یکم و بیست و  
چهارم و بیست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهل و یکم و ده روز باشد  
در روزهای که در وی گاهی بجران باشد و گاهی نباشد کدام است و چند است و آن  
سوم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و هفدهم و بیست و یکم و بیست و پنج و بیست و نه  
که در وی بجران نقص باشد یا بد باشد و بار پنج و خطر باشد کدام است و

و چند است و آن ششم و هشتم و دهم و دوازدهم و پانزدهم و شانزدهم و  
 هیجدهم و نوزدهم جمله هشت روز باشد و زمانی که در وی بحران نباشد  
 بست و دوم است و بست و سوم و بست و پنجم و بست و ششم و بست و هشتم  
 و بست و نهم و سی ام و سی دوم و سی سوم و سی پنجم و سی و ششم و سی و هفتم  
 و سی و هشتم جمله سیزده روز باشد ببلغ سی و هشت روز حکم روز اول و دوم تمام  
 است چهار روز بیشتر یا کرده آمده آباب چهارم در تدبیر شناختن  
 نشانهای سلامتی و امید داری هرگاه بیمار بر پهلوی تواند خفتن و  
 زود بر پشت نیفتد و از بستر تشیب فرو نیاید و خود از پهلوی دیگر به پهلوی  
 تواند گشتن و بدان شکل نخکشد در تندرستی عادت داشته است اینها نشان  
 قوت طبیعت و امیدوار بود و خاصه که دم زدن بیمار طبیعتی باشد و نبض قوی  
 بود و اگر بیمار را پرهنیزی کند و بیماری زیاده نشو و نشانی درست بود از  
 قوت طبیعت و آرام و خواب یافتن بشت باید داد که از خواب بیدار شود <sup>سوده</sup>  
 بودن حاستهای درست و نظیر چون نظر تندرستان نشان سلامتی است  
 باشد و رنگ روی بر حال خویش بودن نشان سهلی بیماری بود و عظمی

از پس کرم نشان پاک شدن دماغ باشد خاصه اگر دیگر نشانه‌ها نشان سلامت باشد  
و همواری حرارت تب اندر همه تن نشان سلامت باشند از بهر آنکه معلوم  
گردد که اندر حشا و آماهی نیست و اندر تب بطبقه ناقص روز بجران نشان  
پاک شدن عروق باشد از عفونت و اندر تب صفراوی شربانه که آزار تپخال  
گویند نشان خیر باشد و اندر تپهای گرم عافیت و اسهال و ادرار بول و عرق  
اندر روز بجران نشان سلامت باشد و اندر همه بیمار میباشهوت طعام نشان  
قوت معده و سلامت جگر و دیگر احشا بود و نیکویی لون بول و رنوب اندر تپها  
و بیمار حشای آماهی نشان سلامت با یاب پنجم و شناختن علقی که  
که بعلت دیگر زائل شود و هرگاه که خداوند تب گرم را گوش کر شود پس  
اسهال صفراوی اتفاق افتد که می زائل شود و ممکن بود که خداوند  
اسهال صفراوی گوش کر شود و اسهال باز آید از بهر آنکه صفرا و ماده صفرا  
روی سوس بالاکشد و اگر خداوند استقار اسهال بلغمی اتفاق افتد و  
بار طبیعتی آنرا که برود علت استقار بدان زائل شود و اگر خداوند تشنج بلغمی  
را تب آید حرارت تب آن ماده را بگذارد و تشنج زائل شود و صرع بهر تب



زائل شود و یا سهلتر شود و سور الفراج سرده که اندر معده و احشا بود  
هم به تب زائل شود و اگر خداوند ذات الریه ابرپای جراحی پدید آید آنچه  
بسه فیه برود نشان نضج دارد نشان آن بود که ماده انتقال کرد و طبیعت  
آزما باطن دفع کرد و همچنین اگر خداوند ذات الریه در بن گوش یا در جوار  
سینه و سر و پهلو یا ریشها پدید آید دلیل بحران انتقال باشد و مسدود است  
بود لیکن آن ریشها بسبب ماده ناصور شود و اگر خداوند مایه الخویلیا خداوند  
سرم را بوسیر پدید آید بحران انتقال باشد و علت بدان زائل شود و من  
دیدم که خداوند مایه الخویلیا را برپای رشته پدید آمد مایه الخویلیا زائل شد و اگر  
خداوند خناق و ذبح را بر سینه آماسی و سرخی پدید آید بحران انتقال باشد  
و طبیعت ماده را بظاهر دفع کند و همچنین اگر بظاهر حلق و زبان آماس پدید آید  
نشان سلامت باشد و اگر خداوند منبر که بر غایه آماسی پدید آید منبر  
فرس زائل شود و از بهر آنکه اندامها در مژدن را باند امهات تناسل مشارکت  
است و اگر خداوند داء الثعلب و داء پدید آید داء الثعلب ازل شود و از بهر آنکه  
ماده انتقال کرده باشد و همچنین اگر خداوند در دره و در داند امهات تقرس

را دوالی پدید آید ماده انتقال کرده باشد علت زایل شود و اگر خدافتد  
 فواق امتلاهی را عطسه پدید آید فواق زایل شود **باب ششم** در شناختن  
 حالها که در تن مری پدید آید و نشانههای بیماری که باشد  
 و خواهد بود هرگاه که در چشم مری اختلاجی بسیار افتد بیم نوره باشد  
 و اگر اندر عضو دیگر باشد بیم باشد که در آن عضو تشنج افتد هرگاه که چشم و  
 در هیچ رخ شود و از چشم آب بسیار رود و در شقی آفتاب نخواهد که ببیند  
 از دیدار آن خیرگی یابد بیم کسرم بود گشتن بسیار و کابوس پیوسته مقدر  
 مرع باشد اندوه مندی و ناخوشی پیوسته بی سببی مقدمه بالخیولیا باشد  
 و دیدن خیال نشسته پیش چشم یا دیدن دو و مقدمه آب باشد در و تحقیق  
 و صداع پیوسته بیم کننده باشد بعلت انتشار یا آب کسلانی و کندی حاستها  
 و اختلاج همه اندامها که پیوسته باشد مقدمه بکته باشد بیماری زکام مزمن  
 بیم کننده باشد بعلت سل ذات الریه عرق آمدن بسیار از همه تن نشان امتلا  
 باشد یا نشان رقیق شدن اخلاط و بیم کننده باشد بسقوط قوت و عرق ناب  
 بیم کننده باشد تبهای عفونی امتلا و مفرط بیم کننده باشد بکته یا بدخچه

خون از گلو بر آمدن گیر و قوی ثقل ناخشبوی نشان تخمه باشد بول ناخشبوی  
 بیم کتده باشد به تب های عفونی سقوط شهوت یا منش گشتن و کک و الم یا منش  
 نشان استلا و مقدمه بیماری با سقوط شهوت یا منش گشتن و تولد باد و مادر  
 شکم مقدمه قولنج باشد شهوت طعام فزون از عادت نشان سوء المزاج  
 سر باشد اندر معده یا ماده یکا ماده سقوط شهوت ناله تولد باد و در معده  
 نشان گرمی فم معده یا آرزوی ترشیا نشان تولد صفر باشد اندر معده  
 آرزوی تیز بجا چون خردل ماند آن نشان ماده غلیظ باشد در معده و ترش  
 چشم و تیرگی رنگ رو و تنگی نفس و گرفتگی آواز مقدمه جذام است بسیار  
 و ملها مقدمه خراج بزرگ باشد بسیار غده یا مقدمه و بلیه عظیم باشد بهیچ سفید  
 و بسیار و لازم مقدمه برص باشد خفقان پیوسته مروم تندرست را بیم کتده  
 باشد بنفشه آمردن گرانی حدیه تمد که اندر جگر باشد و سیل بسوی پهلوی راست  
 دارد نشان عظمی باشد که اندر حصب جگر باشد سفیدی ثقل و اندکی آن نشان  
 سده و مقدمه برقان باشد آماس پشت چشم و دست و پای نشان ضعیفی جگر  
 باشد و مقدمه استقار بود گرانی و تمد و تهی گاه نشان آفتی باشد اندر گوش

اینهاست که مقدر البسوز اند بیم کنند بسج اسعاسوزانیدن آتش خن <sup>از بدن</sup> بیم کنند  
 باشد بدانکه در شاندریشی پدید آید خاریدن مقعد که بسبب گرمای خورد  
 نباشد مقدمه بوشیر باب پنجم در شناختن وقت مرگ اندر بیماریها  
 و نوجهای تب اندر بیماری حاد و صعب کشنده آرزو میزند که در بیماریها  
 سلیم بمران نیک باشد و اندر بیماری محرقه و آنچه بدان ماند اندر انتهای تب  
 میزند و نشان مرگ آن باشد که عقل شوریده با و تاسه صعب خیز و یا ضعف بخود  
 پدید آید پس در و ستر یک شدن چشم تولد کند و دل در و گیرد و بیمار بقرار  
 گردد و هلاک شود و اندر بیماری بلغمی اندر اول تب میزد و نشان مرگ آن  
 باشد که مدت سرما دراز باشد و گرم نباشد و نبض ضعیف و متفاوت نماید و  
 کلامی و سبات پدید آید و دران هلاک شود و در جمله مرگ اندر آن ساعت  
 باشد از روز و اندر آنوقت از تب که اعراض تب بیماری صعب تر بود اگر در ابتدا  
 تب بود یا اندر ترزاید یا اندر انتها و اگر علامتهای نیک اندر چنین وقت نماید  
 آید که یاد کرده آید کمتر باید ترسید و هر بیمار که اندر ابتدا تب یا در وقت  
 ترزاید بیشتر اندر بیماری میزد که سبب آن آماسی باشد اندر اندامها



اندرونی و در آنوقت که ماده در حرکت آید و روی بدان موضع نهد و  
 الم زیاد گردد و آسیب آن بدل باز گردد و یا اندر بیماری که ماده آن  
 سخت بد باشد بسیار باشد و طبیعت را از حرکت آن نهریت شود و حال طبیعت  
 با آن همچون آتشی اندک باشد که در زیر نهریم بسیار فرو میرد یا همچون حال  
 کسی که او را گلو نفشارند و اندر وقت انتهایی تب نیز میرند هم بسبب طبیعت  
 را از ماده نهریت شود و بنا در اندر وقت انحطاط تب نیز میرند هم بسبب آنکه  
 طبیعت از ماده نهریت شود و لیکن درینوقت خبر بسبب می که اتفاق افتد  
 نیزند چون آهالی قوی یا ششی عظیم در جمله بسبی از اسباب نفسانی چون غشم  
 عظیم و یا عظیم آنچه بدین ماند و یا بسبی که از نوع دیگر باشد چون  
 طعانی و شرابی بسیار یا ناموافق و نخست عرق لزج کند پس میرد و حقیقت  
 آنست که این انحطاط فرو باشد حقیقی نباشد لیکن قوتها ضعیف شده باشد  
 و حرارت غریزی تحلیل پذیرد و نبض ضعیف و آهسته باشد و بدان ماند  
 که تب اندر انحطاط است و نباشد از بهر آنکه اندر انحطاط رستی و قوت با  
 باز آید و حرارت غریزی برافزود و نبض قوی تر گردد و بنظم باز آید

اما در آلبه در وقت انحطاط بسیار میزند و سبب آن بسیاری ماعده و تباه شدن  
 همه اخلاط بود و آنچنان باشد که بعضی اخلاط با آلبه بظاہر تر بیرون آید و باقی  
 باطن باز گردد و سهال تولد کند و حشامی رنجاند و میگردد و تا ملاک کند و علا  
 بداندر میاریهای دیگر اندر چشم و بینی و گوش و پیشانی و صدغ پدید آید چنانچه  
 چشمها دور اندر شود و بینی باریک شود و سر و شود و باشد که سر بینی کبود  
 یا سبزه شود و گوش هم چنین سر شود و تشنج شود و ناخنها کبود شود و پوست  
 پیشانی کشیده شود چنانچه کسی پوست بگیرد و بر چیزی پرشد و بنده تا خشک  
 شود پوست پیشانی همچنان شود و این همه نشان سر شدن و فرو مردن  
 حشرات غریزی در آن رسید با طشت و با خرسایای چشم بسوی بالا تر شدن  
 گیرد و سفیدی پیدا آید و از جمله علامت های بد آنست که بیمار به پشت از افتد و  
 دستها فرو گذارد و به نشیب فرو آید اندر بستر و دندان بر هم ساییده و ضرر کند  
 و بعضی را باشد که لب برین بر جبهه و دندانها که پوشیده بکوب بر منته شود و  
 کشاده ماند و بعضی باشد که بیشتر لب حرکتی کردن گیرد و بعضی باشد که انگشت  
 بر دیوار سیاه چنانکه کسی بر از جابه بر چند این همه علامتها بدست و نشان و یکی وقت مرگ

بسم الله الرحمن الرحيم

## بخش دوم از کتاب خفی علانی عملی

این بخش مشتمل است بر هفت مقاله و در هر مقاله چند باب در هر باب نکته که مقصود  
 از آن باب آن نکته باشد و در بیشتر کتاب که بخوبی ندانند و هر یک بشرح که بدان لائق باشد  
 یاد کرده است چنانچه خبری بر خواننده شود و نام مقاله نخستین در وصیت نامه  
 که طبیب در علاج گوش بدان بر یاد میاید و مقاله دوم در اشاره کردن به علاج  
 بیماریها اندامها از سر تا پا و این مجید باب اول در بیماریها سردماغ باب  
 دوم در امراض چشم باب سوم در امراض گوش باب چهارم در بیماریهای بینی  
 باب پنجم در امراض زبان و حلق باب ششم در زکام و نزله و سرفه و شعله  
 و ذات الریه ذات الحنجرت ضیق النفس باب هفتم در بیماریهای دل باب هشتم  
 در بیماریهای معده باب نهم در انواع اسهال باب دهم در انواع قولنج باب یازدهم  
 در بیماریهای مقعد باب دوازدهم در بیماریهای جگر باب سیزدهم در  
 بیماریهای سینه باب چهاردهم در انواع یرقان باب پانزدهم در  
 انواع استسقا باب شانزدهم در بیماریهای کرده و مثانه و خصیه و ذکر

باب هفتم در بیماریهای زنان باب نهم در اوجاع مفصل  
 و نفوس و دوالی و دوار الفیل مقاله سوم در علاج تپها و آبله و حصه و تنه  
 آن مقاله چهارم در علاج آماسها و ریشها و جراحتها مقاله پنجم در علاج  
 شکستگی استخوانها و از جایی بیرون برآمدن بندها مقاله ششم در زینت  
 و پاکدشتن ظاهرین مقاله هفتم در علاج هر یک از اینها در وصیت ما  
 طبیب که نزدیک بیمار آرند پس از آنکه شرطهای امانت دینی و شفقت مردمی  
 بجا آورده باشد و چشم و گوش و دست و زبان از همه پلندیده مانده باشد  
 نخست باید که نوع بیماریها و حقیقت آن بداند به این طریق که در بخش نخستین یاد  
 کرده آمده است پس احوال آن روز و روز گذشته پرسد و بداند تا قوه بیمار  
 امروز همچون قوت دی است یا کمتر است یا فزونتر است و دیگر روز نیز پرسد  
 احوال بیمار اگر روز سوم یا روزهای دیگر همان باشد حکم کند که بیماری نهایت  
 رسیده است و اگر هر روزی می افزاید هنوز در نزاید است و اگر هر روزی همی کم گردد  
 در انحطاط است و برپایان رسیده است تدبیر را در خواحوال کند چنانچه در بخش  
 نخستین گفته آمد و بیاورد پرسد که بیمار در هیچ عضوی الهی می یابد یا نه اگر نیاید



که همه غایت صفت نگاه داشتن قوت بیمار کند تا بیماری بپایان رسد بدین سبب  
 گاه باشد که طبیب حاجت آید که بیمار را چیزی دهد که یقین داند که بیماری بسبب  
 آن زیاده خواهد لیکن بدان نگر و نگاه داشتن قوت بیمار نگر و بدان مشغول شود  
 و آنچنان باشد که در تب محرقه بیمار را غشی افتد طبیب انداختن آن بحالت تب  
 نگاه نکند آن را بشرب ترکند و بدین قوت باز آرد و هم چنین اندر قولنج سرد  
 هر گاه که در دمی سخت پدید آید طبیب را وی خدر کننده دهد تا بیمار از درد و بیخبر شود  
 بدین سبب عارض قوی را از این کند پس بعلاج واجب باز آید و آنجا که قوت قوی  
 باشد و با استفراغ حاجت آید هیچ توقف نکند و آنجا که قوت ضعیف بود نخست  
 انتعاش قوت را تدبیر باید کرد پس استفراغ کردن و آنجا که با استفراغ تمام حاجت  
 آید بیکبار طبیعت الحاح نباید کردن بفارغ استفرغ میباید کرد و اگر بیماری  
 خطرناک باشد و امن نبود که قوت پندانی بپای دارد که ماده نخته شود و زود  
 استفراغ کند و علاج قوی باند کرد و اگر خطرناک نباشد علاج قوی تاخیر باید  
 کردن تا نضج پدید آید پس علاج قوی کند و اندر بیماریهایی که هر چند روز  
 قترتی باید انگند تا هم قوت نگاه داشته شود و بیمار از علاج آسایشی یابد

طبیعت از پس قدرت علاج را قابل تر باشد و دارو اثر کننده تر آید از بهر آنکه  
در مدت دراز بسبب اوشت علاج طبیعت با دارو خورده شود و منفعت آن  
پدید نیاید و هر چند دوزی شریحا اگر چه به از یک نوع با یکی دیگری بدل  
باید کرد تا طبیعت بیک چیز خورده نشود هرگاه که طبیب اندر علاج بیک طریق  
معیس و بیج اثر نبیند بقصد آن باید گشتن و اگر بحقیقت داند که تدبیر صواب است  
اگر چه داند که اثر آن درین ظاهر شود از طریق صواب یا بد گشتن و اگر در علاج  
خطا نمیشد و اثر آن خطا ظاهر نشود از آن طریق زود باید گشتن پیش از آنکه  
اثر قوی شود و اگر بیماری خفنی باید بر خلاف قیاس بدان فرقیته نشود و همچنین  
اگر بر خلاف قیاس عارضی بمل پدید آید نباید ترسید که عارض زود زایل شود  
بیمار قوی ترکیب تن ابادان را کاستن فراغ بیش باید کرد و بیمار نازک را غلظ  
را علاج به تغیر مزاج باید کرد و استفراغ کمتر و در همه بیمارها دل خوشی بها  
باید جستن و با مراد او باید ساختن و تدبیر قوت دل باید کردن بهر چه ممکن  
گردد و از آنده و ناخوشدلی دور باید داشتن و بعضی را پشارتها و سیدها  
و بعضی را بزر و جواهر و غیر آن و بعضی را بخورد و رستمان و نفس خشنود کردن

تا شادمان و قوی دل گردد و اندر گرمای گرم و شکر سخت هیچ علاج قوی  
 نشاید کردن اینجا که با تفراغ و تغیر مزاج حاجت آید و یک چیز اینست که هر دو  
 معنی را باید غنیت باید و اینجا که در تب صفراوی آلودگی بسیار طبعیت تواند که  
 علاج بعد از آنکه بار و مشغول نباشد و تا تواند که بیک داروی بسیط یعنی  
 ناسیخته علاج کند و باروی آسخته نباید کرد و طبیب داروهای مجهول که مجهول  
 و پیرزنان آزاریند و حکایت کنند بکار نباید بردن اعتماد نباید کردن البته والله اعلم  
 مقاله دوم در علاج بیماری‌ها از سر تا پای و این را  
 نیزه باب است باب اول در بیماری‌های سرد دماغ  
 سرسام گرم و دوع است یکی آنکه ماده آن صفرای خالص باشد و دوم آنکه  
 صفرا با خون آسخته باشد و غلبه خون را بود آنچه ماده آن صفرا و می خالص  
 آنرا بلغم یونان قرابیطس خوانند و بیماری سرسام و بلغم پیشگیان آن است  
 است یعنی سرآماس این از بهر آن گفته اند که این علت آماسی با در گوشت دماغ  
 یا در غشای دماغ یا در هر دو لیکن متطیس در غشای دماغ باشد و ترجمه قرابیطس  
 اندیان است و سبب این علت بسیاری صفرا بود در تن و بسیاری بخار آن که

که بدماغ برآید علامت هاتپ گرم و دروست و بخوابی و ندانان چشم سلاط  
 عقل تشنگی خشکی دمان و تلخی و درشتی و زردی زبان علامت ج صندل سفید  
 و اندک کافور بجلاب سوده قطره سرکه برچکانده میبویاند و غرقه گدان  
 بدان ترسینند و بریشانی و سدغ اومی نهند و چمن سرکه و کلاب و غنم  
 بهم آمیخته میبویا و بریشانی و سدغ اومی نهند و پای در آب گرم یا طبع بنفشه  
 و بابونه نهاده میمالند و می شویند و طبع را بحقنه نرم میکنند و یا شیشانی که از  
 بنفشه و شکر و سقمونیاساخته باشد استعمال نمایند تا طبع فرو آید <sup>حقنه</sup> صفت  
 نرم بنفشه و دهرم نیلوفر و دهرم غناب بست دانه پستان چلبه و بابونه  
 و دهرم همه را در یکین آب بپزند تا دو بهر برود و بیا لایند و هفت دهرم غنم  
 یار و غنم بنفشه و یک و قه شکر سرخ در پنجاه شقال زین مطبوخ کنند و  
 حقنه کنند و اگر از حقنه و شیان مالمی باشد مارالمانین و شیرخشت دهند و  
 یا طبع خنثی هندی و شیرخشت و شراب و دهرم پنچول و در جلاب خام و یا آب  
 ترش میدهند و هوای خانه خوش باید و در تاریکی و روشنی معتدل و دیوار خانه  
 ساده باید نقش و صورت و کتاب هیچ نباید و نزدیک بیمار برگ بیدسته



و نیلوفر و نقیسه و میوای خوشبوی و خشک باید و شربت از بهر تسکین حرارت  
 آب خمر و شراب غوره و شراب یواج و شراب حماض ترش و شراب شک  
 شراب انار و شراب لیمو و شراب صندل و آب کدو و آب غوره و منجته و اند  
 شکر بر نموده و از جهت نرم داشتن طبع شراب آلو و شراب خرام هندی و  
 آب خرپزه هندی و آب سیوه ناد اگر حرارت بی اندازه باشد پس آنرا که متفرغ  
 کرده باشد بر قفس کافور دهند و هر روزی که تب گسارید و شود پای از بین آن  
 تا شتالنگ بینند چنانچه از رنج بستن اندکی آگاه باشد و یک زمان در آب  
 گرم نهند و ببالند و پس بکشایند و بستن از بین آن آغاز کنند و کثرت آن  
 سومی شتالنگ و غوره از جهت نرم داشتن طبع از نیشوق و آلو سیاه و  
 زرد آلو و خرام هندی و از ماش متش و اسفاناخ و از شک جوهر بشیره  
 مغز بادام و سکه و در ترشی با برگ چغندر و راغ کنند و بشکر چاشنی دهند و آن  
 جهت باز گرفتن طبع از انار و اند و زرشک آب سیب ترش و آب آبی ترش  
 و آب غوره و بهر بشیره مغز بادام بر بایان کرده و اگر اندر فروره و در دم تخم  
 خشخاش کوفته و راغ کنند صواب باشد و از جهت تسکین صفرا و خون طفقشیل از

عدس متشرو زریه با غناب در وی بخت نافع بود سرسام خوشی  
 این علت را بخت یونانیان فلتحمونی خوانند علامتها سرخی زبان رگها  
 متلی و تب گرم لازم و گرانی و سرشتی زبان نبض سریع و صلب با و با که دل بگیرند  
 و روشنی نخواهد علاج فرق میان علاج این علت و علاج قرطیس است که این  
 علت را نخست فصد کنند یا حجامت و دیگر علاجهای به بدن نزدیک باشد و نیز  
 باشد که تحفه قویتر یا سهله قویتر حاجت آید سرسام سرد و این اکثر غلبه  
 و ماده آن بخاری باشد از بلغم غرض که بدماغ بر آید و سبب آن تخمد و بسیار  
 طعامهای سرد و تر باشد چون ای تازه و گوشت گاو و با قلاخچه و پیاز پنجه خام  
 و میوه های تر و فقاغ و سستی متواتر علامتها غلبه خواب فراموشکاری و صداع  
 و تب آهسته و نبض متفاوت و بول غلیظ و خام و سفید و بسیاری آب بآن  
 علاج نخست تحفه تیز و یا شیان فی تیز نهاده و پس فرمودن پس ابرج فقرا  
 فرمودن بشحم حظل مرکب کرده و مطبوخ افیمون پس بر باد گل نگین با  
 مصطک و انیسون داودن مفاصل بدغن قسط و مانند آن البیدن اگر نپ  
 آید کسکاب با پودنه کوهی و زرد فاخته خشک و تخم کرفس و بادیان و سقر و مانند

آن در وی بخت بدادن و اگر تپ گر تر باشد باویان تر و برگ کرفس و قدی  
 نخودانند وی بخت صفت حقه تیر شحم خطل و فتمین از هر یک یکشت بسفا  
 نیکو فته و دشت پودنه کوهی یکشت بزند چنانچه رسم است و بیا لایند و دودوم  
 بوره در ده درم آب کامه حل کنند و دودوم روغن زیت و دودوم فانیند در  
 و بکار بزند و شیان کنند از ترب تراشیده یا از صابون یا از شحم بوره نمک  
 فانیند در هم شسته بر نهند و پس از آنکه همه استغراغها کرده باشد بخار سرکه و پودنه  
 و حاشا در وی بخت به بینی او میرسانند و بار دمای لطیف کنند و غرغره میفرمایند  
 و طفل و جند بیدستر میبایند تا عطسه آورد و هیچ وقت نگذارند که در خواب  
 غرق شود و غلاظی و سخرینیا و مانند آن میدهند و اگر بیماری دراز گردد و دودو  
 دانگ جند بیدستر با انگبین شسته بدهند و ضاوی از جند بیدستر و ستر و پودنه  
 کوهی و حاشا و مرزنجوش لبه که غصص شسته بر سردی نهند و نطولی از طبیح  
 با بونه و نام و پودنه و حاشا و مرزنجوش و شبت بکار بزند و موسی سر مردم  
 سوخته با سرکه سرشته بر سردیشانی او مالند سودار و مالینو لیا علی سودا  
 و از بهر آنکه گوهر و داغ نازک است و گوهر روح نفسانی که در داغ است

روشن است و سودا خلط تیره است و تاریک هرگاه که نخار سودا بدماغ بر آید  
 مزاج دماغ بگردد و آن نخار بار روح نفسانی بیا نیرد روح تیره و تاریک شود  
 از بهر آنکه مردم از هیچ چیز خیان ترسان نباشد که از تاریکی و از هیچ چیز خیان  
 نشا و و این نباشد که از روشنائی بسبب آنکه در تاریکی نیک و بد را دوست  
 دشمن از توان دیدن و در روشنائی توان دیدن و شناختن و بدین سبب مردم  
 همیشه از تاریکی ترسند و بگریزند پس نصیحت کسی را که تاریکی از درون دماغ  
 او باشد ترسان تر باشد و از بهر آنکه از تاریکی بیرونی بتوان گریخت و از خوشتر  
 و از تاریکی دماغ خویش نتوان گریخت خداوند این علت همیشه ترسان بندگان  
 باشد و از بهر آنکه ماده سودا غلیظ است و مزاج او سرد و خشک و از خشک  
 و غلیظ نفس که بگیرد و بجا دارد و در و بماند همچنان هر خیالی و صورتی که خداوند  
 این علت را آید بدشوارسی از وی زائل نتوان کردن و این علت بمشارکت  
 و سپرز بود خداوند این علت از قی کردن احتیاج دارد و از آنجا که لیا می مرا  
 گویند و سبب آن بسیاری سودا بود که هر روز از سپرز معده بر آید و در معده  
 تقصیر باشد سبب آن تقصیر بادنا اندر معده تولد کند و معده متفنج شود و بر



طعام مشتمل تواند گشت و قوت و افعه بدان سبب که رغوبت تمام نتواند کرد و  
 بیشتری از آن در معده بماند و گرم شود و بخار آن بدماغ برگردد علامات  
 خداوند این علت بسیار موسی و سطر موسی بود و لون او سبز گونه باشد و باشد  
 که سخت سرخ باشد یا اسمر باشد و کتف او قویتر از اندامهای فرود موسی باشد  
 از بهر آنکه در تن او باد بسیار تولد کند و باد قوت بالا کند و حرکات چشم او  
 پیوسته باشد چنانکه پلک چشم بر هم نریزد و سخن بشتاب نامین گوید و دل و جگر  
 گرم باد و بدان سبب سودای سوخته در تن او بیشتر تولد کند و دماغ او تر باشد  
 و بدان سبب بون پذیرنده بخارها باشد و اندرا حشار او باد و او قرا بسیار  
 باشد و بدان سبب بون بر و غالب بود و بعضی را بسبب تقصیر چشم لعاب دهان  
 میرود و علاج اندرین علت استغراغهای بسیار باید کرد و پیش از استغراغ  
 شربت یا غذای لطیف و خشک باید داد و اگر مایه و آبرن بجار و آشتن و  
 آسایش فرمودن و اگر علت دماغی باشد اغنی اگر مبدار علت دماغ بود و اگر  
 صافن بکشاید تا ماده از دماغ فرود آید و اگر علت مراقی باشد رگ باسلین  
 زند یا اسلیم و اگر معده ضعیف باشد در فصد توقف کند و آنرا که فصد کند اگر

خون سیاه بود و چند آنکه حاجت باشد بیرون کنند و اگر سیاه نبود نشان  
آن باشد که هنوز ماده اند و دماغ است و در همه تن پراکنده نیست رگ پیشانی  
زردن صواب تر باشد و داروی سهل نخست ایاره فیهرا و هند غار یقون و قشون  
و شحم خطل بادی ترکیب کرده و حب صطخیقون و ایارج لونغا و بادیه و هر روز با سه روز  
سجود و سنجاق در مطبوخ استین میدهند صفت آن غار یقون نیم گرم با شکر  
نمک نفطی نیم گرم فانیذ نیم گرم بکوبند و بنزد و بشنند و بدهند و قشون کوفته با  
موز و دانه بیرون کرده بشنند و بدهند و هر یک را در مقدار نیم گرم تا دو گرم بدهند  
و قشون کوفته هفت گرم با گنجبین شسته سوخته و دارد و دل را شرباب لسان الثور یا  
مفرح قوت دهد و اگر فراج سحر باشد دوار السک معتدل و مشرد و لیلوس و  
تریاق بزرگ دهند صفت مفرح بادیه و بویه پوست ترنج و نقل مصطکی و فیه  
بجز بویه فافله نار سبک بهمن سرخ و بهمن سفید در و پنج زرباد و زعفران تخم بادیه  
تخم فزنجشک از هر یک دو گرم مشک تبتی و انگلی و طسوجی بلبله کابل جلد گرم  
شیر آبله شصت گرم بلبله و آبله را در مقدار و دمن آب بنهند تا به نیمه باز آید  
بپالانند و انگبین را بکنند و بقوام آورند و دارو را بدان بشنند شربت روم

و اگر ماده صفراوی بود گر ماه آبرن فایز بکار برند و استفراغ بار همین و نمیدارند  
 افسیمونی کنند و در میان روزها ایاره فقیر با سقمونیا مرکب میباید دادن <sup>اطراف لعل</sup> <sup>حک</sup>  
 با ایاره فقیر اسود دارد و بگیرند <sup>فقر</sup> اطراف لعل چهار و سقمونیا و از و درم ایاره  
 یکدم میبهرشند و بدینند و اگر سعد و ضعیف باشد گلشکر با عود و مصطکی بدینند  
 و یوانگی علاج دیوانگی هم ازین نوع باشد کوهانی را روغن کدو و روغن بنفشه با دم  
 با شیر ذخران آمیخته بر سر می نهند و طبع بنفشه و نیلوفر و برگ غلب برگ سید  
 و کوک و ششخاش و بابونه و و کشک جو در آشفه کدوی تر بر سر می نهند و شراب ششخا  
 میدهند سیات این علتی است که بیمار چون خفته باشد علامت اگر بیدار کنند  
 و زود بیدار شود سبب آن بخارهای گرم و تر باشد و اگر بیدار شود سبب آن  
 رطوبتی غلیظ باشد و در مقدم دماغ خلل <sup>لعل</sup> اگر زود بیدار شود ایارج فقیر <sup>لعل</sup> و اطراف  
 کشنیزی بدینند و اطراف می نهند و میمالند و بطبع بابونه می شویند و سرکه و  
 روغن گل می بویانند و اگر در بیدار شود و بخت نیز نخست استفراغ کنند پس  
 ایارج فقیر و غار لقون و شحم خنظل و نمک هندی ترکیب کنند و بر سبیل <sup>بند</sup> شبها زدند  
 و با باد مطبوخ افسیمون یا سجمون نجاح بدینند و هر یک را داد بلکه بر عت <sup>بند</sup> بر سر که

استقیل غرغره فرماید و لعوق استقیل بدیند و نطوسے از بابونه و اکلیل الملک  
 سداب و مرزنجوش و نعناع و سقندر برگ سور و بر سر سچا کنند و زنیون و جندباد  
 بروغن سداب سوخته بر صدغ و پیش سر طلا میکنند فراموشکاری علاج  
 فراموشکاری بجلاج سبات نزدیک است و غرغره بخردل و سونج عاقر قرحا و  
 پوست بخیخ کبر کوفته و بنجیه با انگبین شسته سو دارد و ایارج فیفا با سنگلبین  
 سو دارد و وچ پرورده و زنجبیل پرورده و سمجون لبان سو دارد و سمجون  
 لبان بگیرند کند و وچ و سعد و دار فلفل و زنجبیل از هر یک و جزور و غن کاو  
 و جز و انگبین سی جزو این دار و کوفته و بنجیه با انگبین بشیند و در ظرفی کنند  
 چهل روز میان جوینان کنند پس از چهل روز کار بر بند شربت و دو دم سکت  
 این علتی است که ناگاه افتد و بیکبار راه بر آمدن قوه روح حیوانی از اول سو  
 وماغ در راه فرو آید قوت نفسانی از وماغ بهمه اندامها بسته شود و همه  
 اندامها بیکار ماند و حاستها باطل شود و جز حرکت دم زدن هیچ حرکت دیگر  
 نماند و سبب آن خلط غلیظ لزج بود در ریهها و منفذهای وماغ و بسیار باشد  
 که سبب بسته غلبه خون باشد چنانکه همه رگها و شریانها و تجارین وماغ پر شوند

لبان  
 سداب  
 مرزنجوش  
 نعناع  
 سقندر برگ  
 سور  
 بر سر سچا  
 زنیون  
 جندباد  
 سداب  
 سوخته  
 بر صدغ  
 پیش سر طلا  
 میکنند  
 فراموشکاری  
 بجلاج  
 سبات  
 نزدیک  
 است  
 و غرغره  
 بخردل  
 و سونج  
 عاقر قرحا  
 و پوست  
 بخیخ  
 کبر کوفته  
 و بنجیه  
 با انگبین  
 شسته  
 سو دارد  
 و ایارج  
 فیفا با  
 سنگلبین  
 سو دارد  
 و وچ  
 پرورده  
 و زنجبیل  
 پرورده  
 و سمجون  
 لبان  
 سو دارد  
 و سمجون  
 لبان  
 بگیرند  
 کند  
 و وچ  
 و سعد  
 و دار  
 فلفل  
 و زنجبیل  
 از هر یک  
 و جزور  
 و غن کاو  
 و جز و  
 انگبین  
 سی جزو  
 این دار  
 و کوفته  
 و بنجیه  
 با انگبین  
 بشیند  
 و در ظرفی  
 کنند  
 چهل روز  
 میان  
 جوینان  
 کنند  
 پس از  
 چهل روز  
 کار بر  
 بند شربت  
 و دو دم  
 سکت  
 این علتی  
 است که  
 ناگاه  
 افتد  
 و بیکبار  
 راه بر  
 آمدن  
 قوه روح  
 حیوانی  
 از اول  
 سو  
 وماغ  
 در راه  
 فرو آید  
 قوت  
 نفسانی  
 از وماغ  
 بهمه  
 اندامها  
 بسته  
 شود  
 و همه  
 اندامها  
 بیکار  
 ماند  
 و حاستها  
 باطل  
 شود  
 و جز  
 حرکت  
 دم زدن  
 هیچ  
 حرکت  
 دیگر  
 نماند  
 و سبب  
 آن خلط  
 غلیظ  
 لزج  
 بود  
 در ریهها  
 و منفذهای  
 وماغ  
 و بسیار  
 باشد  
 که سبب  
 بسته  
 غلبه  
 خون  
 باشد  
 چنانکه  
 همه  
 رگها  
 و شریانها  
 و تجارین  
 وماغ  
 پر شوند



و شریانها بسبب پیری دماغ حرکت نتواند کرد و سکنه فرو گیرد بعضی طبیبان این را  
 خفاق قلبی گویند علامتها گرانای سر و دوار و طنین و دوسوی و کسلانی اندر حرکتها  
 و تاریکی چشم و اختلاج همه اندامها و برهم سویدن و نداشتن خواب امتلاک  
 رگهای گردن و سرد شدن دست و پا اینهمه مقدمات سکنه بود و کفایت اندر سکنه  
 نشان زیاده شدن علت باشد و نشان دشواری دم زدن باشد و نشان سستی  
 و صعبی علت آسانی و دشواری دم زدن بود لیکن دم زدن بی نظام باشد  
 نشان صعبی علت بود و اینجا که شبهت افتد که سکنه افتاده است یا مرده پلک  
 چشم باز گیرند اگر مرده باشد حدقه ناپدید باشد و اگر سکنه باشد حدقه برجای باشد  
 علاج نخست پر مرغ چرب کنند بر دهن و غن سوسن یا روغن دیگر و با ایارنج فقیر  
 الوده کنند و بخلق او فرو کنند باشد که قی افسوس حقنه نیز بکار دارند و مری  
 کردن و پشت او بر دهن فرغیون کرم کرده با دتریا قی بزرگ یا شرد و دیگ  
 یا سجزینیا یا انقرو یا با یک شغال حلیت یا جندید شتر یا سکینج اندر ماء الحسل  
 حل کنند و بخلق او فرو برند و صوی سر او بسترند و خردل و جندید شتر با سر که  
 کرم کرده بسایند و بر سر او طلا کنند و سداب مشک جندید شتر می بویانند



جمله مقاله ۱۰۵ پ درباره‌ی سر و دماغ

وزهره کنگ آب مرز نجوش اندر بینی او چکانند و قفل و بسایه خیر بود  
و جز بود و وج همه کوفته و گرم کرده در خرقة کنند و بر سر او نهند و نمک سود  
و گرم نموده بر نهاده و در او پس استغراغها گریه خشک و آب گوشتن  
سود دارد و هرگاه که سکه کشته شده شود بست و چهار روز همین علاج میکنند  
و طعام و نخود آب و شور با می کنجشک کبوتر بچه دهند با سفره و دار چینی و  
هر باد و باد الاصول دهند و یار و غن بید انجیر و یار و غن تلخ با دام و غیره  
ایاره فیقر دهند با خم غنط و ملح و افیمون غار لقون صرع ابن علی  
است که در آن حال اندامهای بریهات خویش مانند و فعال اندامهای  
سردم در حس و حرکت بی نظام شود و سبب آن سده باشد تا تمام بدن سده  
مقدم دماغ و بدان سبب تشنج پیدا آید و اگر سده تمام بودی سکه بودی  
و حس و حرکت همه باطل شدی اگر سده نبودی فعال اندامها و حس و حرکت  
در نظام نگشته و تشنج بر آنست که دماغ از بخاری و کیفیت ناخوش که  
بدورسد گریز جوید و خوشین را بدان سبب اهم گیر و همچنانکه سده چون  
طعام ناپسندیده را خواهد که از خوشین دفع کند خوشین را فراموش کرد

غ  
ای  
ن  
ع  
ل  
بی  
ش  
ب  
ی  
ی  
ق  
ی  
ط  
ل  
ک  
ن

و فواق و تهوع کند و دل غریز هرگاه که کیفیت ناخوش بدو میرسد خوشنشین را  
فراهم آورد و بدان سبب اندر عصبان و عضله های چشم و رو و دیگر اندامها  
حرکت های مختلف و منقلب پیدا آید و تشنج کند و از بهر این گفته اند که صرع مرد  
را بجای فواق است معده را و چون معلوم شد که صرع تشنجی است که نخست در  
دماغ افتد بدان میماند که عطسه صرع کوچک است و صرع عطسه بزرگ لیکن  
عطسه بسوی بینی باشد از بهر آنکه قوت قوی باشد و ماده اندک بود و لطیف  
و دفع صرع بسبب یاری ماده و ضعیفی قوت بهمه جانب باز دهد و تا بخاری  
کیفیتی بدو ناخوش بدماغ نرسد صرع نیفتد و اگر این بخار پیوسته در دماغ  
بود می صرع لازم شد می و می بینیم که ناگاه پدید می آید و زود زایل میشود  
از اینجا بدانیم که آن بخار پیوسته در دماغ نیست از بهر آنکه هر عارضی که یکبار  
پدید آید و زود زایل می شود سبب آن ثابت و شکی نیست نباشد پس معلوم شد  
که سبب صرع ناگاه بدماغ میرسد و دماغ آن زود گسسته می شود و آن سبب  
اندر عضو دیگر است از آن عضو بدماغ میرسد و بیشتر می در معده و سپرز  
و اطراف و بعضی را بود که صرع تشنج باشد از بهر آنکه ماده رقیق

روان  
ن را  
اها  
مرد  
ست در  
لیکن  
لیف  
ری و  
داغ  
شود  
یکبار  
شد  
باب  
پرز  
ق

جلد مقاله ۲

۱۰۴

بل در امراض سرد و داغ

واندک باشد و سخت بد نباشد بدان سبب تشنج بگذرد و علامتها زبان  
مصروع زرد باشد و رگهای زیر زبان او سبز و از چیزهای که موجب  
خشم نباشد خشم گیرد و از اعراض بالخیولیا و نفخ خالی نباشد علاج او  
مصروع خوشین را باید که از گرما و سرما نگاهدارد و بواسطه برگزند و کما  
آب نشاید شستن و جماع وستی و در گرما به در ماندن و در جایگاه و در ولند  
نگریتن و استپا ختن و نظار چشم را خیره کند و طعمهای غلیظه و سیر  
بسیار زبان دارد و کرفس صرع را بجنباند و گوشت بز بسیار بخورد که بیم باشد  
که صرع آرد و قفل و خردل مانند آن زبان آرد و بطعام خرگوش و تدر  
و دراج و طیور و کنجشک سرخی گوشت بزره و قلیه خشک مرغ بریان و سفید یا  
بخورد و دار چینی و کشنیز خشک دیگر هر چه است خزان زبان دارد و دارو که  
اگر اندک اندک بتدریج میدهند در حال صرع اندامهای مصروع است  
کنند و سخت بگیرند و نگاهدارند و داغ او گرم کنند چنانچه در علاج گفته  
آمده است تا زود بهوش باز آید و چند باوستر و طبیعت در بار غسل بگذارد  
و بجلق او فرو برند و هر دو شب یا سه شب نیم شغال ایاری فقیر آید



و استغفار بحسب قوت با وجب استغفار و ایارج لو غا ذبا و مطبوخ اضمین  
 کنند و تغییر مزاج کنند به تر یا ق اربعه و همچون سیالیوس و شر و دیوس  
 تر یا ق بزرگ و اگر دو دانگ شحم خنظل با شر و دیوس تر یا ق بزرگ ترکیب  
 کنند صواب بود و شلیا آب مرزنجوش در بینی چکانند و اگر صریح سدی باشد  
 تنه فرایند و ایارج فقیرا پیوسته نیز میدهند و این ضما و بر بعهده نمی نهند  
 ضما و بگیرند گسرخ و سنبل و صطکی و شوره کندر کوفته و بنجته بشراب بشنند و  
 بر بعهده نهند و اگر بخار از اطراف می بر آید بگیرند فلفل و سیون و خردل  
 و عسل ملا در بهبه بشنند و بدان موضع نهند تا ریش گردد و دریم برود و مدتی  
 همچنان بگذارند تا ماده پالایند پس جراحت باز بر و باند همچون سیالیوس  
 بگیرند سیالیوس عاقر قرحا اسطوخودوس از هر یک ده درم غار لیون پنج  
 درم فردا تا حلتیت زرد آوند مدحرج از هر یک دو درم نیم کوفته و بنجته در  
 سلنگین که از آب بصل الفار کرده با و انگبین بسنند و هر باید و یکدرم  
 تا یک مثقال خرد فالح این نام تازی است و در وقت عرب فالح حالی باشد که در  
 یک نیمه خیزی پدید آید و حال این نیمه از حال دیگر نیمه جدا گردد و نام این

علت از نیمی گرفته اند و بدین نام سستی یک نیمه تن خوانند علامت با  
 نبض ضعیف و بطبی و متفاوت باشد و دلیل اندر بیشتر حالها سفید یا  
 و سرخ نیز باشد و سبب سستی یا ضعیفی جگر بود یا ضعیفی کرده یا در سخت  
 یا آماسی و هرگاه که عضو منطوق بزرگ خویش باشد و لاغر و کوچک باشد  
 امید وار تر باشد و هرگاه که برخلاف این باشد نشان ضعیفی قوت و سستی  
 و مانند یرفتن علاج بود و علاج اول تا چهار روز یا هفت روز نگذرد و هیچ  
 علاج قوی نشاید کردن اگر علت سخت قوی باشد چاره روزی لیکن حقنه  
 تیز را بود و اما الاصول که سخت قوی نباشد و سنگین باندک زود فاسی  
 خشک صواب بود و از پس چهار روز یا پنج روز فیکر دهند و از پس کهنه ایار  
 فیکر با غار یقون و شحم خنظل یا اندکی ملح دهند پس از و استفرغ قوی  
 بصب فیکون و شیطرح و شبیار و طبیح فیکمون و حب قوفا یا با یا فیکر کب کنند  
 و از پس استفرغ اما الاصول قوی دهند و آنگز و در اما را غسل ملک کرده داد  
 صواب باشد و غذایان با اما را غسل و طبیح کنند با انگلیس اگر قوت قوی باشد  
 و اگر ضعیف باشد کنجشک بریان کرده و دراج و مانند آن دهند و قوی کردن

سخت شود باشد و اگر فصل سال و عمر و مزاج بیمار مساعد باشد آغاز علاج  
بفصد باید کردن از بهر آنکه مرکب همه اخلاط خونسست و اگر ماده بلغمی باشد  
سخت کیشرت بخزینیا یا شر و دیطوس یا تریاق بزرگ یا انقرو یا بابک  
شغال سبکسج یا جاد شیر یا طنیت اندر مارا لعسل منب پس یکساعت فصد  
کنند و بعضی اهلها گفته اند که هر روز کیشغال یا ارج فیکرا و نیم شغال فلفل  
ترکیب کرده عسل باید دادن تا در معده دیر بماند و اثر آن قویتر باشد  
و بعضی گفته اند ایا راج و چند بیدستر بنمایم می شاید داد از یکدرم تا پنجمدرم  
لقوه علی است که در عضلهای روی چشم پدید آید چشم و ابرو بینی پوست پیشانی  
از ریات خویش برود و کوش شود علامت ما خداوند این علت آب بان  
راست نتواند انداختن و با در است نتواند رسیدن و اگر سبب لقوه تشنج  
باشد حاستها درشت باشد و پوست و عضله روی ترنجیده باد و اگر سبب ترخا  
باشد حاستها با خلل باشد و پوست عضلهای روی نرم باشد و پلک چشم فرو  
آمده باشد و غشای کام فرو آویخته باشد علاج احتیاط آنست که تا  
چهار روز یا هفت روز نگذرد هیچ علاج نکنند لیکن چون طبع خشک باروز

نصحت

در دم بمقنه معتدل طبع فرو آورند و اگر بالقوه علامتهای فلج یا حلاست  
 سکتیه باشد در حال بمقنه تیر یا بمسهل قوی استفراغ کنند تا یک هفته نگذرد  
 استفراغ قوی کرده نشود و بغرغره و عطسه علاج نشاید کرد و آنرا که  
 علامت فالج نباشد از پس چهار روز یا برج فقیر دهند و از پس یک هفته  
 بمقنه استفراغ کنند یا حب قو یا دایا برج فقیر دهند و گوشت روباه یا  
 کفتار یا گوشت گورخر نیزند و بکوبند و پس گردن و پس سینه را بکوبند و روغن  
 زیت یا بیره روغن و پودینه و زوفامی خشک حاشا و ستر اندر سر که نیزند و  
 روی و مهرهای گردن بدان میمالند و خردل در سر که سوده بر صدغ و روی  
 و میمالند سود دارد و پوسته جوز بوا در دمان میدارند و کندر و قنفل شیخ  
 و زهره کلنگ با شیر زمان در بینی او چکانند و عصاره قنذر و عصاره مرزنجوش  
 و چکانند سود دارد و بگیرند بوره سه درم نوشا در یکدرم پوست بیخ کبر و درم  
 بکوبند و بنیزند و با سنگلین غرغره کنند تا چهل روز نگذرد و هیچ دارد در بینی نشاید  
 چکاندن سرگر و شش بازی و وار گویند و سد نیز گویند و این علتی است  
 که مردم چون بر پای خیز چشم او تاریک شود و بیم باشد که بفتد و چنان نماید



که جهان گرد او میگردد و سبب صتر بدین علت خلطی باشد در تجویف و داغ و  
بهر حرکتی بخاری از آن خلط برخیزد و در منافذ و داغ گردد و بسیار بود که  
خلط اندر معده بود یا اندر رحم یا اندر گرد و نشانه و سبب رکت بد داغ بر آید  
علامتها اگر ماده اندر تجویف و داغ بود و وار لازم بود و اگر از عضوی دیگر  
می برآید نخست نشان آفت آن عضو پدید آید پس دوار حادث شود علاج  
اگر ماده در داغ باشد حب صبر و ایاره فقرا و حب قویا و حب صطیحقوان و  
و اگر بمشاکت معده باشد قی فرماید پس از قی معده را با طریفل کوچک و کلشکر  
و مصطکی و عود قوت دهند پس غرغره عطسه بیایند و در طعام کشنیر خشک یا تر  
بکار دارند و اگر ماده صفراوی باشد معده را از پس قی بمشاکت غرغره و شراب  
لبو مانند آن قوت دهند و اگر داغ سخت ضعیف باشد با مداد و شهاب نگاه است  
و کشنیر خشک بریان کرده باشکریا نیزند و تختی رو غشک بار و عن بنفشه  
بر چکانند و بدهند و از مپوه ماسیب آبی و امرو و موافق بود و کابوس  
این علتی است که چون مردم در خواب شود پندارد که چیزی گران بر سینه  
اوست و او را میفشارد و نفس او تنگ می شود و آواز نتواند داد و نتواند

کتاب

جنبدین و این علت چون بسیار افتد مقدمه صرع باشد یا سکنه علاج  
 اگر خون غلبه دارد نخست قصد باید کرد پس استفراغ کردن با یارج فیقرا  
 شحم خطل و غار بقون یا بحب صطخر حقون یا با یارج لونغاز یا و طبعی فستقون  
 و غذا هر چه لطیفتر و اندک تر تشنج و کزاز تشنج سه نوع بود یکی آنکه عصب  
 و عضله عضوی متلی شود و عضله سیم باز آید و کوتاه شود و پنهانی آن باز  
 شود و بدان سبب آن تصور دراز نتوان کردن و دوم آنکه عضلهها از رطوبت  
 اصلی خالی شود بسبب استفراغ و تحلیل که پیش از آن بوده باشد و آنرا تشنج  
 خشک گویند سوم آنکه در باب صرع گفته آمده است علامتها تشنج استلای  
 بیکبار افتد و تشنج خشک اندک اندک دار پس استفراغهای بسیار افتد  
 علاج اما علاج تشنج استلای همچون علاج فالج است دروغن قسط و دروغن  
 سداب لیدن و تکیه کردن بهک سوده و هزار اسفند و اندر طبع با بونه و ستر  
 و شبت و پودنه و شتی و هزار اسفند و اکلیل الملک نشاندن و بخار شراب  
 بر سنگها گرم چکاندن به بنی اورسانیدن و بگیرند دروغن زیت کهن برطل  
 بغدادی و موم یک اوقیه بگذارند و یک اوقیه یا بیشتر فرفنون سوده بر آن  
 بکشد

و بسرشد و ملا کنند پس از آنکه شارب بد و رسانید و باشند از سنگ  
 گرم و تشنج خشک را اندر طنج نفشه و خطمی و برگ کبجد و چند و برگ کوک و برگ کدو  
 نشاند و مهرهای پشت و گردن با روغن نفشه و روغن کدو چرب کنند و نفشه  
 و خطمی کوفته و بخیته اندر موم و روغن شتر نیگرم بر گردن و سر او نهند و روغن کدو  
 اندر بینی چکانند و کشکاب بهند با روغن بادام و شکر و شوربای مرغ فربه  
 و علاج کزاز همچون تشنج باشد حد در خفگی و گراش است و دپای را بتاز  
 خد گویند و مقدمه فالج باشد علاج فی کردن و بختنه تیز و داروی سبیل  
 استفراغ کردن و بختنه تیز و داروی سبیل استفراغ کردن و ماء الاصول  
 دادن با روغن بادام تلخ و بر طریق علاج فالج باید رفتن عرشه از زمین  
 دست و پای را بتاز می عرشه گویند پیران را افتد و کانیکه آب سرد بسیار  
 خورند و کانیکه شارب پیوسته خورند علاج همچون علاج فالج باشد و باز  
 ایستادن از شارب درین باتا نفع است و روغن گل با روغن بود و بر بالیدن  
 با اندکی سرکه صداع و شقیقه گرم علاج آن از علاج سرسام گرم بر باید  
 گزیند بقدر حاجت صداع و شقیقه سرد علاج آن از علاج سرسام سرد

و علاج سبب بود در مرد و باب تامل باید کردن بابت و هم اندر بیماری  
چشم مرد و آن آماس طبقه لمحه است لیکن از بهر آنکه آماس از درد و گرانی  
خلین جنالی نباشد همه انواع در چشم را رد گویند و طبقه لمحه طبقه ظاهری  
است از چشم و گوهر آن گوشتی است سفید و چرب با عضله های چشم آمیخته  
و همه اجزای چشم بدان پوشیده است و لحام گرفته و استوار شده بدین سبب  
آزما لمحه گویند و گاه باشد که این آماس چنان باشد که حدقه پوشد و پلک چشم  
و شوار بر هم توان زد و از غطی آماس این کودکان را بیشتر افتد علامتها  
در دبا سوزش نشان داده صفرا و می باشد و گرانی سر و چشم نشان بسیاری داده  
باشد و سرخی و تری نشان غلبه خون باشد و اگر سخت سرخ نباشد و بدان تری  
نباشد غلبه صفرا باشد و اگر تری بسیار باشد و سخت سرخ نباشد نشان داده  
بلغم باشد و اگر تری و سرخی کمتر باشد نشان داده سودا باشد علاج اگر  
غلبه خون ظاهر شود و سخت رگ قیال زنند از آنجانب که رمد باشد پس طبع را نرم  
کنند آب میوه و باقرص بنفشه و با خر بجم صبر و ابابره فیهرا و حب قوت یا و  
حبانه و ب و اگر نشان غلبه صفرا باشد استفراغ بطینخ بلیله زرد و خرمای میهند



کنند و بماء الرمانین و نمخت اندر چشم شیر و ختران چکانند با سفیده خای مرغ  
پیشانی بعضی بشیر و ختران سود دارد و شیاف کانور بشیر و ختران سوده  
و پیرتر تمک نارسیده کباب گوشت تازه و گوشت چوجه و زرده بضمه مرغ  
جوشانیده بار و غلغل بر پشت چشم به بندند در و بنشانند سود دارد و با خر  
زرده بضمه و آرد جو و با بونه و بنفشه بهم بپوشند و ضماد کنند و صبر و سکنجبین  
شیاف مامیثا و فوفل و صمغ عربی و انیسون و اقاقیا در آب غنبل الثعلب و آب  
کسبه و آب کشنیز تر و آب کوک و طبع خشخاش شسته طلا کنند در و صعب سکن  
کنند و اگر ماده بلغمی باشد استفراغ با یارج فیتون و غار یقون و تربد  
ششم خطل کنند و طبع بلبله کابلی و اگر ماده سودا و می با یارج فیتون و غار یقون  
و غار یقون و ششم خطل و نمک نطفی و مطبوخ فیتون و مرد و از زروت آب حلیه و  
معاجیم کتان سوده طلا کنند و طبع حلیه اندر چکانند و اگر مدت دراز گردد و در  
و آب فتن کم نشود و بیاید و آنست که اندر طبقاتی چشم خططهای بدست توپا  
مفسول و شسته و سفیداج میباید کشیدن خزان علاج دیگر صواب نباشد  
خارش و سوزش و دمه و سبل را بر دوه غوره و شیاف سماق علاج کند <sup>صبر از</sup>

پس قصد و حجامت و داروی سهیل و شیانف احمر لین در آخر مدنا سودا دار  
و گر مایه و شراب سبخت سودا در طرفه نقطه باشد سرخ بر سفید می چشم پدید  
آید بسبب خمی و مانند آن علاج نخست رگ قیفال زنند و از گوشت و شراب  
باز دارند و از شیرینها پرهنیز کنند و کبوتر بچه بگیرند و زیر بال او رگ زنند و قطره  
قطره خون او گر نیم چشم در چکانند و شیر زنان اندر چکانند سبیل این علقه  
است که رگهای چشم پر خون شود و خارش اندر چشم پدید آید و عطسه آرد و  
آفتاب نتواند دیدن و آب بسیار رود و علاج رگ قیفال یا رگ پیشانی زدن  
و ایارج فیقر ایارج دشتن و از گوشت و شیرینی و شراب و شیر پرهنیز کردن و  
برود و غوز و شیانف سماق کشیدن بالش بالین بلند کردن چسب پابستن و  
بسیار پاکوفتن و آواز بلند ناکردن جبر این علقه است که چون پلک باز  
گردد اندر سرخ و درشت و ماهوار شود علاج رگ قیفال زنند و برگردن حجامت  
کنند و پلک چشم باز کنند و تبر کشند تا ماهوار شود و زعفران سوده بر آن موضع  
کنند و پیچ بروغن بنفشه چرب کنند و بر پشت چشم نهند و ببندد و پشت  
ساعت صبر کنند پس بکشایند و روز دیگر شیانف احمر کشند یا شیانف

اخضیاہ شیان ساق با گلاب سودہ موسیٰ فشر و علاج آن  
 استفراغ کردن با یارج فیقر و حب قایا و شیان احمر لبین و سر با نفون  
 کشیدن موسیٰ فزونی کند بدن و زهره کرکس و زهره بزود دیگر زهره با  
 با خندید ستر بخون کیو تر بشند و شیان کنند و آب و دهن مردم حل کنند  
 در جایگاه مو که بر کنده باشد طلا کنند و یک زمان صبر کنند پس بشوید و قرص  
 اند چشم علامتھا در دغلند و ضربان و اشک بسیار و بر سفیدی چشم نقطه  
 سرخ یا بر سیاهی نقطه سفید پیدا ید علاج فصد و خون بسیار بر و گردن  
 بچند کرت و غذا نامی سرد و تر و لطیف بکار داشتن چون سفاناخ و کدو کوک  
 و خیار و نشو و <sup>نارنگ</sup> شیان ابيض کشیدن بشیز زمان سودہ لیکن اگر ضربان ساکن  
 نشو و شیان کند باید چکانیدن و رفادہ بر نهادن و بر فرق بر بستن باید  
 تا آنروز که بر فادہ ریم بنیند پس شیان آبار و کسیرین بکار دارند و فرو و  
 آمدن آب سبب ن ستری مزاج دماغ باشد علامتھا پیش چشم چرخ  
 چون دو کو یا نقطه یا خطی سیاه می بیند پیوستہ و لازم علاج استفراغ  
 با یارج فیقر و حب قو قایا و از طعامهای سرد و تر و از جماع و از شراب از

استلا پر نیز کردن و از لیس استفراغ و غرغره نمودن که رطوبت از دماغ فرو  
آز و سود دارد و شیان مرارات و دیگر علاج قدح باشد و دستکاری  
شب کور می علاج آن بایارج فیکرا و قوایا و غرغره بود و بکینه نفل  
دار نفل قنبیل رست بکوبند و بنیزند و چشم اندر بکشند و فلیه از جگر بنز  
و بخار آن سود دارد و کباب جگر بر آتش کنند و آن آب که از وی بر آید  
بگیرند و دار نفل بدان تر کنند پس خشک کنند و بکوبند و بنیزند و در سینه  
و معده این علتی است که پیوسته اشک می آید و گوشه چشم تر باشد علاج  
استفراغ با قرص نقشه و قوایا و ایارج جالینوس و ایاره فیکرا با اطر فیفر  
کوچک سرشته و هر باید داد اندر گریه یعنی مقام کردن چند آنکه عرق کند و در  
بکار داشتن و از هر چه در وی انگین و خرا و سیر و پیاز و باد بخان و فلفل و خرد  
باشد پر نیز کردن خارش و سوزش پلک و گوشه چشم علاج استفراغ  
بایارج فیکرا مرکب با شحم خنظل و غار یقون و فیتون و نمک نفعی و بجم قوایا  
و غرغره یا بکامه بایارج فیکرا و از شیرینی و طعما بهای تیر پر نیز کردن و  
هر باید اد تخم خرفه و بکنجین و بن بکینه عدس و گل سرخ و شحم انار ترش رستار



بپزند در گلاب و بکوبند و سیفنج را بکشد چند آنکه بر خیر نای دیگر غالب نشود  
 و آنرا چون خلطی گشتند بر سر آتش و دیگر موم چشم نهند و بر بندند سپس در  
 ممرگان پدید آمدن علاج استفراغ کنند با یارچ فیکرا مرکب با شحم خطل  
 و غار یقون و فیتون و نمک نطفی و حب غار یقون و غرغره آب کاهه ایاره فیکرا  
 و پلک را آب شور میشویند و بگیرند شب بانی و موزج و بوره کوفته و بنجیه  
 بیل نرم و چشم و ممرگان بپالند و بگزمان صبر کنند همه از وی فرو آید و پاک  
 شود باب سوم در بیماری گویا گوش باید دانستن که از حاستها که  
 ازین نوعی مردم را بیشتر جانور از او است و وحاسه در بابسته تر است  
 یکی لیس و دیگر حس و هر آفتی که درین دو افتد خلل آن در تن بزرگ باشد  
 از بهر آنکه چون حس نباشد حیوان از سر ما و گرام و چیزی موزمی غلظه  
 سوزنده و خولیش را نگاه ندارد و از آن نگرزد و بدان سبب پاک شود چون  
 حاسه سمع نباشد و کان که از ما درز ایند و سخنگوی نشوند که سخن گفتن از  
 شنیدن توان آموختن نه بینی که هر که از ما در کرز ایند و سخنگوی نشود و ناقص  
 در زبان بماند از بهر آنکه سخن نشنیده اند آموخته باشد و بسیار کس بود که

تا بینا زاید و با آفت نابینای همه چیز با یا مسوز و بداند و سخت زبرد باشد  
همچنین از آفت حس بویائی دافت حس و ق آن خلل نباشد که از آفت حس  
شنوائی افتد و ریخا فضیلت شنوائی ظاهر است بر دیگر حاستها و بدین  
تیمار این حاسه بیشتر باید داشت علامتها اگر سبب گرمی ماده صفر باشد که  
از دماغ برآمده باشد از هوای گرم نج یا بد و سر پوشیده و نتواند داشتن و  
گاه گاه چیزی بشنود و اگر سبب ماده غلیظ باشد و هیچ نشود علاج صفرائی  
را استقراغ با قراضه نقشه و باد الرانین یا شیر خشک و طبعیم بلبله زرد و به  
قوتایا و حب لنبوس باید کرد و زرد و دمان نیگرم در گوش چکاند صفت آن  
بگیرند اما ترش و سر آن پروانند و دانه او بیرون کنند و آنرا با دانه پکنائ  
دیگری نشاند و آب آن بدین پوست باز کنند که دانه بیرون کرده باواندگی  
کند و سر که در و عخل با آن یا سبزند و بر آتش نهند تا قوامی گیرد و در گوش  
میچکانند و هیچ چیز سرد هیچ وقت در گوش نشاید چکانید همه نیگرم باید و اگر  
ماده غلیظ باشد استقراغ با یارج فیکرا و شحم خطل و غار لقون و افقیون و  
نمک کنند و بحب صطخیقون روغن سداب روغن با بونه در روغن با دام تلخ

گوشی با یک قطره زهره گاؤ در چکانند نیگرم و تخم خطل در روغن بادام  
 تلخ بپزند و در چکانند در گوش اگر در سرد روی حرارت باشد و باد سرد  
 و ضربانی باشد علاج قصد قیال و استفرغ با قراض بنفشه و حب صبر قویا  
 جالینوس طبع بلبله زرد و خرمای هند و بکیر نذر روغن گل و درم و سرکه  
 سی درم بپوشانند تا سرکه برود و روغن بماند قطره قطره بگوش در میچکانند  
 نیگرم شیر و ختران بنجار طبع بنفشه بد و رسانند سود دارد و اگر در و صعب باشد  
 یکجه فیون باشیان ابض بر روغن گل در عفران بایند و قطره سرکه در آن  
 داند و چکانند و اگر ضربان سادوت کند باید دانستن که اینجا بشره است  
 باید زپانیدن بدین تدبیر بگیرند پیه بط و پیه مرغ خانگی با روغن کنجد بگذرانند  
 و هر ساعت نیگرم در چکانند و پس از یک زمان باز میگردانند تا روغن بیرون  
 آید و باز اندر میچکانند چون در وساکن شود لعاب تخم کتان و حلبه و تخم مرو  
 در چکانند با شیر زنان و چون نخسته شود و پالودن گیرد پلیته با گلین آلوده  
 در گوش می نهند تا پاک شود پس اندکی زاک سوخته سوده در دست تا  
 خشک شود اگر آنچه می پالاید غلیظ باشد یکدرم زنگار و زفت متقال سنگین علی

حک کنند و در می چکانند با یک قطره زهره گاوی یا یک قطره روغن بادام تلخ آمیخته  
 اندر چکانند و اگر در سردی و حرارتی نباشد سبب در و در طبیعتی و سردی  
 مزاج بود بگیرند شیر خشک روغن زیت و روغن بید انجم بنهند و در چکانند  
 و چند بیدستر بار و روغن بادام سود دارد و اگر مایه ناشتا و شراب کهن صبر  
 سود دارد و اگر باد رو که از سردی بود و طنین و دوشی با نمک کینند بنک کاه  
 گرم کرده و گوش بر بخار پودنه و شیخ و سداب و مرزنجوش دارند و اگر در آرز  
 و آسبیدی خاسته باشد کند بیشتر از زهره غار کنند تا حل شود و در چکانند و بگویم  
 در در زایل شود خارش گوش و حیوان که بگوش اندر شود و گرم که  
 اندر گوش تولد کند صبر در آب حل کنند و در چکانند و فستقین و می اندر آسبند  
 یا اندر عصاره پودنه در چکانند و قطران و مر و عصاره ترب عصاره برگ شفتا  
 باندک سقمونیا اندر چکانند حیوان را بکشد و بگیرند شراب انگوری و در می  
 انگبین سه درم روغن گل یک درم سفیده و و بیضه مرغ با هم بیا منزند و بگویم  
 کرده چشم بدان ترک کنند و بگوش در کنند و بران گوش اعتماد می کنند بر دست  
 یک ساعت پس یکبار آن چشم پاره در گوش بر بایند هر گرمی که تولد کرد و پاره



باشد با آن چشم بیرون آید یا ب چهارم اندر بیماریهای بینی  
 نایافتن لوبی اگر سبب این علت خلط غلط باشد سرگران باشد و از صداع  
 خالی نباشد علاج استفراغ یا یارج فیکر یا قویا یا پس غره کردن و عطسه  
 آوردن و اگر در منفذ بینی سده باشد شونیز و زرنیخ سرخ و پودنه کو بهی هم آمیخته  
 دو کنند و پیوسته بخار سرکه به بینی رسانند و زهره کلنگ و شحم خنظل و خرق  
 سفید را است بهم بکشند و بچون عدسی بروغن مرزنجوش حل کنند و  
 به بینی برکشند و این بینی اگر ریشی و ناصوری باشد بشد آب یمانی می شود  
 و به بینی میکشند و سعد و سنبل و گل سرین و قصب الزریره کوفته بخیه بر می کشند  
 و نافع ترین چیزی بول خمر است بدان می شوند قروح بینی بعضی خشک باشد  
 و بعضی شبر باشد بر ظاهر و باطن و بعضی لثیهایی پلید باشد و بعضی کوبیده  
 علاج خشک را سوم روغن از روغن بنفشه و سوم صافی با مغز ساق گاو  
 سازند و طلا کنند و اگر تر باشد بلبلیم زرد کوفته و بخیه و پیه مرغ و روغن گل  
 و ناز و بهم بکشند و طلا کنند و لثیهایی پلید را پیوسته بصابون می شویند  
 پس سعد و زعفران و مرد و صبر و ناز و دشب یمانی و زرنیخ سرخ همه تر است

کوفته بنجیه در دمنده و اگر دردناک باشد بسوی سوخته و سفیدارنج مرده سنگ و  
 روغن گل و صوم در هم گذاخته و شسته طلا کنند و با سوربینی را بگیرند اما ترش  
 تمام نارسیده و بگویند با پوست با هم بپسارند و آب آنرا بنهند تا غلیظ شود  
 و در خمره مسین کنند یک شبانه روز و آن اما که کوفته باشند و آب گرفته  
 یکبار دیگر بگویند نرم و از آن شیان کنند و بدان اما که کوفته و بنجیه باشند  
 و در خمره مسین کرده آلوده کنند و به بنجی اندر نهند با سور را پاک کنند بی درد  
 و نه پنج لیکن بر زرکاری دراز تر خون آمدن از بنجی علاج عصاره  
 با دروج یا عصاره برگ خرفه با اندکی کافور چکانند و شست رگ قیال زنند  
 و مقداری خون بتغاریق بیرون کنند و پلته بسفید و بیضه مرغ تر کنند و بوز  
 زرگران برومی پراکنند پس آن پلته در بنجی نهند و عصاره برگین خرد چکانند  
 آزموده و نافع است و شراب غاب و طفشیل با چه بساق بنجیه و پست عدس  
 مانند آن سود دارد و باب پنجم در بیماریهای دمان و زبان و دندان  
 خنجر و خلق تر قیدن لب علاج پی مرغ بار و عن گا و بگدازند و شسته  
 و کثیرا و مازوی کوفته بنجیه همه در دمان بماند تا هموار شود طلا کنند بر لبها

و پوست اندرون بخیه مرغ زیر آن نهند و چند روز بگذارند و میدگی  
 و مان اگر سرخ باشد نخست به فصد و حجامت و چهارگوشه شون پس  
 با ستفراغ بار الرمانین بطبیخ بلبله زرد پس مضمضه برتوبت و طبیح ساق  
 و عدس و گلزار و حب لاس اگر لعاب بسیار آید افاقیا در آب غلبه الثعلب  
 کنند و سرکه در چکانند و بدان مضمضه کنند و آب کاهمه میدگی سفید سرخ را سود  
 و اگر سخت سفید باشد نمک سوده با انگبین بشنند و در دمان گیرند و کاه بدارند  
 چند آنکه توانند پس انگبین مضمضه کنند و یا آب کاهمه سعد و فلفل و کبابه عاقر قرحا  
 بکوبند نرم و در آب کاهمه کنند و بدان مضمضه کنند و اگر سیاه یا زرد و سبز و زرد  
 و بوره و شب یمانی و قلع طار و زاج و کف دریا و ماز و افاقیا و انار پوست  
 کوفته و بخیه با انگبین سفید بشنند پس در خرقة بنزند و در گل گیرند و در آتش  
 نهند تا گل بریان شود پس از گل بیرون کنند و بکوبند و بنزند و بدان می کنند  
 پس حب الاس و کز ماز و در سرکه بچوشانند و بدان مضمضه میکنند و اگر  
 بسوزاند و غن مجل و گلاب دمان گیرند خورده بن دندان گوشت  
 بن دندان و خون آمدن و سستی دندانها

جنا  
 نختر  
 و شب  
 و بدار  
 دندان  
 ناخون  
 و هرگاه  
 دندان  
 در مان  
 پاک  
 بشرا  
 سوخته  
 سه  
 خیر

نخست قصد و حجامت و چهار رگ و سهیل و مضغه داروهای چنانکه در علاج  
 و میدگی دانه که سرخ باشد یا کرده آمده است پس باز و دانه را پوست  
 شب یمانی و قلع طار و جوز سر و و برگ سر و و کزماز و سماق و سرکه بپوشانند  
 و بدان مضغه کنند و خورده شدن گوشت را اشجار کوفته باشند بشسته و بن  
 دندانها بدان مالند گوشت بوسیده را پاک کند و گوشت درست برویاند  
 تا خوشی بومی پس اگر ناخوشی از بن دندانها باشد بخلاص و مسواک پاک دارند  
 و هرگاه طعام خوردند نخست چیزی بخورند چون سیب آبی و مغز بادام و در میان  
 دندانها که گوشت در ماند و تباه شود و بومی دانه را ناخوش کند ازین چیزها  
 در ماند و گوشت را جایی نباشد که در ماند پس چون از طعام فارغ شود بخلاص  
 پاک کند و سونو بکار دارد ازین نوع بگیرند سعد کوفی متفشر کوفته و بنجته و  
 بشراب ریحانی تر کرده و سرشته افراص کنند و چنانچه آتش خشک کنند که  
 سوخته نشود و بپزند بنزد ازین نوع بگیرند یک اوقیه نمک اندرانی سه کف دست  
 سه درم کزماز و پنجم درم عود خام پنجم درم جیب لاس بریان کرده و قنفل کبابه  
 خیر بوا سنبل از هر یک دو درم کوفته بنجته بدان مسواک کنند و مردم محرو

نشان دهنده

میدی

نزد پس

بخ سماق

شعلیل

دارد

هر اسود

ابد دارند

ما قرقرها

بزد و زرد

مار پوست

آتش

می کنند

مندی اگر

لوشت

و

ا



بعضی عود و قنطاریل و فلفل کنند و اندکی کافور بدان یار کنند و اگر  
 با خوشی بوی از سوده باشد اطریفل کوچک شراب فستقین و نفع صبر ایاره  
 بکار برند و زرد آلودی خام پنجه و بار الفواکه سود دارد و در دندان  
 علاج آن نخست آب سرد و آب گرم بپاشند اگر آب سرد ساکن شود فصد  
 و حجامت کنند و با قراض نبشته حب صبر استغراق کنند و بکبر و گلاب غرغره  
 نمایند و برگ مورد بخانند پس گزیز زبان یا چهار برگ بزنند و عاقر حاد  
 اندک کافور سوده اندرین دندان کنند و اگر آب گرم ساکن شود ایاره  
 خوردن عاقر حاد پودنه و سقر و زرباد و گلنار و تخم خطل در سرکه بپوشانند  
 و بدان منضم کنند و سنجریا و تریاق اربعه خورند و درین دندان نهند و اگر  
 آب گرم و ساکن نشود تکیه کنند بجا و رسن نمک گرم کرده و فلفل و حلتیت  
 و سعه درین دندان بکنند و تخم بادیان بخانند و اگر دندان کاواک باشد  
 سنجریا و تریاق اربعه و تریاق فاروق و شونیزریان کرده و با سرکه  
 بهم سوده در کاواک نهند و اگر درین دندان کرم باشد تخم کندنا و نذر البنج  
 بکوبند برابر و با سوم بپوشانند و دود کنند و دمان بزبان از کنند تا دود

دندان را در بن دندان پاک شوند گندی دندان علاج آن برگ خرفه  
 خائیدن و یا با دایم تلخ با موم و نمک لیدن سیاه شدن دندان  
 بگیرند قنبیل در دم فلفل چار درم حمامه درم بازوی سوخته سافج هندی  
 از هر یک دو درم بگویند و بنیزند و بدان مسواک کنند آماسن یا بن علاج  
 همچون علاج پسیدگی دندان علاج خنای باشد تر قیدن پوست زبان  
 سپستان در دمان بگیرند و لعاب پنچول و لعاب بهدانه تجرع می کنند  
 و در دمان نگاه میدارد و طعام و شور با می مرغ فربه یا چه دیگر و بضمیر مرغ  
 نیم برشت ضفدع و ورم لهات علاج آن اگر علامت های گرم ظاهر  
 شود غلبه الثعلب آب انار ترش و طلیخ سماق و گل سرخ و انار پوست و  
 خرنوب حب آلاس که از دوز در دمان میگیرند و بدان غرغره منضم میکنند  
 و آب تخم خرفه و آب کشنیر و آب میوه خور و دوز و رگ کنار بکار دارد و در و  
 گلنار بگیرند گلنار هشت درم شب یانی چهار درم زعفران دو درم کافور  
 و نوشادر از هر یک یک درم بگویند و بنیزند و ملازه بدان بردارند و اگر  
 حرارتی نباشد را مک و نوشادر و شب یانی رستار است کوفته بنجته با دوز و رگ کنار

بکار دارند و قسط بنوشاد و در مار الحسل حک کنند و بدان بضمضه و غرغره کنند  
 اگرانی زبان سبب خشکی با فراط بود یا ترمی با فراط علامتها نشان  
 خشکی آنست که استفراغها با فراط افتاده یا تپهای محرقه بوده یا چیز  
 تر قشع خورده باشد علامت ترمی علامتها می فالج باشد علاج اما آنرا  
 که خشکی باشد بشیر خرد طبع حلیه طبع انجم غرغره باید کردن و مهربانی  
 گردن بنا گوش بر دهن تبش مالیدن و آنرا که سبب بی فراط باشد  
 علاج فالج باید کردن و استفراغ با یاره فقره و قویا و اما الاصول بکار  
 داشتن و هر روزی بن زبان بنوشاد و فلفل و عاقر قرحا و خردل سوخته  
 مالیدن و آونختن و یوچه اندر حلق علامت آن سوزش حلق و آب  
 دمان با خون رقیق آسخته بود و علاج بسرکه و خردل و یاسرکه و حلیت  
 یاسرکه و نمک غرغره کنند و شونیز و خردل ساینده و بخلق اندر دهند و اگر  
 بعده فرد رفته باشد دار و ما که کرم از روده پاک سازد و بکار دارند  
 و چون دیوچه بقیه طبع سماق و بلوط و غیر آن غرغره کنند نافع بود  
 خناق اگر علامتها می خون ظاهر باشد فصد کنند و رگ زیر زبان بزنند و

و بر ساق حجامت کند و روز نخستین بر ب جز و بلعوق رمان غرغره کند نافع بود  
لعوق رمان بگیرند اما ترش شیرین اندر آب بپزند و بگویند و بنفشه  
و آب بکشند و شب یمانی سوخته گلزار کوفته و بخت برین آب نهند و بیا میزند  
بقوام آورند و بدان غرغره کنند و اگر در صعب باشد به شیر تازه و شراب  
بنفشه غرغره کنند و روز دوم باب کشنیر و سیفنج و باخرباب را دیان که خیارشور  
و سیفنج در آن حل کرده باشد و اگر آده بلغمی باشد یا صلابتی پدید آید طبعی حلیمه انجیر  
بگیرند و خیم ترش و سیفنج در وی حل کنند یا خیارشور و بدان غرغره کنند و اگر  
بروغن گاؤ غرغره کنند سود دارد و هرگاه که کشاده شود و دریم پدید آید آب  
گرم باروغن بنفشه باروغن گاؤ بیا میزند و بدان غرغره کنند تا پاک شود  
پس بطبع سماق و مانند آن بچیزهای قابض غرغره کنند سود دارد  
باب ششم در زکام و نزله و سرفه و شوصه و ذات الریه و  
ذات الحنج و ضیق النفس زکام گرم علامت تا از بینی آب  
رقیق آید و منفذ بینی را میسوزاند علاج شراب خشنخاش دهند و کشکاب  
غلاب سپستان در و پنجه باشند و تخم خشنخاش کوفته با پنجه سرشته یا با



جلاب بدینند با قلاب سرکه حل کرده بر آتش افکنند و منفذ بینی بکشایند  
بخار آن سود دهد و بخار سبوس سرکه و صندل سفید و سنگ گل سرخ و برگ گند  
و شکر طبرزد و سوختن سود دارد و از پس هر روز فصد کردن و اگر نزله گردد و ما  
بسیه فرو آید و سرفه آرنقبش برپورده در آب با قلاب یا کشکاب در شراب و فا  
گرم کرده بدینند و حب السعال نرم در دهان دارند و آنرا که سرفه نباشد فصد  
کنند و آنرا که زکام و نزله بسیار افتد استفراغ کردن بحقیق قایا و هر باده  
بگره باشد سود دارد و زکام و نزله و سرفه سر و علا آن چنان بود که ماده  
در بینی فرو آید غلیظ باشد و بدشواری فرو آید علاج کا و رس گرم کرده  
بر سر نهند تا حرارت آن بدماغ رسد و بقعر او گرم کند و سنگهای گرم  
در شراب بپاشند و بخار آن در بینی کشند و قسط و شونیز و عود و لادن هر کدام  
که باشد دو کنند و تخم کتان بریان کرده و کوفته با اندکی فلفل یا انگبین  
شته اندک اندک میدهند و شونیز بر سر که تر کرده بریان نموده کوفته میدهند  
و هر باده شراب و فا یا معجون زوفا خورد و کل انگبین عسلی در شراب و فا  
سود دارد و سرفه که بن راهر باده تخم بادیان در شیر بچوشانند تا بقوام

در شراب و فا  
در شراب و فا  
در شراب و فا

آید و بخورد و طعام سبوس آب طبع کند م بار و غن بادام و شکریا عسل یا  
 فانی و انجیر خشک سفره جوز مغز سودا و در شراب و فانیه نسخه عام  
 سوز منقی انجیر بستنی از هر یک بست عدد حلیه تخم کرفس تخم بادیان تفش  
 پرسیاوشان زوفا و خشک از هر یک پنجم روم پنج سوسن دهرم زراوند  
 مدحرج نیکوفه سه درم فراسیون پنجم همه را در و من آب بنزند تا نیمه  
 باز آید با لایند و هر بار با دو چهار اوقیه با سه درم همچون زوفا بدهند  
 همچون زوفا زوفا رب السوسن پرسیاوشان از هر یک ده درم فسد  
 قفل از هر یک سه درم مغز بادام تلخ زراوند مدحرج تخم انجیر از هر یک پنجم  
 کوفه و نیمه با انگبین شسته شربت سه درم حب السعال گرم رب السوسن  
 قفل بادیان تخم کرفس پرسیاوشان از هر یک یک درم مغز بادام تلخ پنجم روم  
 هفت درم بشند و جب بکشد چنانچه رسم است و پیوسته در دمان سید ازند  
 برآمدن خون لبه هر گل از منی و گل مختوم اندر عصاره برگ خرفه میدهند یا  
 عصاره برگ لسان الحمل و تخم لسان الحمل کوفه بمقدار دو درم با عصاره  
 برگ او میدهند و عصاره برگ خرفه میدهند و در حال که خون آمدن آغاز کنند

فصد کنند و اندک اندک بمقدار قوت خون بیرون کنند و بر پنج پاک کرده و شسته  
 اندر آب بسیار بنزد آب غلیظ شود و مقدار یک گرم کند رسوده با آن بداند  
 و یک گرم پیرانه خرگوش اندر آب سرد دهند بیهوش است و سفوف الطین و  
 اقراص کبریا و طسلیان نهی اندر کشکاب نخته سود دارد و غذا پاچه بره  
 و حریره و نشاسته نیک سود دارد و ضيق النفس علاج آن یا صفت و پر هیزان  
 هر چه تری قزاید از خواب بسیار خاضه خواب روز و شربت سکجنین زردی  
 یا غصه و گاه گاه کشکاب یا اندکی زرفیون و پیچ و حب ارشاد کوفته مقدار  
 نیم گرم با انگبین روغن بادام یا مقدار چهار دانگ زراوند مدحرج یا فانیند  
 شسته بر باداد دهند و چهار دانگ سکجنین اندر آب سداب حل کرده دهند  
 شراب و فاف و مجون زرد فاف گرم موافق بود و حب السعال گرم پیچ در دمان  
 باید دهن و استغراق بحب غار لیقون باید کرد و حب غار لیقون غار لیقون چهار  
 دانگ و نیم شحم خطل و دو دانگ رب السوسن نیم گرم کثیرانید انگلیخته کثیر است  
 نسخه دیگر غار لیقون تربد از هر یک یک گرم یا راجه فیکر رب السوسن فرسیون  
 از هر یک دو دانگ شحم خطل از زردت صبر از هر یک چهار دانگ شربت سیب در

حب السعال ب السوسن بخورم قفلل فردا نامتغیر بادام تلخ از هر یک و  
 درم طبتیکدرم در ماء العسل بشند و جها کنند ذات الریه ذات الحنج  
 و شوصه ذات الریه آماسش باشد علامت باتپ گرم و تنگی نفس و  
 سرخی رخسار و گرانی سینه و نفث با کفک و ذات الحنجت سام بود خنی آمار  
 عضلهها و پهلوی سینه و شوصه آماس حجاب عضلههای آن بود یا آکاس  
 معالین جگر و سپرز علامتها تب گرم و تنگی و تنگی نفس و شواری و مزه  
 و در دهنده علاج تحت فصد باید کردن و ماء الشعیر دادن با شراب بنفشه  
 و روغن بادام و بران اقتصار کردن تا چهار روز و اگر نفث آغاز کند در  
 ماء الشعیر غاب سپستان موز و دانه بیرون کرده و انجیر بستی و بیج سون  
 و بنفشه باید بخفتن و اگر نفس دشوار تر بر آید و کتر باشد طبع زرد فاد هند  
 بد نصفت غاب بستی عدد سپستان پنجاه عدد بنفشه هفتدرم بیج سون  
 و درم کشک جو و درم تخم خطمی و بیج خطمی از هر یک پنجدرم موز دانه بیرون کرد  
 و درم بیز چا پنجه سست و با شراب بنفشه بدهند یا با کشکاب سکر و ضامی از  
 با بونه و آرد جو و بیج خطمی و بیج سوسن بنفشه و روغن بادام موم صابون و نعنع



می‌نهند و غذا بسوس آب با شکر و روغن بادام و استقراخ بطینج غلاب و  
 آلو می‌سیاه و بنفشه و لسان الشوریخ سو و سنج خطمی و سپستان و ترنجبین و  
 فلوس خیار شنبه کنند باب هفتم در بیماری‌های دل علامت دل گرم  
 تشنگی و خفقان و حرّ یافتن از هوای خنک آب سرد و علاج اگر علامت  
 خون بنیده از دست چپ رگ با سلیق بزنند و شراب ترشی ترنج و شراب سیب  
 ترش و انار ترش و شیرین و آب خیار ترش و قرص کافور و شراب صندل و  
 و صندل و گلاب کافور و عصاره آبله و سیب برین می‌نهند و پیرامین صندل و گلاب  
 آلوده بپوشند و شربت‌ها از اقراص خنک همه باندکی زعفران و لسان الشوریخ  
 سازند و اگر تب نباشد و روغن ترش سیودوار و خاصه باندکی طباشیر گل  
 و کشنیز خشک علامت دل سرد رنگ روی همچون از زیر باشد و تازگی و  
 رونق رفته باشد و گرانی و کسلانی آورد و علاج شراب یحانی مقدار می‌مقدل  
 و دواء المسک و مشرو دیطوس و تریاق بزرگ و مبدل المزاج و الوشد و رو بکار  
 و گوارش غمیر موافق بود و اگر تری غلبه دار نخست فرمایند یا مسهل و پس  
 ازین شربت‌ها دهند که یاد کرده آمد علامت خشکی مزاج و دل خشکی دهان

و تشنگی و بخیالی و لاغر شدن و بی طاقتی اندر حرکت و سرفه خشک و رنج  
 شدن از غبار می اندک و در و می اندک رنج کشد علاج همچون ق  
 باشد و شیر خرد و کشکاب آب انار شیرین همه بار و غن با دام می دهند و غن  
 بنفشه و کد و اندر سینه و پهلوی میمالند و در آبریزن نشستن چنانچه در علاج  
 دق یاد کرده آمد بایستهم در امراض معدده در و معدده گرم و علاجها  
 تشنگی و راحت یافتن از شربت خشک علاج اگر در معدده گرانی باشد قی کن  
 آب گرم و سنگبین و کشکاب سنگبین و از پس قی سنگبین سفر جلی دهند و شراب انار  
 ترش و شراب بواج و شراب لیمو و شراب خاص و ترنج و شراب صندل و اگر ماده در  
 قعر معدده باشد قی و شوار باشد استفراغ کنند بطبیخ بلبله زرد یا حب صبر یا ابارج  
 فقیراد بلبله زرد و سبزه است بهم شسته مقدار دو درم سنگ سوده دار و ماء الزمان  
 سخت موافق باشد خاصه با خیرشت در و معدده سرد علامت آن تشنگی  
 زود و از و د و آروغ ترش و باد و ما در شکم و تشنه نابودن علاج اگر  
 معدده گرانی باشد سخت قی کنند بطبیخ شبت و سنگبین عسلی دهند  
 آن پس چند کرات ابارج نفیخته خورند و اگر با استفراغ قویتر باشد

حاجت افتد حب اصطخیقون در و هر باید اودمار الاصول دهند بار و عن  
 با دام تلخ و گل انگبین که با عود و قفسل مصطکی شسته باشند یا معجونها  
 گرم چون گونی و فلافلی و سحرینیا و فنداقیون و زنجبیل پرورده و دوا المسک  
 و مشرود لیسوس و تریاق بزرگ این معجونها از پس استفراغ بکار برود و بیه و حوار  
 عود و اقراص گل سود دارد و اقراص گل بگیرند کلسرخ سه درم عود مصطکی  
 و سنبل و اوخرو و ارچینی و سلنجیه و فسنجین و می از هر یک یکدرم کوفته و بخت  
 بشراب کهن برشند و اقراص کنند هر یک یکشقال و هر باید ادیک قرص با  
 کلنگین برشند و اندر طبع انیسون بد و ضامی از سعد و سنبل و مصطکی و چتر  
 و اوخرو و فسنجین معصاره آبی شسته بر معده می نهند و اگر نخست دارد در  
 بشراب سجافی ترکند و آبی را در آتش بریان کنند و دار و یا بگوشت آبی  
 برشند و گرم بر معده بر سخت صواب با دروغن مصطکی مالیدن نافع است  
 ضعیفی قوت و نابودن شهوت علاج آن هر باید اد ریاضت معتدل  
 و از پس ریاضت گرمایه و مالیدن ترنج پرورده بکار داشتن و اندر طعنا  
 کبر سیر که و پیاز سیر که و سیر که و شلغم سیر که شهوت طعام را بجنباند و قهرا



پودنه که باب انار ترش و سنگبین سفرجل و پست جو با اندک سرکه و آب خنک  
 شہوت محرور را بجنباند و ماہیہ شہوت پدید آرد و از بوی مرغ بریان و بوی  
 نان خانگی گرم شہوت پدید آید و گاہ باشد کہ ایارج فقیرا سودا و شہوت  
 کلبی این علتی است کہ مردم را ہر ساعت بطعام حاجت کید و سبب آنند  
 حال ہا سردی معده باشد و علامت و علاج آن یاد کرده آمدہ است و با  
 کہ سبب آن بسیاری سودا باشد کہ بعدہ برآید علاج آن گ با لیں یا سہل  
 باید کشود و جوازش خوزی کار باید داشت و استفراغ و دیگر علا جہا از با  
 علاج بالغویا باید بستن و گاہ باشد کہ سبب دی معده نزله و مانع بود و علاج آن  
 ایارج فقیرا و حب قوفا یا د علاج نزله باشد چنانچہ اندر جا گما ہش یاد کردہ  
 آمدہ است جوع البقر این علت بیشتر از پیش شہوت کلبی افتد و جوع البقر  
 بہر آن گویند کہ این علت گادانرا بسیار افتد و این گرسنگی بہرہ اندام  
 باشد چنانکہ ہما اندام ہا ب غذا حاجت مند باشد و معده غذا نخواہد  
 سخت شہوت کلبی و اسہال بودہ با و بسبب اسہال رگہا متعی شدہ و گاہ غشی  
 افتد و گاہ باشد کہ سبب غشی بلغم زجاجی باشد کہ در نرم معده گرائی کند



و فراج آن تباه کند و قوت جاذبه را بطریق استرخاء از کار باز دارد  
 و شهوت باطل کند بدین سبب اندامها گرسنه بماند و قوت ساقط شود و علاج  
 مشکل گردان بر آنکه به تنقیه معده حاجت آید و با استقرار وضع قوت از  
 استقرار باز دارد و این علت مردم سرد فراج را افتد و کسانی را که در سرما  
 سفر کنند علاج آن قوت را با دالحم و بنان که در شراب ریجانی ترکوه  
 باشند و بیوهای خوش چون سیب آبی و مشک مرغ بریان و بره بریان  
 و بوی نان خانگی گرم بخارند که هم شهوت بدین تدبیر پیدا آید و هم قوت  
 بجای ماند و اگر غشی افتد او را بیدار کنند و رخسار او را بشکنند و روی  
 صدغ او بکشند و آوازهای قوی ناگاه بسیمع او رسانند چون آواز بوق و  
 طبل و چیزی از بام بپایند و بشکنند چون بیدار شود شراب ریجانی در حق  
 او بریزد و خاصه شرابی که اندر و آنند کی زیره یا حب الاس فرغای کرده باشد و  
 با دالحم بپزند و ضمادی از مشک و لادن و سعد و سنبل و صطک و عود و غیر  
 و آب برگ مورد و آب سیب آبی بر حده دهند آرزوی گل خوردن و مانند  
 آن سبب آن خلطهای بدباد معده علاج آن فی باید فروتن با آیار فقیه

و شراب فستق و هر باد و مقدار می صطکی بازیره و ناخواه بخانند  
 با گلش کنخورند و از پس طعام نیز نختی بخانند که گلش کرد اگر این عارضه زن  
 ۳ بستن را افتد و راقی نشاید فرمودن مگر که خود افتد و با سانی برآید  
 معد را بگوارش عود و میبه قوت دهند فواق استملاتی علامت از سبب  
 ماده غلط باشد در فم معد و تدبیر می گزینند بران گواهی دهد علاج قی باید  
 فرمود با سانی شور و ترب و سکنجبین عسل و بکین شبت و کوبی می سرخ و از پس  
 آنجدان و خندید شربوبیدن و کندر در آسن و زیره و ناخواه و سقر و کوبیده  
 خائیدن و اندر طعام بکار داشتن و معد را با یارچ فقیر پاک کردن پس  
 ایارچ کونی و سجزینا و قنداق و قون و تر یاق اربعه و تر یاق بزرگ سودا و  
 فواق خشک آن از پس استغراغهای بسیار افتد چون فی با فراط و سها  
 با فراط و از پس مضیه و از پس نرف طم و مانند آن و از پس جماع بسیار  
 علاج شیر تاز و کشکاب بار و عن بادام دادن و ضاوی از نفشه و  
 خطمی و پیه مرغ و روغن بنفشه و سوم صافی برگرون و مهر می گردن  
 و بر سده نهان و در مبه مفاصل را بر روغن بنفشه چرب کردن و اما اللحم دادن

و میخوردیم غنیمت و کشکاب غلیظ بار و غن بادام و شکر منوش  
 گشتن و بسیار علامتها اگر سبباده صفر باشد پیوسته دمان تلخ باشد  
 و تشنگی دائم بود و اگر ماده بلغمی باشد دمان پر آب می شود و طعم مانجوش  
 باشد علاج اگر ماده صفراد باشد قی فرماید بککبین کرمی و اگر م طبع  
 شبت اگر نتواند کردن ایاره فقرا و سقمونیا باید دادن و از پس  
 استفراغ آب انار ترش و شیرین دادن آب غوره و ضامدی از صندل  
 و دادن شک و گلسرخ و کافور و آب سیب آبی و آب برگ مورد تر بر نم  
 نهادن و اگر ماده بلغمی باشد قی فرماید پس شراب پودنه و میه بکار دارند  
 همیشه علاج هرگاه که حسن آن بیاید که طعام اندر معده تباہ می شود قی  
 فرماید و معده را پاک گرداند و اگر قی دشوار افتد معده را گرم دارد و روغن  
 صطلی گرم کرده طلا کند و پوست سمور مانند آن بر معده نهد و تکلیف نخواست  
 کند و هیچ طعام نخورد و برگرسنگی صبر کنند و اقراص عود بکار برند و مردم محرو  
 را ضامدی از صندل و مورد و آبی و سیب بر معده نهند و از پس آنکه قی کرده  
 باشند و ضامدی از آرد جو زمان جواب مورد یا سرکه سرشته بر نهند و آب انار

هفت



و آب سیب شیرین و آب سیب ترش کوهی و آب آبی ترش سود دارد و  
 اسراف همیشه را اقراص رسن اقراص حب الاس باز دارد و من فلو نیای  
 رومی دادم در حال باز داشت اقراص عود و قنفل و کبابه از هر یک یکدیم  
 مصطک و سنبل از هر یک نیم درم مشک و عود خام از هر یک چار درم شکری  
 وزن همیشه ربی کیشقال با شراب سیب یا کشک اقراص رسن قنفل  
 و درم شک یکدیم خرفه و درم رسن یکدیم و نیم مصطک و افیون و پوست  
 پنج لپاح از هر یک یکدیم و نیم اقراص کنند اینجمله و هشت باشد خواب دارد  
 و همیشه باز دارد اما من معده بیشتر از غلبه خون افتد یا از صفرا علما متها  
 تب گرم و درشتی زبان و شش گشتن و اگر صفرا غالب تر بود درمان تلخ  
 بود و تشنگی صعب علاج اگر آماس خونی بود و نخست رگ با سلیق زنده و آب آما  
 دهند و تصاد می از صندل و فلفل آبی و سیب آب مورد و تر و تراشه کدو  
 برگ خرفه و کوک و کسنه بر معده بپزند و غذا باز گیرند و بر کشکاب فصار کنند و آب  
 شراب بنفشه و شراب نیلوفر و شراب نار دهند و از پس چهار روز آب کسنه و آب  
 غلب الشلب بنویسند صاف کرده بپزند و چهار درم فلو س خیار شیرین و جبه عفران



در دمی حله ده بهند و از پس هفت روز آب کرفس و آب بادیان با این  
 شربت بیاورند و اگر طبع نرم بود بجای فلوکس خیارشمار اقراص طباشیر دهند  
 و ضماد پس از هفت روز از بنفشه و خطمی و برگ عناب الثعلب با بونه و آرد جو  
 بیخ سوسن اکلیل الملک سازند و با موم و روغن شسته لختی زعفران مرکب کرده  
 بمانند و با خراشند و ضماد حله لعاب تخم کتان و سنبل و سعد زیاده کنند اقراص  
 سنبل دهند و اگر آماس کهن گردد و اندر آن ضماد مقل و اشق و تخم کرب و مصطکی  
 حب البیان زیاده کنند اقراص سنبل دهند و مزوره از ماش متشر سازند  
 و حبسوی از آرد با قلا و سیوس آب بدهند اقراص سنبل فلاح از خر و سیخ  
 و کلسرخ و ریوند چینی و قصبه لذریره و سنبل از هر یک سه درم مصطکی و  
 درم اشق یک درم شربتی کیشقال میفخته یا کلنگین اگر بدان حاجت آید که نخفته  
 شود و سر کند پس از آنکه تب زایل شده باشد و در دسا کن شده آس  
 مانده شیر تازه میدهند هر ساعت و طبعی انجیر و لعاب کتان و لعاب حله از  
 هر یک دهر بهر آینه چهار درم خمیر ترش و دودانگ زعفران و دودانگ  
 صبر و دمی حل کرده ضماد نمایند و اگر هنوز تب می آید خمیر ترش و فلوکس

خيار شنبز اندر آب گرم بجای آب جلاب بند و هرگاه که نخچه شود و سر کرده باشد  
 و آماش فروخته شده و ریم پدید آمده مار الحسل و جلاب میدهند و هرگاه که پاک  
 شود و بگیرند کند و دم الاخین از هر یک بخورم و کلسرخ و کهر باد و دم و گل ارمنی  
 سه درم کو فته نخچه شربتیکه درم تا کیشقال بارب سیب ربابی یا منقح بشر تا که  
 در معده بر آید علامت آن تشنگی صعب دنان نیز و میوه شود علاج با ما  
 و فوخ ترش سر کنند و با یکدرم طباشیر و یکدرم بندر حماض میدهند و باقی علاج  
 و میوه با لود **باب نهم در اسهال اسهال صفراوی** علامت آن سوزن  
 اندامها و تشنگی و بر از رفیق و زرد باشد و باشد که تپ آید علاج از اس  
 طباشیر یا رب آبی ترش دهند هر بار د و شبا نگاه اسپغول بریان کرده  
 و گل ارمنی و صمغ عربی با شراب آبی و آب سرد دهند و اگر تپ نباشد و غ  
 ترش با لوده طباشیر و بندر حماض از هر یک یکدرم سود دارد و غذا س  
 منقح در آب نخچه سه بار و آب از وی ریخته و چهار بار با آب غوره نخچه یا  
 آب انار ترش و مغز بادام بریان کرده و پاچه بساق نخچه اسهال صفرا  
 و بلغم علامتها در بر از پدید آید علاج ساق و حب لاس و کزناز و نسکانه

هر یک یکدرم بلبله زرد پنجدرم کوفته و بنجیه حب ارشاد و ناکوفته دو نیدرم ستر  
 دو درم با شراب سور و یا میبه دو درم تخم کاسان الحمل یکدرم انیسون برود و بریان  
 کرده مار پوست کوفته و بنجیه نیدرم دم الاخوین نیدرم یک شربت بود در آب  
 باران یا در آب آهنگران در اسهال بلغمی علامتها در براز پدید آید  
 علاج دو درم حب ارشاد و بریان کرده ناکوفته با آب گرم بپزند و تخم  
 خشخاش سفید و کنداز هر یک ر استار است بگویند و مقدار یک کف با شراب  
 سور و یا شراب آبی بپزند اسهال کهن باز دارد و کندر رومی و زعفران  
 و مر و سندروس افیون ر است بگویند و حب کنند شربت یکدرم و نیم  
 اسهال بلغمی باز دارد و حب یکدرم و نیم دارچینی افیون جدید خندبید  
 ر استار است حب کنند چون فلفل شربت هفت حب از کوکان و حب  
 ناسه حب اسهال سوداوی علامتها مزاج سودا و آنچنان باشد که  
 طعام چسب سودا دارد علاج رگ با سلیق نزنند یا سیلم و گیرند ناردان  
 بریان کرده دو درم زرنبا و بریان کرده یکدرم کهر با یکدرم شاه سفوف <sup>ناید</sup>  
 ناکوفته دو درم بهمن سرخ بریان کرده درم شربت سه درم با شراب برود اسهال <sup>ناید</sup>



علاج ان اقراض کبریا دهند و در دم طباشیر سوده در شراب مورد  
 دهند و در دم تخم لسان الحمل بریان کرده در آب لسان الحمل یا رب آبی  
 دهند و در دم حب لاس از تخم پاک کرده و در دم کندنا هر دو کوفته با  
 سفوف کنند سهال خون باز دارد و خداوند بواسیر اسود دارد و طعنا  
 در همه انواع سهال پاچه باشد یا زرده میضه مرغ نیم برشت و از ان پو  
 کشیده و کرخج بریان کرده بشیر مغز بادام نیمه و پاچه و کاورس پوست کشیده  
 بساق نیمه و گوشت تند و کبک بنار دانه نیمه رحیم اللرج زرده میضه  
 مرغ بار و غنک بیا میزند و مردار سنگ مغسول و صمغ عربی و سفیداج بدانه  
 بشنند و طلا کنند و محمول سازند و شیاف زحیر کار دارند و مقلیا ناهند  
 اگر تپ نباشد نان در شیر نازه تریه کنند و بدهند و اگر سبب زحیر سر باشد  
 حبل ارشاد دهند با آب گرم و گوگرد با پایه بز بشنند و در وقت خپا خچ  
 رستم و بگیرند مغز جوز بریان کرده سه درم ناخواه یکدرم نیم کنند و نیمدرم  
 بکوبند و سفوف کنند بر خشت گرم و بر تابه گرم نشستن سود دارد و در <sup>الوجه</sup> بزرگ  
 و نمک گرم نشستن سود دارد باب ۱۱ هم در قولنج - قولنج با آماس علامتها



آن تب گرم و تشنگی و احتباس بود و علاج اگر قوت قوی باشد نخست  
 با سلیق زنده و اگر حاجت آید نیز رگ صافن زنده و آب کاسنی و آب غنیمت  
 آب انار و آب کاکج و آب لوبان فلوین خیارشبر در روغن بادام می دهند و بوقت  
 حاجت اگر قدری سقمونیا درین شربت ها حل کنند صواب باد و از کشکاب روغن با فو  
 حنه کنند و ضماد بنفشه و خطمی و آرد وجود با بونه و اکلیل الملک و سوم در روغن  
 بشکند و قولنج ریخی که از باد و غلیظ و خلط غلیظ باشد علامتها  
 علامت خلط غلیظ در دگرانی باشد و سبب آن که خلط غلیظ از پیش آن  
 رفته باشد و علامت باد و غلیظ در دیا باشد با تمه و و پندار در که روده او  
 بشقبق سوراخ کند علاج حقنه تیز کنند یا شیانی تیز نهند حقنه که قولنج  
 نقلی و بلغمی و باد می را بکشاید بگیرند تخم بادیان تخم کرفس و انیسون و تخم  
 شبت از هر یک سه درم و آب بپزند و با لایند و هضم بوره نان و درم  
 فانی در می حل کنند و درم روغن کنجد یا روغن تخم معصر باد می بپزند  
 و حقنه کنند جی که قولنج بکشاید سکینج و درم تخم حنظل و درم سقمونیا  
 و درم و دواگ سکینج را با آب سداب حل کنند و باقی را بدان بشند

شربتی و دو درم و تا نخست بختنه و شیاف راه کشاده کنند و ارومی سهل  
 نشاید و اودن و اگر غشیان رنج فرماید سفر جلی سهل دهند یا معجون راحت  
 معجون الراحة مصطکی قرنفل رنجبیل دار فلفل و فلفل و جوز بویه از هر یک  
 دو درم گرفته بختنه سقمونیا دوازده درم همه را در جلاب که از آبی و شکر  
 کرده باشد شربتی و دو درم حبی که زود تر اطلاق کند شحم خطل و دو درم  
 سقمونیا درمی مصطکی نیم درم نیسین نیم درم کیر ادا نگلی حب کنند آب کرفس  
 شربتی از یک درم تا یک شقال نوعی قولنج است که سبب و انواع کرمهاست  
 که در روده ها تولید کند و تری از ثقلی که برود و آید ایشان بخورند  
 غذای ایشان گردد و بدان سبب طبع خشک میشود علامتها تولد کرم  
 چنانست که گاه گاه در ثقل کرمی فرود آید و اس در و خلیدن باشد و  
 رنگ رومی زرد تیره شود و قوت ضعیف گردد و فرود و کرسنه شود و از هر  
 هر چه برود و آید کزمان بخورند و روده ها مزیدن گیرند بدان سبب  
 گرسنگی و پیش ناف و دغدغه و غشیان پیدا آید و خواب بیداری بهتر  
 نباشد و در خواب ندانها بر هم سایید و از دمان لعاب و د علاج گیرند

شیخ ترمس برنگ کابلی مقشر و خسر و قنبیل و در نه ترکی از هر یک پنجم  
 ترب سفید مخلوک پزده درم کوفته و بنجته پنجم ازین جمله به شیر تازه پیخته  
 بدهند بر گرسنگی و نیز بگیرند برنگ کابلی مقشر مقدرم و بوزن آن خرمای  
 که و مغر جوز از هر یک مقدرم سه سه را بکوبند و بشند و شبانگاه بر گرسنگی  
 بخورند و خسپند بادا و کرم که و دانه پاک کند و از پس استغراق یک هفته بادا  
 پنجم آجکامه بخورند ناشتا ماده تولد کرم را پاک کند و اگر زهره گاؤ و  
 صبر آب پودند استار است پنبه بدان ترک کرده بردارند کرمان خود را پاک کند  
 و کودکان را برگ شفا کو کوفته بر شکم ضا و کنند و زهره گاؤ و قطران و پیه گوزن  
 و مقدر ترمس بهم بشند و بر ناف طلا کنند و شونیز لبس که سائیده طلا کنند  
 سود دارد یاب یاز و هم در بیماری مقعد بیرون آمدن مقعد  
 علاج گل سرخ و انار و ماز و انار پوست و برگ مورد و خر خوب بنزند و در آن  
 آب نشاند و گلنار و ماز و انار پوست و صدف سوخته و افاقا و سفید آ  
 و شب بمانی کوفته و بنجته بر آن موضع پراکنده به بند چنانچه رسم است و خداوند  
 مزاج سرد را و اروا در شرابا بعض بنزند و مرزنجوش زیاده کنند و اگر

مقعد بیرون آید و ریش باشد شراب قابض که داروهای قابض در وی نخیته  
 باشد بشویند و سرب سوخته و شسته بگیرند و در کمر گسرخ سماق از مرکب  
 پنجمم مردود و درم و نیم کوفته و نخیته بر آن موضع پراکنده بیند و شقاق  
 طرقدین لبها می شرج را شقاق گویند و گاه باشد که سبب آن خشکی مزاج  
 باشد و گاه باشد که رگها متلی گردد و درین رگها بشکافد علاج اگر  
 سبب متلای رگها باشد رگ با سلیق زنند یا صافن یا قابض یا بر میان  
 سیرین حمامت کنند و اگر آماسی و حرارتی باشد سفید هضمه مرغ و در غمکل  
 ناون سبب ایند تا سیاه شود و طلا کنند و مرهم کافوری طلا کنند و اگر حرارت  
 قوی نباشد مرهم مقل بکار دارند و مغز ساق گاو با خمیر جوبانند و جوشانند  
 مرهم کنند خداوند مزاج خشک را سود دارد و اگر یز و با آن یار کنند بر سر  
 رستار است صواب باشد خارش مقعد اگر سبب ریش کرم خورد باشد  
 علاج آن یاد کرده آمده است و اگر سبب آن کرم نباشد و خارش سوزان  
 بود و مقده با سوز بود علاج رگ با سلیق زنند و بر میان سیرین حمامت  
 کنند و طبوخ افیمون استغراق کنند و از طعاهای سوداوی پرنیخته

شرح الهمی  
 خار و لوب و فستق کافوری  
 سفوف و زعفران  
 از اجازت است  
 بطریق علی غصه  
 صفة الجوبان



و آن موضع را بروغن مغر زرد آلودی تلخ که مقل در وی حل کرده باشد چرب  
 میکنند بوی اسیر این علت از خون سوداوی بود علامتها آنچه از  
 خون گرم صفرائی بود با خلیدن و سوزش سخت باشد و آنچه از خون غلیظ  
 باشد خلیدن و سوزش کمتر باشد لیکن گرانی بیشتر و باد با سوریادی  
 غلیظ باشد قراقرذ ناف پدید آید و گاه گاه بجانب زمار و خایه و قصب  
 فرو آید و گاه به شش و کف بر آید و گاهی اسهال خون آرد و گاهی  
 شکم باد گیرد و در وی بقرار همچون درد قولنج تولد کند و گاهی در دانه  
 پدید آید و از مفاصل و از انوما ننگام برخاستن و شستن آذاری می آید  
 که تبار می آنرا فرقه گویند علاج اگر خون صفرائی باشد نخست گ سلق  
 زنند پس مطبوخ لیلیه و پستان منجاریشنبر و غائب آلودی سیاه متفرغ  
 کنند و اطریفیل کو چک اطریفیل مقل بکار دارند و اگر خون روان باشد و غلیظ  
 نباشد و بوقتی معلوم رود باز شاید شستن الا که قوت ضعیف شود  
 و هرگاه که خواهند باز دارند اقراض که با دهند همچون خبث احمدی و حب مقل  
 حب مقل لیلیه کابلی بریان کرده در روغن کوسنی روم که با پانزده روم مقل چنان بدهند

Checked  
1997

نقل را در آب حل کنند و او را به بدن بکشند و جب کنند شربت می هر باید داد  
 و در دم و اندر طبع دار و مای قاض می کشند و بگیرند باز و در کزماز و اقا  
 و کنند و مرو سفید اج ستار است کوفته بخیه آن موضع را بشوید قوی بشویند  
 این در در بر و پراگند و به بندند و اگر با سوز بدن گرمی نباشد هم نخست رگ زنند  
 پس طبع اقیقون و علاج صواب سودا بکار دارند و بلبله پرورده بکار دارند  
 و اگر در دناک باشد بگیرند مرهم و خلون در روغن گل و اندک زعفران اندک  
 اقیون در پیچیده سرشته بکار دارند در دینشاند و نافع باشد و با بونه و اکلیل لک  
 و اندک زعفران بلعاب تخم کنان کشند و برو نهند و اگر با سوز متلی باشد و در  
 سنت باشد اندر آب گرم نشاند در روغن دانه زرد آلودی تلخ در روغن کوبان  
 طلا کنند پس بگیرند آب پیاز و ششم پاره بدن تر کنند و بخوابتن بردارند  
 بکرمان صبر کنند زرد کشاده شود و در دناک شود و بگیرند شحم خنجر  
 با دام تلخ رستار است بکوبند و شیان کنند و هر ساعت یکی نهیند تا اندر زنج  
 ساعت پنجم شیان نهیند و ارومی که با سوز خشک کند بگیرند و ارا  
 از جایگاهی که از آب و در باشد و سرد و نبال و بپزند و شکم او پاک کنند

و بشویند و بپزند تا مهر شود و سردی که به پهن شدن پوشیده دارند پس روغن  
زیت در افگندند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند آن روغن بخارند و  
طلا کنند خشک کند و بریزند آن بهترین میگوید با سورا بر روغن زیت جرب  
کرون و شنان سبز کوفته بروی پاشیدن خشک کند و بریزند و اروی  
که با سورا را بشکند بگزیند بلبله سیاه و آمله و بلبله و طبع هندی عافور  
و نوشادر و فلفل و دار فلفل و تخم کند ناد و مقل را است بکوبند و بپزند و مقل را  
آب موز حل کنند و دار و ابدان بشیند و حب کنند شربت سی درم باب  
دوازدهم در بیماری جگر علامت جگر گرم تشنگی و حرارت اند  
جانب راست و موضع جگر علاج رک با سلیق زدن و سحرگاه آب تخم خرفه  
بکنکبین دادن چاشنگاه کشکاب بار و روغن بادام و از پس چهار روز نفست  
برون آید و آب غلبه دهند و طبع را آب میوه نازم دارند و فلو س خیار شیر  
و آب کاسنی که لخته و شراب غوره و شراب انار و شراب زرشک و آب انار  
سود دارد و اگر طبع نرم با قرص طباشیر دهند و ضماد ناز صندل و گل سرخ و  
تراشه که در آب کوک و آب غلبه آید برگ مورد سازند و از اندکی

کوبیده و  
سویا  
چاشنی

مصطکی و دارچینی خالی نگذارند و بگیری نهند علامت جگر سرد زبان  
سفید باشد و رنگ رومی رصاصی و بول غلیظ و سفید باشد و اشتحای طعام و  
پیدا آید و لیکن دشوار گوارد و باید دانست که اسهال غصالی با بسیاری نشانه  
سردی جگر باشد و با سقوط شعله نشان گرمی و ضعف جگر باشد علاج با جگر  
سرد را مار الاصول باروغن فسق دروغن بادام تلخ و دروانک جگر که خشک  
کرده و کوفته و دانه ریون چینی با پنجه زم گمشدیر شند سخت سودمند باشد  
خاصه اگر سه باداد بدهند از بهر آنکه از جگر جانوران هیچ جگر متقدر و با جگر  
مردم ملائمت از جگر کرک نیست و اگر سه شب بوقت خواب انا سبب بزرگ دهند  
سود دارد و شیر اشتر اعرابی اخلاط سرد را با سهال و ادرار پاک کند و سده  
کبشاید خاصه اگر اندک بول شتر اضافه کنند و ضامی بر نهند بدین نسخه  
صفت ضما و صبر مصطکی و استین رومی از هر یک و درم و گسرخ پنجه زم  
عود خام سنبل و شک از هر یک سه درم زعفران یک درم با سوم روغن بیدار  
و بر جگر نهند باب سیر و هم در بیماری سیر علامت سیر ز گرم حرارت از  
جانب چپ تشنگی غالب و لیل رنگین با علاج رگ بسلیق و اسلیم از دست





در مدت چهار روز سپهر گرم سرور ابد از دو پاک کنده باب چهارم در یرقان  
 یرقان زرد و باید دانستن که یرقان علتی است که رنگ چشم زرد و همه تن  
 بگرداند چنانکه یازد و شود یا سیاه اما یرقان زرد و از فردنی صفر باشد و  
 بیشتری از جگر باشد و از سده که در منفذ زهره افتد و یرقان سیاه از سپهر  
 افتد و شرح آن در کتاب خیره گفته آمده است علامتها اندر یرقان زرد  
 تشنگی غالب شود و دمان تلخ و بول سخت رنگین باشد و کفک بول رنگ بول  
 دارد و علاج اگر یرقان محکم باشد رنگ باید زد از اسلیم یا از باسلیق از دست  
 راست و سهل طبعی فسنجین و بلبله زرد و عناب اجاص خراسانی هند و تخم  
 کشوت و تخم کسسه و پنجه سوسن و غاریقون و غاف و شاتره باید ساختن اگر  
 سهل سبکتر باید فلوس خیار شنبه اندر آب کسسه کفایت باشد و آب الجین سخت  
 نافع بود و هر باید اسکنجین بزور می دهند آب کسسه و از پس سنگبین چهار ساعت  
 کشکاب هند و اندر کشکاب پنجه کرفس و پنجه بادیان و پنجه کاسنی و تخم کاسنی  
 در افکند و اگر تب باشد هر باید اسکنجین یا سده و آب کسسه و یا آب تخم خرفه  
 و آب انار ترش و شیرین دهند موافق باشد و کشکاب بار و عن بادام و شکر دهند

و اندک شکر آب تخم کاسنی و بیج کاسنی در افکنند و در آئین شستن صواب بود و  
 اگر در آئین دو اوقیه آب ترب یک اوقیه شراب ریجانی و نیم درم بوره نان در  
 نزد می فرو و آورد و خاصه اگر هم در آئین بول کند و یک استار برگ چکند خشک  
 کرده و کوفته بخیه اندر جلاب یا اندباء العسل بدهند و اگر یک درم و ناس کوفته  
 بخیه باز ده تخم نیم برشت بدهند مفید بود و اگر چهار درم پسیا و شان در طبخ  
 انیسون بدی رفان و نزد می فرو و آورد و در **پرقان سیاه** خداوند یرقان سیاه  
 را رگ با سلین یا سلیم از دست چپ باید زد و دست راست چپ با سقرانج بمار الجبن کردن و  
 تدبیر کشدن سده و دست فرایح سودا باید کردن باب پانزدهم در انواع  
 استسقاء استسقاء سه نوع است یکی لحمی است و سبب آن ماده بلغمی بود که  
 با خون در مجرا بگذرد و دوم طبعی است و سبب آن ماده یا بادناک اند  
 احشا مانده و سوم زرقی است و سبب آن ماده آنباک باشد که در فضا و شکم  
 گرد آمده باشد و اصل تقصیران مضمی است و پارسای استسقاء آب خواستن بود  
 و سبب آن ضعیفی جگر باشد و بسبب ضعیفی آب که بسدر از خویشتن دفع نتواند کرد  
 و باید اماح تواند فرستادن بدان سبب بهترن تشنه ماند و از جگر آب خوا

نه آنکه جگر را با آب حاجت باشد و همچنانکه جوع البقر گرسنگی به اندامها  
 باشد نه آنکه جگر آب خواهد و از بهر آنکه جگر ضعیف باشد و آب را باند اما  
 نتواند فرستاد هر آب که خورده شود اندر جگر باند و جگر را سرد و آن آب  
 ترشح اندر فضایی شکم جمع شود و مزاج همه احشای تها کند و بدان سبب علت  
 بمشاکت همه استسقا شود و چگونگی ترشح از کتاب خیره باید چنین دانست  
 که سبب آن گرمی جگر باشد و آنچنان باشد که سبب می جگر رطوبتها که خون  
 گیرد و استسقا خواهد تولد کند چون ادرار بول و عرق بسیار و سهل خون افرا  
 طت و بدان سبب خشکی تولد کند و خشکی رطوبت اصلی که مدد حرارت غریزی  
 است تحلیل پذیرد و بسبب تحلیل آن قدر حرارت که باشد ضعیف گردد و هرگاه که  
 حرارت غریزی ضعیف باشد جگر ضعیف شود و کیلوس را خون نتواند کردن با استسقا  
 ادا کند علامتها اما علامت زنی آنست که شکم گران باشد و پلس همچون مشک  
 پر آب باشد و علامت طبعی آنست که ناف بیرون آید و شکم بدان سبب گرانبار  
 باشد و پلس همچون شکلی باشد که باد اندر دهند و اگر دست بروی رآد و طبعی  
 و علامت لحمی آنست که اندامها آسید شود و هرگاه که انگشت بروی در نشیند



و اثر آن بگزمان بماند و رنگ رومی و اندامها برنگ زندگان نماند و شیر را  
 طبع نرم باشد علاج نزقی بهترین علاج تشنگی کشیدن و کرسنگی بردن بود و  
 از دیدن آب و بکار داشتن منع کردن و هر بار در ریاضت کردن معتدل و هر روز  
 قهقه کردن و در گرمای خشک عرق آوردن و در رنگ گرم نشاندن سخت صواب بود  
 چنانکه سر او از آفتاب در سایه باشد و تن در آفتاب در رنگ گرم و تدبیر او در  
 بول کردن و در آب دریا و آب معدنها چون آب گوگرد و آب زاک نشاندن  
 و آنجا که آب دریا نباشد نمک در آب انگلند و چند روز در آفتاب نهند بجای آب  
 باشد و استغراق با حب رقیقون کنند صفت حب رقیقون غار رقیقون در دم  
 عصاره غافث ریوند چینی از هر یک دو درم شکر طبرزد و دهرم حب کنند و هر بار  
 یک درم دهند و اگر اسهال بسیار گردد باز گیرند و شیر شتر اعرابی باندک بول او  
 سود دارد و آنجا که شتر اعرابی نباشد اشتر البعلف بیرون برند و آرد و خمیر  
 کنند و هر روز تخم کرفس و تخم بادیان را میخواهند مقدار صد درم اندر آن خمیر کنند  
 و بدیند تا شیر او نیک شود و طعام او نان بریان کرده با و خمیر نیک خاسته باید  
 و خمیر را آب تخم کرفس و تخم بادیان بسازند و هر روز مقدار ده استار از آن

توان بر آتش آید و اگر نیز از این نان در خود آب پزند میسازند و چرب بروغن  
 سیر پخت یا روغن بادام یا روغن سنبل و ترخام پنجه سود دارد لیکن خام  
 نافعتر باشد چنانکه نخورد و اگر از گوشت سیر نکند گوشت تدر و گوشت کبک و  
 گوشت کبچک بریان دهند یا اندر خود آب پنجه و اگر بغیر از آب دهند باندکی شراب  
 یا میزند یا آب انار قناعت کنند و اگر حرارتی و پستی باشد هر باید اداب برگ تیز  
 و برگ کرفس و برگ کسنه فشرده جو شیده و کفاب برشته و پالوده باندک لکتر کنند  
 علاج طبلی شکم را بتکید گرم کنند بسبوس گرم و نمک و از زن و پیوسته سموم  
 و رو باه پوشیده دارند و ماء الاصول دهند همچون غذا و لیقون و کفور و زیت  
 پیوسته بنجایند و طعام خود آب خورند علاج لحمی قی کردن در ریاضت معتدل  
 و دماغ را بغرغره و معده با یاره فقرا پاک کردن در آب در باد آب گوگرد  
 آتش اندن و آنجا که آب دریا نباشد نمک در آب انگفته و چند روز در آفتاب بپزند  
 بجای آب دریا باشد باب شانزدهم در بنیارسهای گردنه و مشانه  
 و اعضای تناسل آماس گرم در کرده علامت آن تب لازم و تشنگی و  
 گرانی در کرده و دشواری گردیدن از پهلوی دیگر پهلوی مانند آن و باشد

که غشیانی رنجیده دارد و باشد که زبان سیاه شود علاج فصد با سلین و شکاب  
 باروغن با دام و شکر و کم خوردن آب حقه نرم کردن و خیار شنبه دادن در  
 آب کهنه باید آب مادر الجبین آما سس سرد و در گرده علامت آن تشنگی نباشد  
 و گران می باشد و علامت کسلانی و بلغم طاهر باشد علاج تنه کردن و  
 شراب افستین کلنگبین دادن حقه از بابونه و اکلیل الملک و برگ سداب  
 اطلسه کزب طرسه چند از هر یک و خشک و پوست پریاوشان حله  
 تخم کتان سبوس گندم برگ خطمی انجیر پستی بنفشه از هر یک یک مشت تخم خربزه  
 روغن کنجد از هر یک و بدم روغن بید انجیر بخورم و ضماد از تخم کتان  
 و حله و تخم خطمی و تخم شبت و بابونه و شوق و علك البطم سازند و منوضع را  
 پیه بط و پیه مرغ و مغز ساق گاو گداخته و اندک مقل و ریتیان در روی  
 حله کرده میمالند و سبوس آب با غسل و روغن با دام دهند بول الدم و صر  
 بول علامتها اگر بول خون از کلیه با خون با بول آمنتجه نباشد لیکن فسرد  
 باشد و پاره پاره آید و از غشیان خالی بود و در نواحی کلیه الی باشد و گاهی  
 الی در میان پشت بود و بر آنها فرو آید و گاهی بیان و دکتف بر آید اگر

از مثانه باشد خون با بول آمیخته باشد و رقیق بود و از خلیدن مثانه و  
سوزن خانی باشد علاج فصد با سلیق و از همه چیزهای تلخ و شور و تیز و ترش  
پرهیز کردن و کشاکش شراب بنفشه و شراب خنکاش خوردن و اگر با بول خون  
سوزش و حرارت نباشد بگزید فطر اسالیون تخم کرفس انیسون و دو قورس  
و تخم خیارین و تخم خرفه و تخم خرزهره و تخم کدو همه بکوبند و بمیخچ بپزند و  
بکار دارند شربت و دودرم با ماء الحسل یا با ماء الشعیر و حلغوره و تخم  
خیارین و تخم خرزهره را است بکوبند و بمیخچ بپزند و بکار آرد سوزش و  
قروح را سود دارد و تخم خیار با شیر بز یا با شیر خر قروح مثانه را سود دارد  
قروح که با خون آمدن را سود دارد و اقراص کاکیخ قروح و سوزش را باز  
و نسخه اقراص در قرا با دینها توان یافتن سلس البول بیرون آمدن  
بول با اینجبر و بهیر و مردم و سبب آن سستی مزاج و سستی مثانه باشد علاج  
قی کردن و در آب گوگرد شستن و روغن سداب روغن فریون مالیدن و  
شرویطوس و سنجریا خوردن و ماسک البول بکار داشتن ماسک البول  
کندر حبلا س تخم محلب مقشر سعد خولجان قرفه و ج رسن را است گفته



زیا بطیس

و نخیته در میختم بستر شد شربت یابد او دوش با نگاه سه درم و گوشت رو باد  
 بر یا نکرده کوفته اندک سود دارد و فیا بطیس این علتی است که سبب آن  
 گرم شدن مزاج کلیه است علامت هاشنگه در بصری از آب بیرون آب  
 در حال که خورده باشد هنوز رنگ گرفته بیرون آید علاج آب نار و تخم خرفه و  
 شراب غوره کشکاب شکرویه وقت خواب استخوان در آب خیار ترش بشوید  
 و اقراص طباشیر و اقراص کافور دهند سرکه و گلاب روغن گل در موضع کلیه  
 مالیدن و ضماد از گلاب است جو و آبی کوفته و برگ بید و برگ مورد و تر کوفته بر نهان  
 و اگر این برگها نباشد صندل سرخ و سفید و فلفل و اندک کافور گلاب سوده  
 و قدری سرکه بر چکانیده طلا کنند و طعام و روغن ترش و مزوره نشوق  
 و ماش مقشود و سفاناخ و مزوره کشکاب و مزوره کوک و غوره و مانند این  
 دهند و سببش در دالوی ترش و خرامی هند می و فلفل مقشود آب غوره  
 حبس البول باز گرفتن بول را اسهال بول گویند و دشواری آنرا اسهال البول  
 خوانند و سبب آن زخمی بود یا سقطه یا ضعیفی در قوت دفعه یا باد می غلیظ  
 یا چیزی در مجرای بول گرفته شود چون سنگی یا خونی فسوده علاج اگر

سبب زخمی یا سقطه باشد رگ با سلیق بزنند و در آبرن فائز نشاند و در و  
 بمانند و بقا تا طیر بول بیرون گیرند و اگر حرارتی یا درمی باشد آب غلب  
 و آب تخم خرفه دهند و بخته نرم استخراج کنند و اگر سنگ در مجرای بول مانده باشد  
 علاج در جایگاه خویش یا در کرده آید و اگر خونی فسرده در مانده باشد شب یا  
 در سر که فرغار کنند یک شب از روز و پالانید و شکر را بگفتند و بقوام آند و در باید  
 میدهند و وار و ما که سنگ مثانه را بریزند سود و وار و اگر سبب باومی غلیظ باشد  
 ماء الاصول دهند یا روغن بید انجیر یا روغن بادام تلخ و اگر ضعیف قوت مثانه  
 باشد باب گوگرد نشانند و بوره ارمنی اندر آب حل کنند و به حلیل فرو چکانند و  
 زهره گاه و زهره بزرگ کباب تلخ در چکانند سود دارد و سپس که در جامه روم  
 افتد با حلیل در نهند بول کشاده شود سنگ ریگ که در کرده و مثانه  
 تو لک کند علامت آن بود که ریگ اندر بول پدید آید و در بن قار و در سوز  
 کند و مجرای بول را بنجر اشند و بسوزانند و گرانی کند و آب با ختن زود و از دو گیمو  
 و آنچه از کلیه آید رو باشد و آنچه از مثانه آید سفید باشد یا خاکسترگون علاج  
 اندر آبرن فائز نشاند و کمر گاه و مثانه بروغن عقرب چرب کنند و بروغن

ثبت و از طعمهای غلیظ پرنیز کنند و تخم خیار و تخم بادیان و تخم کرفس و حببات  
 بادونگ و تخم حسدر پره و حجر الیهود و آب بادیان و سجون عقبه سیدهند آب  
 ترب مقدار دهم با شیر تازه سه روز بپزند نشانه را از ریک پاک کنند چرب  
 علامت تا بیرون آمدن بول یا دغده باشد و سوب بول همچون بوس باشد  
 علاج کسکاب بروغن بادام دادن و لعاب نهی با شیر زنان و بروغن گل  
 حقه کردن و با حلیل در چکانیدن و طعمهای نرم و چرب خوردن و مستحق  
 علامتها هرگاه که بر پشت باز خسند بجای باز شود و قراقرز کند و درود فرو  
 آمده باشد و اگر نه قراقرز باز شود آن پیه که آنرا شرب گویند فرو داده باشد  
 علاج از حرکات و کار سخت پرنیز کنند خاصه در پس طعام و آواز بلند نکنند و چیز گر  
 نیز برندارد و آن موضع را بسته دارد و اگر دشوار بجای باز شود شبت پنجه نیگرم  
 بر نهند و بر هم نشاند و چون بجای باز شود این ضما بر نهند جزا السرو و برگ  
 آن سده و مازوی نارسیده و کند و مرزنجوش و نانخواه سرش به دست است  
 کوفته بنجیه در سرشیم می بزنند و بر نهند و بپزند و بگذارند تا خوب بپزد و بپزند  
 بر می نهند تا سخت شود و از طعمهای بادناک میوه پرنیز کنند و کمونی بکار دارند

آماس قضیه خایه اگر حارزنی باشد رگ با سلیق نزنند و طلب آرد و جواب  
 کشنیز آرد آب کسند بر نهند و اکلیل الکلیک آرد گندم وزرد و بیضه مرغ هم نهند  
 سیف فتح خبیص کنند و بر نهند و ضا و تاکه در علاج آماس پستان باید کرد آید  
 است درین باب نافع است ریش قضیه خایه علاج فی کشته و رگ با سلیق ز  
 و از طعاهای تیز بر پیر کنند و صبر و کندر و انزروت و گلزار و مردار سنگ  
 بسایند و بروی پراکنند خارش قضیه خایه علاج فی دفعه با سلیق نزنند  
 و از پیرهای تیز بر پیر کنند و بر روان حجامت کردن یا دیوچه پراکنند و  
 ایشان بسرکه تر کرده هر روز گریه به بدن شونید و چنین کل بسرکه تر کرده  
 می شونید و اگر بسوزانند و غلغل با سفید و بیضه مرغ طلا کنند بر یا لاشد  
 خایه از آب سرد و هوای سرد خویشن یا بخار دارد و هر روز یک زمان در آب گرم  
 نشیند بسیاری ندی و و دی بگیرند ز فوون و جند بیدستر و سعد و  
 عاقر و حاء قسط و دار فلفل اخرا را کوفته بنجیه و اندکی مشک بتقی سوده  
 بروغن سداب تر کنند و بر زمار و خایه حوالی آن میالند و تی کنند و از طعاهای  
 تری فرا می بر پیر کنند و کونی و دوار لیسک بکار داند ضعیفی قوت شست



مردم محروم هستند و اگر دمای گرم بیشتر خورد و در آن کار ضعیفتر باشد لیکن از  
 دوش تازه و جغرات تازه و امرو و دوش و خام شربت کرده قوت تمام حاصل  
 آید و بعضی است که از تخم خرفه و بوی کافور چندان قوت گیرند که عجب ارزند و تسلیه  
 رنگی که در وی نخود و باطلاب بسیار باواند کی زنجبیل سوده درو باشد خدا  
 مزاج معتدل را سخت سود دارد و مرطوب مبر و در اقی کردن و نیدرم انکزد  
 در پنج زرد و بنفشه مرغ سود دارد و باب مقتد هم در چهار بهارستان  
 بسیار رفتن خون حیض اسباب آن از بسیاری خون باشد در تن یا گرمی و  
 تیزی خون یا قرصه اندر رحم علامتها آنچه از بسیاری خون باشد بنفشه عظیم  
 باشد و رنگ روی سرخ و تازه باشد و همتن قوی باشد علاج فصد طعام  
 از سلق و ماروان و اوان عدس و فروره و پاچه بره و گوشت گوساله و اقواس  
 که با و حمل از چشم پاره که از آب باز و تر کنند و بسر آلوده کنند و آنچه از  
 گرمی تیزی خون باشد تن ضعیف شود و خون رقیق باشد علاج تسکین جگر است  
 بشربت های خاک خدای غلیظ چنانچه یاد کرده آمد از عدس و پاچه فروره  
 و مانند آن و آنچه از قرصه باشد خون غرض و کند به علاج رگ با سلیق و

درگ با بضع و بهاء العسل شستن و طبخیم بلبلیه و اقراص کاکج و بنادوق الزور  
و آب گوگرد انداختن سود دارد باز ایستادن حیض میوقت  
اسباب آن یا کمی خون باشد اندر تن یا غلیظی و سردی خون و فرجی علامتها  
اما علامت کمی خون آنست که پس از استقرارها بوده با چون عات و عرق  
آمدن بسیار و مانند آن و تن لاغر و ضعیف باشد و لون او زرد باشد علاج  
در آرزین شستن هر روزی یک ساعت و غذای معتدل تری میهند و دهند  
چون باد اللحم زرد و بیضه مرغ نمیرشد و شاید کامی علامت غلیظی سردی  
خون آنست که اندامها بملس سرد باشد و فرجی از پیه باشد از گوشت علاج  
غذای لطیف و گرم و اندکی در ریاضت معتدل کند هر روز یک زمان و سحر نیا  
و کمونی و فلاطی و معجون دادن و در طعامها زیره و نانخواه انگزد و دواز  
و ضرر و انگدان بکار و شستن سود دارد نخست نایق الرحم سبک نایق  
مرد با علامت حالی پدید آید همچو صرع که با کفک تشنج و اضطراب باشد و درین علت کفک  
تشنج و اضطراب نباشد علاج مباشرت و دغدغه و عطسه آوردن بکندن  
و فلفل و غیر آن و بوی نیلوفر و کافور و نعنه و صندل سود دارد و در حیات

حالی باشد همچون حال بستنی و علامت های آن هیچ نباشد علاج  
 ما را الاصول باروغن بادام تلخ دروغن بید انجیر و استفرغ با یا رچ  
 یا غار یقون مرکب حب منق و مانند آن نافع است حمل تا پذیرفتن  
 آنچه از جهت زن باشد سبب آن یا فریبی با فراط و غلبه سردی و تری سنی و  
 خشکی مزاج یا بادی غلیظ باشد و علامتهای آن اسباب پوشیده نیست و  
 در بسیاری جایگاه یاد کرده آمده است علاج اگر سبب سردی و تری باد  
 غلیظ باشد ما الاصول باروغن بادام تلخ دروغن بید انجیر و استفرغ  
 بحسب کیس و حب منق و سبب نیا و دوار السک کردن و پشم پاره بروغن  
 بلسان آلوده کردن یا بنعلیه مشکین و بنخوشستن برداشتن و بخود آب و  
 قلیه خشک خمر و ن باقوا بل چون فلفل و دارچینی و مانند آن و اگر سبب گرمی  
 خشکی باشد علاج کشتاب باروغن بادام شیرین در آب تخم خرفه و آب انار  
 و لعاب بزرقطونا و شکر بکار داشتن و طعام قلیه که و قلیه خیار و هفتان  
 و مانند آن از اسفید یا ما و شوار می زاردن چون وقت آن می آید  
 هر روز بکر ماب شوند و در آردن نشیند و پشت و شکم را راروغن بنفشه و روغن



با دام بالند و شور بای چسب خورند و در حال دشواری زادن خرم و حلیه بزنند  
و مقدار صد درم آب آن بچند کرت بد و دهند یا روغن با دام و یک مثقال غالیه  
در شراب ریحانی بدهند و عطسه آرند لطفل و کندش و بینی بگیرند تا عطسه باز  
گردد و قوت فرو سو کنند و اگر مشیمه باند یا بچه میبرد بگیرند و بریزد و کوکورد  
و جاشیر استار است و زبریره گا و بشند و زیاده و دکتد چنانکه رسم است  
مشیمه بچه مرده جدا گردد اما **حکم** و لیش آن عیلاج همچون عیلاج  
آماس قرصه مثانه بود و خارش رحم سبب آن رطوبتی باشد گرم سوزان  
عیلاج همچون عیلاج حب مثانه باشد و گ با سلیق زنند و بر روان حجامت  
کنند و حلیه و تخم کتان در ماء العسل بزنند و شیم پاره بدان تر کنند و بخور زن  
بردارند کمی شیر اگر چه شیر و منی و خون سه بصورت مخالفتد و تولد هر یک  
در عضوی دیگر است اما اسباب بیشی و کمی هر یک یکسانست هر گاه که غذا و  
کسیت و کیفیت معتدل باشد و مزاج همه تن با مزاج جگر معتدل باشد خون  
تمام و نیک تولد کند و هر گاه که برخلاف این باشد خون بد تولد کند و اندک  
و بدان سبب و منی کمتر تولد کند از بهر آنکه تولد هر دو از خون نیک باشد



پس هرگاه که شیر اندک باشد یا بد باشد غذا را بصلاح باید آوردن و  
 تدبیر اعتدال باز آوردن و تدبیر استمال مزاج جگر باید کرد علاج اگر شیر  
 نرود و رقیق باشد سکنکین ساوه و آب انار ترش و شیرین و آب تخم خرفه  
 باید داد و طعام ناخوش از گوشت بزطالم و گوساله و مرغ مصوص زیره  
 و مانند آن و اگر شیر غلیظ باشد سکنجبین بزور می خورد و ماهی شور و قی فرا  
 و طعام نخود آب آبکاره ترب مانند آن و اگر اندک باشد کشکاب و باره  
 بادام و برنج با شیر و خطی و شور با می شلغم و کدو و اسفناخ و مانند آن  
 و کجده آس کرده اندر شراب ریجانی بماند و بیالایند و آن شراب بدینند  
 پستان بز و گوسفند سود دارد اما **پستان** علائمه های گرمی سردی  
 چندین جای معلوم شده است علاج اگر آماس گرم باشد با گرم یا گرم یا گرم یا گرم  
 و به آن نمکین کند و نخست رگ با سلیق زنند و سکنکین در و غنخل با هم می آمیزند  
 و باره با قلابه آن می کشند و ضما د کنند و اگر آماس سرد باشد با بونه کوفته  
 بنجه اندر آب با دیان کرفس می کشند و ضما د کنند باب بنیر و هم  
 اندر او جاع و دوا لے و دوا الفیل و نقرس

اوجاع مفصل تقریر سبب این علت ضعیفی عضو در دهنده باشد و بسیار  
 ماده و فراخی منفذها در گها علما متها اگر ماده گرم باشد آن عضو سرخ شود و  
 گرم باشد علاج اگر ماده سخی باشد سخت رگ زنند لیکن در اوجاع مفصل  
 رگ اکمل زنند از هر دو دست و در تقریر در داند امها فرو سوزی رگ با سلیق  
 زنند از انجانب که در دیا و شریتهای خنک دهند پس دارو که سهل د  
 اگر به سهل دفع توان کرد یا اندر قاروره نصیج پدید آید دفع کند و موضع در د  
 اندر آب سرد یا فاتر یا گرم می نهند تا در آرام گیرد و داروی سهل یا سورج  
 و سنا و کی و قطور بون دهند یا انچه مشابیه قاروره کند و خاصیت سورج  
 آنست که خلط سرد با سهل از مفصل دور کند و منفذها در گها را قوت د  
 خلط دیگر در آن منفذ گذر کند و بمفاصل باز نتواند ریخت و بیشتری دارد و اگر چه  
 خلط را دفع کند منفذ را کشاده بگذارد و اخلاط دیگر هم اندران بجائی باز  
 شود لیکن سورجیان باین خاصیت معده را زیان دارد و آنرا با او دید که معده  
 را قوت دید کار باید داشت چون زیره و زنجبیل و فلفل و صبر یا استمونیات اما سهل  
 بقوت باشد و بسیار خوردن سورجیان عصب را سخت کند بدین سبب هرگاه

بسیار خورده شود و صفا صل را بموم روغن نرم باید داشت و پیه بطو پیه  
 مرغ و مانند آن دهند و از پس سهیل با دراز بول مشغول شوند تا ماده اوجاع  
 صفا صل از رگها پاک شود اما داروی سهیل را ترکیب چنان باید کرد که صفرا و  
 بلغم را دفع کند و اگر استفراغ بلغم تنها کند در حال سودمند باشد لیکن دیگر بار  
 بچینه و رطوبتی دیگر را بموضع بازار و مسهل نافع سورنجان بوزیدان از  
 هر یک یک درم با پی زهره دو دانگ و تربد یک درم و زنجبیل و زیره کرمانی و سقمونیا  
 از هر یک دانگی و نیم مقل دانگی حب کنند و بدهند اینجمله یک شربت است اندر دوا  
 جلاب هند مسهل و گیر سورنجان بلبله زرد و تربد از هر یک چار دانگ شحم خنظل  
 سقمونیا از هر یک دانگی و نیم مصطک و نیسون از هر یک دانگی کثیر اینها نگ کنند  
 و از ضاد و ماتخت را و ع بر نهند پس مرکب پس محلل ضما و را و ع بگیرند طحلب  
 بذر قطونا بکسر تر کنند و بر نهند دیگر سماق و نار پوست و پوست جوشاب  
 باشند و بر نهند و اگر در دخت باشد بگیرند زعفران و افیون رستار است بشیر  
 بسایند و با موم روغن بشیر و طلا نمایند و کوبیا در آب بنزند و بکوبند و ضاد  
 کنند تحلیل کند و در دخت باشد و آس بر دواگر ماده صفراوی بود استفراغ



بمطبوخ بلیله زرد و خرمای هندی کنند و کما د و ضما د لائق آن باید اوجان  
 مصالح و نقرس سرد و علامتهای آن غصه و درد هم رنگ همه تن باشد و گرم نباشد  
 و گرانی کند علاج قه فرمایند و ماد الاصول دهند بار و عن با و ام تلخ و  
 روغن بید انجیر و کنگبین و ستفراغ سحر سورنجان و شب طبرج حب منقش کنند  
 و طعام شور باسی کنجشک و مانند آن نافع است و ضما دی ازین نوع سازند  
 بگیرند خفض یکی و شراب روغن زیت بسایند و طلا کنند و اگر حاجت آید  
 اشق و خفض یا کنند و آنجا که محلل باید فرغیون بروغن سوسن یا روغن  
 یاسمین بایند و طلا کنند و سرگین گا و ضما دی نیک است و قلع و جاد و شیر و  
 پیه که انخته ضما دی محلل است عرق النساء و آن دردی باشد که از سر  
 فرو آید تا زانو و گاهی باشد که تا قدم و خضر فرو آید علاج آن همچون  
 علاج اد جاع مصالح و نقرس با و تی کردن طعام کمتر خوردن و از طعام  
 حرکت ناکردن و هر باید در ریاضت کردن سود دارد و خداوند این علت و  
 خداوند اد جاع مصالح و نقرس را شراب نشاید خوردن و هرگاه شفا  
 یابند تا چهار فصل سال برومی نگذرد و بکشد شراب سعادوت نشاید کرد



دو اَلِ رگهای غلیظ باشد که بر ساق پا پدید آید و سبب آن فراخی کبابا  
 باشد و طعامهای غلیظ خوردن و از پس طعام حرکت نکردن این علت حاملان  
 بیکان بیشتر افتد علاج حقیقی فرمایند بار و دانه سودا و بلغم بر آرد و رگ  
 با سلین زنند و استفراغ بار و الجبین کنند و بطبوع اقیسوم و مانند آن در هفت  
 ایارج فقیر و غار لقون اقیسوم و حجار منی ترکیب کنند و بدهند و از پس  
 هیچ حرکت نکنند و اما الفیل این علتی است که سبب آن همچون سبب آلی باشد و  
 ساق پا غلیظ گردد و همچون قنیل لیکن ماده این علت برخلاف ماده دوا  
 بود از بهر آنکه ماده دوا غفن نباشد بدان سبب متفرج نشود و ماده این  
 علت از غفوت خالی نباشد بدین سبب متفرج گردد و علاج این همچون علاج  
 دوالی باشد و پس از آنکه استفراغها کرده باشند خاکستر کرب چوب کز و آرد حلیه  
 و سرکین زرد تخم جرجیر و روغن زیت سرشته طلا کنند نافع است ۴

### مقاله سوم اندر تپ و حیثیه آبله و مانند آن

تپ بیاید و هستن که تپ حرارت غریبی است که در دل برافروزد و با هوای  
 که در تجوین و است که طبیبان آن را روح گویند با خون در رگها بگردد و در

تن پراکنده شود و همه تن را گرم کند بر حالی که نفست آن در فعلها می طبعی  
پدید آید و فعلهای طبیی شیهوت طعام و شراب است و همضم آن قوت بر خاستن  
و نشستن و رفتن و خفتن و غیر آن اما اگر تن و گساریدن تب گرفتن چنان باشد  
که ماده فرونی در تن گرداید و حرارت غریزی از همضم آن عاجز باشد و  
از آن ماده بخاری پدید آید و روح را در شریانها غلیظ کند تا بد آن سبب  
بد شواری گذر تواند کردن بد شواری هم تواند زد و بد سبب گرم شود  
گرمی آن بدل باز و باز دل در شریانها باز و بد و اندر همه تن پراکنده  
شود تب پدید آید از بهر آنکه سور الفراج گرم اندر عضوی پدید آید شریانها  
و روح آن عضو را و حوالی آن را گرم کند و این حال تب آن عضو باشد از بهر آنکه  
از دل رسته است هرگاه که روح و شریانهای عضو گرم شود گرمی آن  
اندک اندک بدل باز آید و هوای آن که در تجلیف دل است آن حرارت غریب  
را و آن سور الفراج را قبول کند و باز آنرا هم در شریانها به همه تن باز دهد و  
گرم کند بدین سبب همچنانکه دل مبداء حرارت غریزی است مبداء حرارت غریب  
گرد و از بهر این گفته اند که تب حرارت غریب است که در دل بر فروزد و با خون

روح که در شریانهاست در همه تن پراکنده شود و پیش پدید آید و هرگاه  
 که تن از اخلاط بد پاک شود و پشمی یوشم باد اگر در تن خلطی بد با حرارت اند  
 آن نیز دونه‌ای که بدان خلط منسوب است آنرا که کند و گسارید و پشمی چنان باشد که  
 بخار آن ماده که هوای دل را که روح و خون که در شریانهاست غلیظ  
 و گرم کرده باشد و پشمی آورد و میل بطاهرین کند و از بهر آنکه گرم باشد لطیف  
 گردد و تحلیل پذیرد و پشمی گساریده شود و انواع پشمی خلطی که از غفونت  
 اخلاط باشد چهار است از بهر آنکه اخلاط چهار است صفرا و خون و بلغم و سودا  
 لیکن از بهر آنکه غفونت اخلاط یا با ندرون رگها باشد یا بیرون رگها انواع  
 این چهار است گردد چهار بیرون چهار اندرون و باز این همه چهار را با یکدیگر  
 ترکیب انواع آن بسیار گردد و نمیشود از کثافت خیره باید جن حمی الیوم  
 علامتها اندرین پشمی گرانی و کسلانی و درد اندامها چنانکه در دیگر انواع  
 پشمی باشد هیچ نباشد و اگر صداعی و کسلانی و درومی و کسری باشد با لازم و  
 قوی نباشد و قاروره و بعضی خوب باشد علاج هرگاه که فاسد شود در آخر  
 تب آبرن و کرمه خوش آب فاسد صواب با و زود تدبیر غذا باید کرد و از فروج

حسب



تذکره

یا از بزغال و کشک جود سفناخ و غوره و ملک مانند آن تب و رق بسیار  
 باشد که حمی یوم بدق باز گردد و تپهای دیگر نیز بسبب از می مدت و تخلیط بسیار  
 احوط می طلبی بسیاری بدق باز گردد و نادر باشد که تب بابت ایدید یا عکاس  
 نبض صلب باشد و دقیق و متواتر و ضعیف موضع رگ و حوالی آن گرمتر از جای دیگر  
 باشد و بیمار از حرارت سخت آگاه نباشد و چشمها دور اندر شود و پوششانی  
 بر استخوان کشیده شود و کتفها برافراز و دینی باریک شود و رونق و تازگی  
 از رنگ و برود و هرگاه که غذا خورده با حرارت تب ظاهر شود همچون چراغ  
 که روغن یا بد برافروز و نبض قویتر شود و این در ترین نشانه است علاج  
 تا قوت بر جای باشد و استخوانها بگوشت پوشیده باشد و قبول ظاهر نباشد  
 امیدوار تر باشد اما هوای خانه و بستر بیمار خنک باید و آبریزن گرما به خوش آب  
 فاتر در روغن مالیدن سود دارد و شیر زنان و شیر دادن و بر اندامها و پستان  
 و شراب شش و کشکاب که در دمی که دمی تر و سرطان نخته باشند با روغن  
 با دام و شکر بپزند و لبش لعاب بپول دادن و اندر کشکاب یا از پس آن  
 فرض کافور و شراب صندل دادن و طعمها همه تری فراینده چون قلیه و



و طایفه خیار و هفتانخ و ماهی تازه گوچک بیضه مرغ نمیرشت و مزوره کشکک  
 و ماش متشرد پاچه در کشک پخته و دودغ تازه و مانند آن بنفشه و نیلوفر و گلبند  
 شسته و میوه نامی خوشبو می و گل تازه و شاه سفرم سرد کرده میوه بند و اندو  
 و خشم و اندیشه از خود و دارد و آب که و آب خرنه هندسی و آب خیار ترش آب  
 انار شیرین با دغون با دم مرابا و بدهند و دارد و <sup>۳</sup>پ مطبوعه سبب این تب عفونت  
 خون یا یا بسیاری و گرمی آن علامتها رنگ روی و رنگ چشم سرخ باشد  
 و رگها متلی و طعم دمان شیرین حرارت تب حرارت باشد بی لذت همچون حرارت  
 کسی که از کرمه بیرون آید علاج فصد باید کردن و خون سلنجی وافر در خون  
 و قوت و عمر و فصل سال بیرون کردن از پس چند روز مطبوعه بلکه استفراغ  
 کردن و بکنجین یا تب کین دادن تب محرقه سبب این تب عفونت صفرا می سوخته  
 باشد از اندرون رگهای همین یا از اندرون رگها که نزدیک است و جگر و  
 فم سده یا با عفونت بلغم شور باشد که با صفرا آمیخته باشد و تولد بلغم شور  
 رطوبتی رقیق باشد که با صفرا می سوخته بیا میرد علامت حرارت این  
 تب لازم باشد و باطن سوزان تر از ظاهر باشد و تشنگی عظیم و زیان در

و سیاه باشد یا ندو روز بجران در آغاز تب فراشاکند و در آخر عسقر  
 علاج در تسکین حسرت مبالغه باید کردن و هوای خانه خشک داشتن و تن  
 جامه پوشیده داشتن تا هوای نسیم خشک متعفن میل بیمار رسد و حرارت  
 تحلیل پذیرد و با اندرون باز نگردد و سنگبگین شراب خمر شراب یو ادا  
 و حرارت بشراب صندل و شراب حاض ترنج و قرص کافور تسکین دادن و بعد از غذا  
 آب کدو آب خربزه هندی و آب خیار ترش و کشکاب قیق دادن و اگر استفرغ  
 حاجت آید فلوس خیار شنبدر و طبع خرمای هندی حل کنند و بدین تپ غلبه  
 این تپ است که یکروز با دیگر روز و در آزی مدت این هفت ساعت باشد و  
 بیشترین روز و هفت و اکثرین چهار ساعت و هر چه از دوازده ساعت بگذرد  
 و چهار ساعته شود یا بیشتر بدان اندازه از خالص و در با و اگر تپ بیرون  
 رود و نوبتها از هفت بیش نباشد و باشد که به چهار نوبت بگذرد و بسیار  
 که لطافت ماده مکنون نوبت بیش نیاید و یا بقی و یا بعرق یا با سهال محض  
 بگذرد و اما نبض عظیم قوی و مختلف باشد و قادر بر رخ و ناری رقیق  
 باشد و حرارت این تپ سوزانتر از دیگر تپها باشد و سر که اندر آغاز تپ باشد

نیک بلرزاند و زود ساکن شود و بپاید و انستق که سبب آنکه از آغاز تنها  
 پدید آید حرارت تنی است رطوبتی را باید که بگذارد و بر عضله های همین برزد  
 تا سستی آن طوبت محسوس گردد و سبب پیش از تن اگر چه آن طوبت در تن باشد  
 سردی آن محسوس نبود آنست که آن طوبت در تن ساکن نشود نه از حالی بجای  
 میگرد و دونه از جای بجای میشود و هر چه در تن ساکن باشد اجزای تن با جزا  
 آن خورده باشد و هر دو چیزی که در یکجای یکدیگر دیر بماند و در میان ایشان  
 مشابهتی خوردگی پدید آید پس هرگاه که آن طوبت از حالی بجای شود و از  
 جای بجای حرکت کند هر خردی از وی از قرارگاه خوشن بجنبه مجاورت و  
 خوردگی همه اجزای تن با همه اجزای طوبت بگردد و هر خردی از تن سردی  
 آن جزو آنکه با او خورده نباشد سرما یا فتق گیرد و سرما محسوس گردد و لزره پدید  
 آید علاج هر باید و سکنجین و سر کرده شراب غوره شراب لواج یا شراب آلود  
 روز نوبت در آن حال که سرما و نوبت پدید آید سکنجین یا اگر سرد تا باشد که  
 نمی کند و ماد و صهر را باندازد و اگر نمی کند لزره زود ساکن شود و هرگاه که گپ ریده  
 شوند آنکی کشاکش و وروردی که نوبت نباشد آب رین شحم آن دهند یا شکر



تا تمام حرارت را ساکن کند و بقوت شحم صغرا را دفع کند یا شرباب او یا شرب  
 کل مکرر بکنکبین ریخته و بنده یا آب غرای هندوی بالندکی خیار شنبلیله یا پازره درم  
 بنفشه پرورده اندر گلاب بسته و پا لوده با مقداری دودرم بدر قطونا در آب لوی  
 و شکر دهند و فرورده از آب غوره یا از آب لویا از خرامی هندوی یا از نیشوق یا از  
 کشک جو همیشه به ادام و اگر باتپ صداعی باشد و تاسه بود طبع را بختنه  
 بحیث یاد کرد و آتش آن شبا که شیانفی از بنفشه و شکر و ستمونیا سازند و بکار دارند  
 و بدیرمای دیگر همچون تدبیرتپ محرقه باشد شطر الغب این تپ و غیب غیر خالصه  
 از جمله تپهاست که از ترکیب صغرا و بلغم تولد کند و گاهی بیش از هر یک را ازین دو  
 ماده و چگونگی ترکیب آنرا حدی نتوان نهاد و از بهر آنکه گاهی بلغم غلیظ تر و بسیار  
 باشد و گاهی رقیق تر و اندک تر و گاهی صغرا بیشتر باشد و گاهی بلغم بیشتر بدین  
 تپهای مرکب هر یک را نامی خاصه نیست غیر از شطر الغب غیب غیر خالصه علامتها  
 فرق میان شطر الغب غیب غیر خالصه آنست که ماده شطر الغب صغرا باشد و در شطر  
 لیکن بهم آمیخته نیست و چون کمی پخته نباشد بدین سبب تپ هر یک جدا باشد و  
 آنروز که تپ حرکت صغرا بود تپ گرم تر و آشفته تر بود و روز دیگر که تپ حرکت

خط الغیب



رطوبت باشد تب آهسته و دراز تر باشد و ماده غلبه غیر خالصه هم صفرا و  
 رطوبت باشد لیکن بهم آمیخته باشد و یکپز کشته بدین سبب فعل هر یک جدا گانه پذیر  
 تواند آمد و بسیار باشد که در سطح لثه غلبه غیر خالصه در کینوت دوبار یا سه بار  
 سر و فراشا پدید آید و باز گرم شود و علامت غلبه هر خطی از اعراض تب  
 بتوان در این علاج طریق صواب آنست که تدبیر طبع نرم کردن و تدبیر قوی و تدبیر  
 ادرار بول و تدبیر کشادن سام عرق آوردن پاک کردن تن از ماده تب  
 بجز نایمی سهلتر و سبکتر و بدین طریق که اساس با فرون از تدبیر تسکین حرارت  
 کند و استفرغ قوی از پس پدید آمدن نضج کند و در اعراض تب نگاه میکند و  
 بدفع ماده غالب بیشتر کوشند اگر تلطیف باید کردن در کشاکش بخود تخم  
 بادیان و ستر و زوفامی خشک پودنه کوهی و سنبل نچه در خور باشد در افگندن  
 و پیش از کشاکش سنگین ساده دهند یا سنگین بزوری و بزور بمقدار حاجت  
 کنند و آب بادیان و کلشکر درومی گذاخته و سنگین ساده عسل و شراب غوره  
 عسل و کلشکر با سنگین شسته موافق بود و اگر حاجت به تسکین حرارت بیشتر بود  
 سنگین کرمی میدهند و اگر بزوری کنند تخم کاسنی و بیج کاسنی و تخم کثوت

بفرزاید و اگر بجای آب آب خیار و خیار بارنگ دهند بهتر باشد و اگر طبیب  
تخم خیارین زیاده کند صواب باشد و اندازه ترتیب شربت با طبیب باشد که حکم  
مشابه نصت کند و می افزاید و میگوید و هرگاه که اثر نفع پیدا آید و تدبیر  
استفراغ کند برفق و کثرت که اخته یا کجبین آنجند صواب باشد و شراب فستق  
موافق باشد و بنیدرم تر بد یا بنیدرم غار لقون یا بنیدرم مقنونا یا شراب گل  
یا کثرت شربت بد باشد و از پس استفراغ قرص گل دهند یا بنسخه قرص گل  
ملکند و در دم سنبل سردم اصل السوس پنجدرم نم تر تخم خیارین تخم کاسنی  
از هر یک چهار درم شربت بکشتال و اگر صفرا و بلغم بایکدگر برایشند بگیرند  
گل سرخ و در دم مصطکی کیدرم سنبل و در دم تخم کاسنی پنجدرم شربت بکشتال  
تپهای بلغمی هرگاه که حرارت غریب اندر رطوبت طبعی اثر کند عفونت اندر  
پیدا آید و نا طبعی شود و تب بلغمی که کند علامتها سرد و لرزه قوی باشد  
پائنده تر از سرمای دیگر تپها باشد و گاه باشد که پندار و که در میان بر  
و دیگر گرم شود و این نوع سرد از بلغم غلیظ باشد که آنرا بلغم زجاجی  
گویند و طعم دمان ناخوش و نم معده ضعیف و شست باطل و تاسه و غشی بسیار

و بعضی ضعیف و متفاوت باشد و قاروره رفیق و سفید باشد و باخ  
 سرخ و تیره شود و علاج درت بکهنه سکنجبین و بند کشکاب که در و بادیا  
 و نخود پنجه باشد یا مارا لصل که در وی زوفا بود و از پس کهنه فی فرایند خاسته  
 در آغاز تپ قی بکنجبین عملی آگر کم ماسرید و از پس قی گلشکر با مصطکی و نسو  
 دهند و طبع الجک مسهل میکنند یا در دم گلشکر با نسو سکنجبین جگرده بد  
 و تر بد و مصلی در بخیل است و است کوفته پنجه و شکر چند وزن و شربت از کشتقال  
 تا در دم طبع را نرم دارد و سود باشد و پهای بلغمی بعضی باشد که با آن سر و لرزه  
 نباشد و گارید آن ظاهر نباشد و مانند تپ قی باشد اندر علاج آن شربت  
 پزائنده لطیف کننده چندان لیری نشاید کرد کن در تپ بلغمی ناب زهر آنکه  
 بیم باشد که ماده لطیف گردد و در باغ بر آید و سرام تولد کند خاصه اگر صلا  
 باشد یا در باغ ضعیفی با و صواب آن باشد که از گلشن و سکنجبین و زنگنه یا سکنجبین  
 که در آن اندکی بنج باد یا پنجه باشند و این تصرف بهم حکم مشاء تواند کرد و بقراط  
 از بر این معنی گفته است *الشیخ المشاکر لیس فی فلاته فیه یلاده الحی*  
*ولا لیته ها ولا تقدم علی الشخین لا بعد الاحتیاط و لیس ثبت*



بر باشد و باخر  
 که در و بادیا  
 فرایند خاسته  
 بمصلک فنیسون  
 چکرده بد  
 رت از کشتال  
 ان سرا و لرزه  
 ن شربتیا  
 باز هر آنکه  
 خاصه اگر صلا  
 بگذرند یا بیز  
 ارد و بقرط  
 ذقه الحقی  
 یکتا ثبت

و اگر داغ قوی باشد استفراغ بغیر غم غمطل باید کردن و اگر رولول باء الاصول  
 و از پس استفراغ قرص گل دادن تپ ربع و خوبست تا نوبه و لازم است اسباب  
 تپ ربع قود سو و است و از بیشتر تپها کم خطر باشد اگر اندر تدبیر و علاج خطا  
 نیفتد و مدت درازترین می از یکسال یا دوینا و مردم بدین تپ از بیمارها سودا و  
 چون سرخ بالینو لیاوشخ بر منند لیکن اگر اندر علاج خطا افتد و ماده سخت خام  
 بوده باشد که دو و از ده سال یکشد و آنچه دراز کشد بیشتر می استقامت ادا کند علامت  
 نخست سر را و قرقه اندک بود و هر نوبت زیاد میشود و تا وقت انتهاء سر را با  
 در دستخواهناها بود و نیک بلزاند و دیگر گرم شود از بهر آنکه ماده غلیظ و شور باشد  
 و نشان فنج کتر شدن سر را باشد که غیب استانی اندر خریف بر ربع باز گردد و  
 از بهر آنکه ماده رقیق بقوت عرق و دیگر استفراغها اخرج شود و غلیظ باشد  
 مدت ربع خالصه است و چهار ساعت بود و آسایش چهل مفت ساعت اما اگر با  
 سودا و بلغمی باشد نوبت دراز تر آرد و نبض لطیف نرم باشد و بول غلیظ و اگر ماده سورا  
 خونی باشد علامت خون طاهر بود و اگر ماده سودا و سودای بود و بیشتر فصل سال  
 مزاج بیمار و عادت بیمار تدبیر نگذشته بر هر یک است و علاج آن روز نوبت



روزه گیر یعنی از طعام و شراب زیاده نماند از آب سرد و اگر در آغاز تب می  
تواند کردن صواب باشد و روز دیگر که پس از روز نوبت باشد شوربای گوشت بخورد  
شبست دهند و روز دیگر که فردای آن روز نوبت خواهد بود و خود آب دهند یا زیره یا بچه  
مرغ خانگی یا بروغن گاو و روز دیگر که تب خواهد بود هیچ نخورد و در آغاز تب می کند  
و هر روز که نوبت نباشد باید او گل کند با سکنجبین شسته بدنند و بعد از آن بچند عت  
کسکاب و بانحو دهنده و تا اثر نصیب بدینا بدینچه استغراقی قوی نکند و تدبیرات دیگر  
چون تب بلندی باشد و علاج تبهای خمس و سبب هم برین قیاس با آبله و حصیه  
باید نوشتن که آبله و حصیه هر دو یک جنس باشد و هر دو از جوشیدن خون است لیکن  
ماده آبله خونی باشد گرم بسیار و میل تیزی دارد و ماده حصیه خونی باشد سرد  
و اندک میل خشکی و بدین سبب که شرابی حصیه کوچک است و از پوست برداشته  
و از بهر آنکه حصیه از خون تپا تر باشد کشنده تر است و جوشیدن خون من مردم  
گاهی طبعی با و گاهی با طبعی عارضی و آنچه طبعی با خون کوکان بود از بهر آنکه  
خون کوکان همچون شیر خام است و خون جوان همچون شیر پنجه در سید و خون  
پیر همچون شیر که قوت ازورفته باشد و سر که خواهد شدن پس همچنانکه شیر خام

حصیه

به در آبله  
 رتبی  
 بنخورد  
 به با بچه  
 پتی کند  
 به چند است  
 ت دیگر  
 و صبر  
 بلکه  
 شد صفا  
 نیست  
 ن مردم  
 بر آنکه  
 در خون  
 به خام

بطبع در خم بگوشد و کفک فردی از وی جدا شود و شیر نخیده و صافی جدا گردد  
 چاره نیست از آن که خون کودک در تن او بگوشد و خامی بگذازد و قوامی بگیرد  
 از بهر آنکه ممکن نیست که چیزی گرم تر نخیده شود و قوام بگیرد تا بگوشد و همچنانکه  
 طبیعت واجب کرده که دندان شیر بنفید و دندانی قوی تر بر آید واجب است که خون  
 در تن کودک بگوشد و فضلۀ غذای نخستین که از خون حیض یافته باشد و فضلۀ  
 غذای مخالف که از بی ترتیبی کودک در تن ایشان جمع شده باشد از خون  
 ایشان جدا شود بدین سبب که کودکی باشد که او را آبله بر نیاید لیکن از بهر آنکه مزاجها  
 و تربتها و برای هر موضعی و قوت هر تربتی یکسان نیست و نیز بعضی را چنان اتفاق  
 افتاده که مادر او را حمل از پس پاکی بوده باشد و بد آن سبب ده تولد فرزند  
 پاکیزه تر باشد و فرزند تندرست تر آید آفت آبله بد و کمتر رسد و بعضی را وقت  
 دیگر حمل افتاده باشد ماده تولد او با اخلاط بد آمیخته باشد و فرزند تندرست  
 باشد و آفت آبله بد و بیشتر رسد بدین سبب بعضی را آبله زود تر بر آید و بعضی را  
 کمتر و بعضی را بیشتر و بعضی با سلامت و بعضی با خطر باشند پس برین قیاس  
 واجب بود که جوانان را آبله بر نیاید مگر جوانی را که در کودکی بر نیامده باشد یا اگر

برآمده باشد اندک بوده باشد یا فراوان اگر کم تر باشد و غذای گرم و تر بسیار خورد  
تا خون او رطوبت ناک شود بدین سبب ممکن است که اگر چه در کودکی آبله کشیده باشد  
در جوانی نیز برآرد و هر چه ازین نوع باشد جو شیدن خون او عارضی باشد و  
مردم پیر آبله بر نیاید مگر وقتیکه هوا بد شود و بسیاری را در شهر بر آید تا هوا  
بد و بخار و نفس ایشان در وی اثر کند علامتها تب آبله با تاسه عظیم باشد و با  
در پشت و در سرد گرانی همه تن سستی و ماندگی و ترسیدن اند خواب سُرخی  
چشم و مده و خارش بینی و بعضی را سرفه و در و گلو و تنگی نفس گرفتگی آواز پدید  
آید و آبله سفید یا سرخ یا زرد و اندک و پراکنده امیدوار تر باشد خاصه  
آنچه زود تبامی بیرون آید زود بچخته شود و آنچه پهلوانا دارد و در سیم پیوسته  
باشد و نفش یا سبز یا سیاه بود و بر سینه و شکم بسیار بر آید و در بیرون آید  
و در بچخته شود و خطر ناک باشد و اگر نخست آبله بیرون آید پس باندرون شود  
بد باشد و اگر آبله بر آید و تنگسارید نه شود و هم بد باشد علاج هر گاه که در شهری  
آبله بسیار بر آید کسانی را که آبله بر نیامده باشد فصد باید کردن یا حمامت و از  
گوشت و شیرینی و چیزهای گرم پرهیز کردن چون آبله پدید آید و باغی معتدل



باید داشتن و تن بجامه پوشیده و دست و پا را در کف دست و پا  
 بویانیدن و سرکه و گلاب بنی بر کشید و آب کشنیز تر یا قیغ سماق یا عصاره  
 انار ترش یا باز و گلاب سوده بچشم اند چکانند سوده وار و سرکه گلاب حل کرده با  
 اندک کافور و چشمه نیر چکانند و اگر حلق گرفته شود بشرب غرغره کنند و  
 آب سیخ و غذا پست جو با پست عدس آینه در آب انار ترش یا در آب غوره و طفیل  
 آب غوره یا بسرکه و بشیر و مغز بادام دهند و اگر اندر سینه درشتی باشد پست  
 جلاب هند و کشکاب از کشک جو و عدس شرب دهند و در حصه کعب انجول و کعبان  
 و کشکاب قیق و آب که و آب خرنه هندی آب غوره آب یواج و آب انار ترش  
 آینه و همچنین آب تخم خرفه با این آبهای ترش آینه موافق تر باشد.

### مقاله چهارم در آما سها و حجر آتها

آماس گرم علامت آن سرخی رنگ و گرمی با ضربان و سوزش باشد علاج نص  
 و جماعت و استغراغ به مطبوخ بلبله یا بامه فواکه یا باقرا صفت و طلا و اد اول مندل  
 سرخ و سفید و فلفل باب غلب الثعلب و در میان نباتات یا شاد و حصص و زعفران و  
 اندر آب کشنیز تر و با خرد و جو آب کشنیز تر و اگر ترسند که صلب شود کشنیز تر بگویند و



بار و خشک لبسایند و چون مرهمی کنند و بر نهند و در و بنشانند و اگر سبک آماسن باشد  
 با سطلی باشد ضدل سرخ زعفران است با آب کشنیر سوده طلا کنند و ششم پاره  
 گرم کنند و بنهند و در و بنشانند آماسن و علا آن گرانی بود آما گرم بود و در هم رنگ  
 دیگر جابا بود علاج شب یانی در سر که حلق کنند و آن سر که آب بیا میرند و پنبه بار  
 بدان تر کنند و بر نهند و به بنهند و بروغن و نمک بالند و پنبه آب خاکستر خوب بر  
 و خاکستر خوب بلوط تر کنند و به بنهند و اگر حاجت به شفا را غرطوبت باشد بدین  
 کنند **طین** علاج طین علاج مالینو لیا است و آنچه طلا با بد کردن بهتر است که  
 که صبر سفیداج در قهر و صلابه لبسایند و آب کشنیر تر طلا کنند خنار بر علاج  
 خنار بر استغراغ بلغم و پرنیز از طعنا مهای غلیظ و بسیار و مرهم و خلیون نهان  
 طاعون آماسی گرم باشد سرخ یا سبز یا سیاه با سوزش صعب و خفقان  
 علاج دل را بشراب ضدل و قرح کل فرو و شراب حماض قوت دهند چنانکه در علاج  
 دل گرم یاد کرده و در موضع را بپارند و خون اندک اندک بچسبند و هیچ طلا سر  
 بکار نماند و خمس آماسی با که در بن ناخن پدید آید علاج نخست قصد کنند  
 بند البیخ و افیون بسره سوده طلا کنند و بدرقطونا بسره تر کرده بر سر آن نهند

در سر  
 در سر

و خرمه تر کرده آب سرد بر سر آن پوشند و هر ساعت بر میگردد و سر میکنند  
 و باز میپوشند و اگر همه روز انگشت در آب سرد دهند صواب باشد و اگر ساکن نشود  
 در روغن گرم کرده نهند و ملّی علاج قصد حجامت و استفراغ لطیفه بلیه کنند  
 و نخست چیزی که بر نهند بذر قطونا بسر که تر کرده بریزند و از پس سه روز آرد کنند و زمان  
 خشکار در آب روغن بپزند و نهند شرمی سبزی می یا سیاه خون با صفر با  
 یا بلغم شور علامتها آنچه خونی بود حرکت آن بر روز باشد و سرخ باشد و آنچه بلغمی  
 باشد حرکت آن بیشتر شب باشد و هرگز تن با علاج آنچه خونی باشد باب غوره  
 طلا کنند و آب غوره خورند و چون کن شود رک اکمل زنند و طبع را آب سیو باد  
 خرمای هندی نرم کنند و دوغ ترش و آب انار و قرص کافور سود دارد و اگر در  
 آن دراز گردد و در دم بلیه زرد و در دم یارچ فقیر یا سبزی بپزند و بدهند  
 را نخست گزند پس گشاده سبیل ده و یارچ فقیر یا تربد و غار لیون نمک نهند  
 فقیون و خم خطل ترکیب کنند و بپزند و اگر مایه سود دارد نمکه و حمره نار فاسی  
 کا و رسیه اینهمه از جمله ثمرات و اما سبهای گرم با اما نمکه بر نای خورد باشد  
 در هم پیوسته میگردد و پهن باز می شود و با خارش و سوزش باشد همچون سوزش

گردیدن مورد بعضی باشد که ثبات او چون تو لول بود و بعضی کمتر باشد  
 و حمزه یحیم ثباتی باشد گرم سوزان زود سیاه شود و تری کتر دارد و نار فاسی  
 ثباتی باشد پراب رقیق با خارش و سوزش صعب کا و رسیه ثباتی خورد با  
 و سیل بصلابت دارد از هر آنکه ماده بلفظ غلیظ باشد علاج همه بکیده گز و روک  
 است نخست تسکین صفر کنند آب غوره و آب آمار و مانند آن پس فصد کنند  
 پس بطبوخ بلبله یا مار فواکه یا آب انار پس استفراغ کنند و صندل و فلفل و شیان  
 یا بنفشه و سفیداج از زیر و گل ارمنی یا بکشنیز و آب کاسنی و آب عناب و ثعلب کبر  
 و گلاب طلا میکنند و حمزه از پس فصد و سبیل نار ترش بسر که بنزد و بسایند و  
 بر خرقة طلا کنند و بر و نهند و اندر شبانه روز سه بار تازہ کنند و کا و رسیه را بهین  
 تدبیر علاج کنند و لیکن استفراغ بطبوخ بلبله کنند و از ترید و افتیمون خالی  
 نگذارند که و خارش هم خشک باشد و هم تر علاج خشک بگرا به خوش آب  
 و شستن آب چقدر دارد و نخود و استفراغ بماء الجبن کنند و بگیرند تخم ریوج  
 و مغز زرد آلو تخم از هر یک و شغال نمک و سیاه کشته از هر یک یک درم با هم بپزند  
 و بسر که و گلاب ترکند و بیخبرات باشند و در گرا به طلا کنند سه روز علاج تر

فصد کنند و بطیخ شاهره استفراغ کنند و بگیرند گذش و در دم زراوند طویل  
 چهار درم خبث الفصد شاهره در دم زرد چوبه سه درم سیاه کشته سه درم بکون  
 و با هم بیاورند و بسره که تر کنند و بر و غمکل حل کنند و در حمام یا آفتاب طلا کنند  
 سفید و شیر پنجه علاج اگر خشک باشد رگ پس گوش زنند و آن خون در آ  
 پس مرهم سرخ طلا کنند در گ قیصال زنند و برگردن حجامت کنند و بگیرند کشنیر  
 خشک سوخته و سفال نور کهنه و حبابه بکوبند و با سرکه در و غمکل طلا کنند و اگر  
 تر باشد بگیرند رومی سوخته و مرو قنبیل از هر یک یک درم زراوند طویل قلع طاز صبر  
 از هر یک یک درم بسره که در و غمکل طلا کنند قویا صمغ عربی و کثیر او بلیله زرد  
 بسره که تر کرده طلا کنند و اگر سخت قومی باشد بگیرند از دنا سفید در سرکه و بول گا  
 بیاورند تا ماز و نرم شود بسیارند و طلا کنند نافع بود سوختن آتش و حال  
 سفید تخم مرغ بار و غمکل طلا کنند پس مرهم سفید اج بر بندند و بگیرند سفید اب  
 از زرد مروارید سنگ زرد از هر یک سه درم صبر کبیرم زراوند طویل یک درم با  
 سوم روغن بکون و طلا کنند ریش بلخی علاج فصد و استفراغ صفر کنند و  
 شراب خمر و شراب زرشک شراب جدیل شراب لیمو و قرص کافور دهند و طلا



مرهم سفیداج ریشهای پلید علاج در وی روغن زیت و شب یانی و  
 انگبین است مرهم سازند ریش پلید را پاک کند و خشک گرداند مرهم دیگر  
 مس سوخته ریتانه نمک اندرانی استار است روغن مورد و موم خد آنکه کفایت  
 باشد مرهم سازند و هر جراحتی که تازه باشد درست افتاده باشد و لیر  
 آنست که هر دو لب آن فراهم گیرند و نگذارند که چیری در میان آن افتد  
 چون موی در روغن مانند آن خشک بند کنند و اگر جراحت ناممهور باشد و زواید  
 داشته باشد بشکافند و شرح کنند پس علاج کنند و از داروهای تر و در دارند  
 و در خشک بکار دارند صفت آن سفیداج از زیر مردار سنگ از هر یک جزو  
 فرماز و از هر یک نیم جزو بیایند و بکار دارند و اگر جراحت بر سر افتاده باشد  
 زراوند مدحج اندر شراب بنجته و خشک کرده و کوفته بنجته سودا و در خمیر  
 خشک کوفته و بنجته اندر شراب هم سودا و در و زوری که خون باز دارد صبر  
 یکجز و قشور کند یکجز و دم الا خون از روت از هر یک نیم جزو کوفته بنجته بکار دارند  
 و سرگین اپ و سرگین خر سوخته و ناسوخته خون باز دارد و خار و پیکان که در  
 عضو بماند زراوند مدحج کوفته با انگبین شسته و نیم نی کوفته و بنجته با انگبین

سرسشته بر نهند خار و پیکان برون آرد و باذن الله عزوجل و  
 مقاله پنجم در علاج شکستگی استخوانها و شکستگی و فشار دگی برون آمدن استخوان  
 علاج هرگاه که این نوع آفت رسد در حال فصل کنند اگر مانعی نباشد و اگر مانعی  
 باشد مجرب بر آن موضع نهند و خون را بدگر جانب کشند و طبع را بجهت نرم کنند  
 یا تاب میوه نافه و آرد و مشرو و لعلوس دهند یا ریوند چینی اندر جلاب حل کرده و غذا  
 کشکاب استخوان و ماش متشرب بر روغن بادام اما الهی که بعد از ریختن سبب میهند  
 یا کهر یا و بس از هر یک نیم شغال و بگیرند سبب پاک کرده و بجلاب نیمه پنجه بچسبند  
 گسرخ و درم مصطکی و قیاس و برگ مورد و سنبل از هر یک پنجه درم و جوز سر و درم  
 و صبر از هر یک یکدرم آب لسان الحمل بشنود و نهند و بینند و اگر الفم بگرسیده  
 باشد بگیرند ریوند چینی و درم روماس و درم لک نعصول طباشیر از هر یک پنجه درم  
 کوفته و پنجه مشربتی و درم بکنگبین و بگیرند صندل سفید گل سرخ بنفشه خشک  
 از هر یک پنجه درم آرد و جوسه درم زعفران یکدرم کافور نیمدرم بجلاب روغن گل  
 بشنود و برگ نهند و اگر حرارت کمتر باشد بگیرند گل سرخ نیمدرم مصطکی و سنبل و  
 دار چینی از هر یک دو درم برگ مورد سه درم لادن و درم لادن را بر روغن خیر

با  
 و  
 یک  
 یا  
 لیر  
 است  
 راوی  
 از  
 جزو  
 باشد  
 سیر  
 و صبر  
 از  
 که  
 با  
 بگیر

یا بروغن یا سمن حل کنند و دارو را بدان بسازند و بکار دارند **شکستگی**  
 از جای برآمدن اندامها علاج کشیدن است چند انکه بجای باز شود  
 و رست کردن و بستن لیکن کشیدن برفق باید چنانکه در دمی عظیم تولد کند و  
 آلوده شدن حضورا بر دشوار است چنانکه در برگ مورد کوفته و بنجیه برومی پاشند  
 و بینند و تا سه روز نکشایند و اگر اسینب عصب آمده باشد و بر روغن زیتون یا  
 بروغن سیسین کشند و تحت بشراب تر کنند پس بروغن کشند و روغن شبت گرم  
 کرده روغن بابونه و روغن سداب بر چکانند و داروهای شکستگی ازین نوع است  
 بگیرند منشا ماش منقر از هر یک و درم صبر مر خطمی سفید اقا قیا از هر یک پنج درم  
 کل ازین بست درم در سفیده تخم مرغ بسازند و بکار دارند و اگر بخیری گرم تر  
 حاجت آید مرزنگوش و اکلیل الملک در حسن و برگ مورد و برگ سرور زیادت کنند  
 اگر از بستن در و بیفزاید کشایند و آسایش دهند و از برفق بینند مقاله ششم در زینت و  
 آرایش و التعلیل علاج آن ایارج فقیر ایارج خطم غالیقون دان اگر کسی احوال ضعیف  
 باشد تخم خطم تواند و بطبیخ فقیه چون داند مزاج گرم اطرافیل کوچان بطبیخ بلبلند و  
 استفراغ کنند و ایارج فقیر و سمجون بکار دارند و لوفق و پنج کبر بنزند و ایارج فقیر

در وی حل کنند و بدان خرغره کنند و عاقر قرقا و فرغیون برهنه گا و گاو  
 طلا کنند و پیاز گس را بیدن سود دارد و سهو سه علاج آن خطمی سوده و آرد خود  
 بکشد و بشنود و پیاز طلا کنند و یک ساعت صبر کنند پس بشنود و اگر برهنه گا و  
 شحم خطل با این یا کنند موافق تر باشد و از کردن موسی باب چقدر آرد  
 خود بشنود و صبر در آب برگ مور و تر بسایند و طلا کنند و یک زمان صبر کنند  
 پس بشنود و پیوسته موسی را یا بله و بلبله سیاه میشنود و روغن مورد و  
 روغن آله بکار دارند کلف رگ قیضال زنند و مبطوخ بلبله و فقیهون استغراق  
 کنند و ایارج فقیرا بکار دارند و زرنیخ آب کشیز تر بسایند و پیوسته طلا کنند  
 و تخم ترب مغز بادام تلخ و آرد با قلا و مغز تخم خرپه کوفته و بنجته بزر و آب مصفر  
 شسته طلا کنند پس از آنکه از گرامه بیرون آید به شسته بهق علاج آن مبطوخ  
 بلبله و فقیهون کنند و اطر فیض و مسجون سباح بکار دارند و بکشد تخم ترب تا  
 کندش شیطرح شحم خطل با فریون خرپه سفید خردل سفید ستار است کوفته  
 بنجته بکشد شسته طلا کنند و گرامه یا با قلاب یا نزد کاه آتش بر ص علاج  
 آن قی کردن و مبطوخ فقیهون و ایارج لو غا و یا استغراق کردن اطر فیض

کلف



نامان بکار و دشمن و دوا و نام قوی طلا کردن و آرومی قوی برگ مافریون  
 خربق سیاه فلفل و بورسیر که بنزند و قطران و ذریح و سونش آهنگران  
 و کف دریا کوفته بختی در روی افکنند و بایند تا چون غالیه شود و در آفتاب  
 طلا کنند و چند آنکه نتوانند صبر کنند پس بشویند و اگر آبله کند آنرا بکفانند و آب  
 بیرون کنند و بگذارند تا خشک شود باز معادوت کنند بطلا طلا و دیگر بگیرند  
 شیطان چ نیل فوه شب بمانی مغره در دو خم خشک کرده کوفته بختی بسیر که بشوند  
 و بکار بزنند و فوه را در آب بنزند و پالایند و آرویدان آب حل کنند و طلا  
 کنند هموار بست روز رنگ این دارو هماند رنگ وی روشن کردن  
 آرد با قلا آرد و نخود آرد و جو نشاسته کثیر تخم ترب کوفته در شیر تازه باشند  
 و طلا کنند و همه شب بپاشد و باد آب گرم بشویند و اندرین آب بسوس و بنفشه  
 خشک بختی باشند و پالوده و شیر تازه و پیه مرغ و پیه بط و مغز استخوانها  
 و انار شیرین در روده تخم مرغ نیم بشت و انجیر خشک و ترب کنند و اندکی انگور  
 و اندکی زعفران و اندکی سیر خوردن رنگ روی را صافی کند و تازه برافروخته  
 دارد بوی عرق و اندامها خوش کردن بلیون و شرف و زرد آکو

 Checked  
 1987

علاج زهر  
 یون  
 لران  
 قباب  
 روآب  
 جز گیرند  
 لیسر  
 روطلا  
 دن  
 بشند  
 نقشه  
 نخواست  
 کی انگزد  
 خسته  
 زرد آلو

و قطع آن خوردن و شرابها را بجای بوی عرق و بوی همه اندا بها خوش کند  
 و همچون نوشدارو و این همچون منبر است بوی نان بوی عرق و بوی میله ها  
 خوش کند و رنگ رو را صافی کند و سعه را قوت دهد و طعام بگوارد و آنرا  
 بیش از طعام و پس از طعام بکشد و آنرا در آب پیچیده و پاشی را از  
 خاک و مانند آن بکشد و بگوید یا بد و بگوید یا بد و صبح عربی کوفته و نیجه نرم  
 بروغن سندروس یا با پیس بکوبند و بشنند و در کفکی کنند و کاغذی بر روی  
 آن نهند تا دارو در کفک خشک شود و این دارو پس از آن بکار دارند که  
 که پای را در کربا پیچیده و مالیده و پاک کرده باشند

مقاله هفتم اندر علاج زهر

اولاکانی را که دشمن با باشند و گمان آن باشد که ایشان را چسبند  
 و بکشند و مندر طریق احتیاط است یکی آنکه جایگاه تهیه طعامی و شرابی که  
 طعام آن سخت قوی بود و نخوردند مثلا چیزی که سخت خیرین یا سخت ترش یا سخت  
 شور بود و نخوردند از بهر آنکه طعام خیر یا می زیانکار و بوی آن اندر چنین طعامها  
 و شرابها پوشیده تواند کرد و طریق دوم آنجا که این نباشند طعام

شراب تا خورد و زود از بهر دود کار که آنکه اگر چیزی زیانکار و نهد طعام  
 بوسی آن سبب در یابست طعام در غبت در آن پوشیده گردد و دوم آنکه  
 چیزیهای زیانکار اندر حال گرسنگی و تشنگی زود اثر کند و اندر رگها و رگنذر  
 زود راه یابد و بگذرد و قوت آن بدل رسد و انقطاع نمیشود و قوت این  
 نخست بطعام آید و ضعیف شود و از بهر آنکه رگها متعلق باشند که زیاده  
 زود بدل نرسد و باشد که اندر طعام که خورده باشد چیزی بوده باشد که قوت  
 آن با قوت زهر با بازگوشه طریق سوم آنکه بر سبیل احتیاط فصد کنند و  
 نخست چیزی خورند که مضرت زهر را دفع کند و قوت آنرا از دل باز دارد و  
 نافع بود صفت داروئی که از جنس غذا باشد و مضرت بیشتر زهر را دفع کند  
 و در وی مضرت نباشد بگیرد مغز خور پاک کرده شد درم برگ سداب خشک و  
 نمک درشت از هر یک یک گرم انجیر خشک چند آنکه دیگر چیز باید این تسبیح سر  
 بگویند و بشنند شربتی چند یک جویند بهند و گوشت قدیرا سو که آنرا تازی  
 این عرس گویند بنحایت بیشتر زهر را دفع کند و تریاق بزرگ و شرودیلوس  
 و تریاق اربعه و تریاق ثانی و تریاق الطین همه پیش از آن پس از آن خور



زهرنا دفع کننده است لیکن باشد که مزاج شخصی بهر وقت این معجزه را اجمال  
 نکند نصیحت بر خویشتن نقد نشاید کردن هنوز بمضرت دیگر نارسیده و اگر کسی  
 از این معجونها چیزی بخورد و حرارت اندر وی پیدا آید آب پنجه و روغن گل میاید  
 وقتی بسیار فرسوده و افاقه ندارد  
 بسیارند که زهر می خورند در حال سعی نمی کنند و پیش از آنکه قوت آن در تن  
 پراکنده شود آب نیم گرم و روغن شیرینخت بخورند بسیار قی میکند و طبع مثبت  
 و اندکی ببرد و روغن بسیار قی بیشتر آرد و هرگاه که قی تمام کرده باشد شیر  
 تازه خورند بسیار و اگر نیز از شیر تازه قی افتد سخت نیک باشد و اگر شیر  
 حاضر نباشد سکه گداخته و روغن کا و گداخته بجای آن باشد و لعاب تخم  
 کتان و پیه بطا گداخته و شراب شیرین سود دارد و اگر از معجونهای بزرگ چون  
 تریاق و شراب و بیلوس غیر آن جاری تولد کند آن پنجه و روغن گل میاید  
 خوردن و بدان قی میاید فرمودن و اگر در خواب شوند باید که آشتن و  
 بهرند بیری که ممکن باشد بیدار باید بودن و اگر طعام خورند بسیار باید خورد  
 تا اگر قی افتد بسیار طعام بران طلبه کند و باشد که سده مستلی گردد و



کردن آسان شود و اما دارو ها که از بهر گزیدن جانوران  
 زهر دار و شیشه لایعیه که از تریاق پوشیده گویند گزیدن افعی سخت  
 نافع است و شراب انگوری که افعی در افتاده مرده باشد بامضت گزیدن هم  
 جانوران نافع است و اگر مقدار دو سه قطره ترنجبین بدین ضد زهرهای  
 جانوران است و بیخ انکدان یا زهر حبه ۲ و دارو ۱ که طلا کنند فقط  
 است و سیر غام و چینه بار و عن گا و سرشته و جذبه ستر بر و عن زیت شسته  
 و عصاره سداب عصاره کنه ناد عصاره پودنه جوی و زهره گا و و  
 سیرنگ سرگین زهر بهر شسته و ضا و کردن این یا زهر همه جانوران گزنده است



احمد الله الذي جعل هذا الكتاب اداة للشان الصحيح و النقيم افلاک زمان حکیم

محمد یوسف خاں صاحب کتابخانه چهارم ماه ربیع الاول ۱۲۸۵ هجری

در مطبعه مطبعه و انجمن خواجه قطب صاحب

و محرم رونق طبع یافت

فقط

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----